الکتاب الشریف المسمی

منازل الآخرة

قیامت و بازار مینو نهند / منازل اعمال نیکو دهند

بضاعت بچندانکه آوری بری / وگر مفلسی شرمساری بری

مطالب الفاخرة

تألیف مرحوم ثقة المحدثین الحاج شیخ عباس القمی طاب ثراه

چاپ گراوری

مرکز فروش تهران خیابان ناصر خسرو

کتابفروشی علمیه اسلامیه

چون این کتاب شریف دارای مطالب مهم دینی و راهنمای سعادت ابدی است و مورد
توجه و علاقه مندی عموم مؤمنین است لذا اینجانب از لحاظ خدمت برادران
اسلامی و ترویج چنین کتاب نفیسی اقدام بگراور آن نموده با بهترین خط و با
دقت کامل در تصحیح و مقابله بطبع رسانیده تا همگی از مطالعه
آن بهره مند شده حقیر را بدعای خیر یاد و
شاد فرمایند اقل
حاج سید محمود
کتابچی

حق طبع محفوظ و مخصوص ...

تهران گراوری ...

... کتابفروشی علمیه اسلامیه ... الصنایع

هذا الکتاب الشریف المسمی بجزئه
فی کتاب الشریف المسمی

منازل الآخرة

قیامت که بازار مینو نهند
منازل باعمال نیکو دهند

مطالب الفاخرة

بضاعت بچندانکه آری بری
وگر مفلسی شرمساری بری

تألیف مرحوم ثقة المحدثین الحاج شیخ عباس القمی طاب ثراه

چاپ گراوری

مرکز فروش تهران خیابان ناصر خسرو

کتابفروشی علمیه اسلامیه

چون این کتاب شریف دارای مطالب مهم دینی و راهنمای سعادت ابدی است و مورد
توجه و علاقه مندی عموم مؤمنین است لذا اینجانب از لحاظ خدمت برادران
اسلامی و ترویج چنین کتاب نفیسی اقدام بگراور آن نموده با بهترین خط و با
دقت کامل در تصحیح و مقابله بطبع رسانید و تا همگی از مطالعه
آن بهره مند شده حقیر را بدعای خیر یاد
شاد فرمایند اقل
حاج سید محمود کتابچی

تهران گراوری ... ۱۳۶۷

بصیر الصنایع

کتاب مستطاب منازل الآخرة

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلى الله علیه وآله اعلموا انکم عن قلیل راحلون والى الله صائرون ولا یغنی عنکم هنالک الا صالح عمل قدمتموه او حسن ثواب حزتموه فانکم انما تقدمون على ما قدمتم وتجازون على ما اسلفتم فلا تخدعنکم زخارف دنیا دنیة عن مراتب جنات علیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرین

و بعد چنین گوید این فقیر بی بضاعت و متمسک باحادیث اهل بیت رسالت (عباس بن محمد رضا القمی ختم الله له بالحسنی والسعاده) که عقل و نقل حکم میکند شخصیکه عزم سفری نمود بایست زاد و توشهٔ برای سفر خود مهیا کند بقدریکه در آن سفر بکار است آنوقت سفر کند پس بنا براین سفر آخرت که ما را در پیش است و هیچ چاره و گزیری از آن نیست سزاوارتر است بزاد و توشه چنانچه روایت شده وقتی جناب ابوذر غفاری رضه بمکه معظمه مشرف شده پس ایستاد نزد در کعبه و ندا کرد مردمیرا که برای حج از اطراف عالم آمده بودند و در مسجد الحرام جمع گشته بودند فرمود ایها الناس منم جندب بن سکن غفاری منم خیر خواه شما و مهربان بر شما بسوی من آئید مردم از اطراف دور او جمع گشتند فرمود ای مردم هرگاه یکی از شما اراده کند سفری برود همه آینه از زاد و توشه برای خود برگیرد بقدریکه در آن سفر لازم دارد

وچاره از آن ندارد پس هرگاه چنین است سفر آخرت سزاوارتر است بزاد و توشه برای
آن پس مردی خاست وگفت پس ما را راهنمائی کن ای ابوذر فرمود **حُجَّ حَجَّةً**
لِعَظائِمِ الأُمُورِ وَ صُمْ یَوْماً لِزَجْرِ النُّشُورِ وَ صَلِّ رَکْعَتَیْنِ فِی سَوَادِ اللَّیْلِ لِوَحْشَةِ
الْقُبُورِ الخبر وحضرت امام حسن مجتبی در مرض ارتحال خود جناده بن ابی امیه را که موعظه فرمود اول
چیزیکه باو فرمود این بود **اِسْتَعِدَّ لِسَفَرِکَ وَ حَصِّلْ زادَکَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِکَ** یعنی
مهیای سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پیش از رسیدن اجل تحصیل نما بلکه چون سفر آخرت سفریست
بعید و هولناک و منزلهای سخت و عقبات شدیده و جاهای دشوار دارد محتاج هست بزاد و
توشه بسیار که باید آنی از آن غفلت نمود و شب و روز در فکر آن بوده چنانکه روایت شده
که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در هر شب هنگامیکه مردم بخوابگاه خود میرفتند صدای نازنینش بلند
میشد بحدیکه می شنیدند صدای آن حضرت را تمام اهل مسجد و کسانیکه همسایه مسجد بودند میفرمود
تَجَهَّزُوا رَحِمَکُمُ اللّٰهُ فَقَدْ نُودِیَ فِیکُمْ بِالرَّحِیلِ یعنی آماده شوید
و اسباب سفر خود را مهیا کنید خدا شما را رحمت کند همانا منادی مرگ ندای الرحیل در میان شما
در داده و کم کنید توقف خود را بر دنیا و بیرون روید از دنیا در حالیکه با خود داشته باشید
زاد و توشه از اعمال صالحه پس بدرستیکه در جلو شما عقبه های کئود یعنی جاهای بسیار دشوار و
منزلهای هولناک است که باید از آنجاها عبور کنید چاره نیست از آن اینک ما بعضی از آن
عقبه های سخت و منزلهای هولناک اشاره میکنیم و بعضی از چیزها که نافع است برای
سختی و هول آن محل بکمال اختصار در ضمن چند فصل ذکر میکنیم و اگر حق تعالی ما را توفیق داد

و مهلتی در اجل حاصل شد شاید ان شاء الله کتابی مفصل در این باب تصنیف کنم و اگرچه در این زمان نمی بینم اشخاصی را که از روی جد و حقیقت طالب این نحو مطالب باشند و بهمین ملاحظه این مختصر را نیز با حال افسردگی و کم رغبتی نوشتیم و از حق تعالی مسئلت مینمائیم تایید و توفیق خود را

انه قریب مجیب

فصل اول منزل این سفر مرگ است

و این منزل عقبات گشوده و جاهای دشوار دارد اینک چند عقبه آن اشاره میکنیم

عقبه اول سکرات موت و شدت جان کندن است

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ

و این عقبه ایست بسیار دشوار که شدائد و سختیها از هر طرف بمحتضر رو میکند از طرفی شدت مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قوا از اندام از طرف دیگر گریستن اهل و عیال و وداع آنها با او و غم یتیمی و بیکس شدن بچهای خود از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته ها و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف آنها کرده و بوسیله زیاد آنها را تحصیل نموده بلکه بسا باشد که بسیاری از آنها مال مردم بوده بظلم و غصب آنها را مالک شده و آنکه چقدر حقوق بر اموال او تعلق گرفته و نداده حالا ملتفت خرابیهای کار خود شده که کار گذشته و راه اصلاح آنها بسته فکان کما قال امیر المؤمنین علیه السلام یتذکر اموالاً جمعها اغمض فی مطالبها واخذها من مصرحاتها و مشتبهاتها قد لزمته تبعات جمعها واشرف علی فراقها تبقی لمن وراءه ینعمون بها

فیکون المهنا الغیره والعبا علی ظهره و از طرفی هول روز دنیا که غیر از

این نشاه است و چشمش می بیند چیزها را که پیش از این نبیند فکشفنا عنک غطاءک

فبصرک الیوم حدید

و می بیند حضرت رسول و اهل بیت طهارت علیهم السلام و ملائکه رحمت و ملائکه غضب را حاضر شده اند
تا درباره او چه حکم شود و چه سفارش نمایند و از طرف دیگر ابلیس و اعوان او برای آنکه او را
بشک اندازند جمع شده اند و میخواهند کاری کنند که ایمان از او گرفته شود و بی ایمان
از دنیا بیرون رود و از طرفی آمدن ملک الموت که آیا به چه هیئت خواهد بود و به چه نحو جان
او را قبض خواهد نمود و الی غیر ذلک قال امیر المؤمنین فاجتمعت علیه

سکرات الموت فغیر موصوف ما نزل به

شیخ کلینی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را درد چشمی عارض شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعیادت آن حضرت
تشریف بردند دیدند او را که صیحه و فریاد میکشد فرمود که آیا این صیحه از جزع و بی تابی است
یا از شدت درد است امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله من هنوز دردی نکشیده ام که سخت تر از این
درد باشد فرمود یا علی چون ملک الموت نازل شود بجهت قبض روح کافر با خود بیاورد
سیخی از آتش پس بیرون کشد روح او را با آن سیخ پس صیحه کشد جهنم حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام چون این را شنید برخاست و نشست و گفت یا رسول الله اعاده فرما برای من
این حدیث را زیرا که درد مرا فراموشی داد پس گفت آیا از امت شما کسی باین نحو قبض روح

میشود فرمود بلی حاکمی که جور کند و کسیکه مال یتیم را بظلم و ستم بخورد و کسیکه شهادت دروغ دهد

و امّا چیزهائیکه باعث آسانی سکرات موت است

از جمله شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود هر که خواهد
که حقتعالی براو آسان کند سکرات مرگ را پس باید صلهٔ ارحام و خویشان خود کند و بپدر
و مادر خود نیکی و احسان نماید پس هرگاه چنین کند خداوند آسان کند براو دشواریهای
مرگ را و در حیات خود فقر باو نرسد هرگز روایت شده که حضرت رسول صلعم حاضر شد
نزد جوانی در وقت وفات پس باو فرمود بگو لا اله الّا اللّه پس بسته شد زبان آنجوان
و نتوانست بگوید و هرچه حضرت مکرّر کرد او نتوانست بگوید پس حضرت فرمود بآن زنیکه
نزد سر آن جوان بود که آیا این جوان مادر دارد عرض کرد بلی من مادر او میباشم فرمود آیا
تو خشمناکی براو گفت بلی و الان شش سال است که با او تکلّم نکرده ام حضرت فرمود که
راضی شو از او آنزن گفت رضی اللّه عنه برضاک یا رسول اللّه و چون این کلمه را که مشعر برضایت
او بود از پیرزن شنید زبان آن جوان باز شد حضرت باو فرمود بگو لا اله الّا اللّه گفت لا اله الّا اللّه
حضرت فرمود چه میبینی عرض کرد مرد سیاهی قبیح المنظر با جامه های چرک و بوی گندیده و بد
که نزد من آمده و گلو و راه نفس مرا گرفته حضرت فرمود بگو (یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر
اقبل منّی الیسیر و اعف عنّی الکثیر انّک انت الغفور الرّحیم) آن جوان این کلمات را
گفت آنوقت حضرت باو فرمود نگاه کن چه میبینی گفت میبینم مردی سفید رنگ نیکو صورت
خوشبو با جامه های خوب نزد من آمده و آن سیاه پشت کرده و میخواهد برود حضرت فرمود این

کلمات را اعاده کن اعاده کرد حضرت فرمود چه میبینی عرض کرد دیگران سیاه رنگی می بینم
و آن شخص سفید نزد من نشست پس در آن حال آن جوان وفات کرد **مؤلف گوید**
که خوب در این حدیث تأمل کن ببین اثر عقوق چه اندازه است که این جوان با آنکه از صحابه
شمرده میشود و مثل پیغمبر رحمت صلوات الله علیه و آله بعیادت او آمده و ببالین او نشسته
و خود آن جناب کلمهٔ شهادت تلقین او فرموده نتوانست بآن کلمه تلفظ کند مگر وقتی که مادرش
از او راضی شد آنوقت زبانش باز شد و کلمهٔ شهادت گفت (۴) و دیگر از حضرت صادق
مرویست هر که بپوشاند برادر خود را جامهٔ زمستانی یا تابستانی حق است بر خداوند تعالی
که او را بپوشاند از جامه های بهشت و آنکه آسان کند بر او سکرات مرگ و گشاد کند بر او
قبر او را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که بخوراند برادر خود را
حلوائی حقتعالی برطرف کند از او تلخی مرگ را و دیگر از چیزهائیکه برای تعجیل راحت
محتضر نافع است خواندن سوره یس و الصافات و کلمات فرج است (لا اله الا الله الحلیم
الکریم تا آخر که در نمازها خوانده میشود) نزد او و **شیخ صدوق** از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که هر که یک روز از آخر ماه رجب روزه بگیرد حقتعالی او را ایمن گرداند از
شدت سکرات مرگ و از هول بعد از مرگ و از عذاب قبر و بدانکه از برای روزه گرفتن بیست و
چهار روز از رجب ثواب زیادی رسیده از جمله آنکه ملک الموت بصورت جوانی آید با لباس
خوبی و قدحی از شراب بهشت وقت قبض روح او حاضر شود و آن شراب را باو بیاشاماند تا سکرات
مرگ بر او آسان شود و از حضرت رسول (۵) مرویست که هر که در شب هفتم رجب چهار رکعت

نماز کند در هر رکعت بخواند حمد یکمرتبه و توحید ۳ مرتبه و فلق و ناس و بعد از فراغ دو گانه

صلوات بفرستد و ده مرتبه تسبیح اربع بخواند حقتعالی او را در سایه عرش جای دهد و عطا

کند باو ثواب روزه دار ماه رمضان را و استغفار کنند برای او ملائکه تا فارغ شود از این نماز

و آسان کند براو جاندادن و فشار قبر را و از دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت ببیند

و ایمن گرداند حقتعالی او را از فزع اکبر و **شیخ کفعمی** از حضرت رسول (ص) روایت کرده

است که هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند حقتعالی چهار هزار گناه کبیره او را بیامرزد و او را

از سکرات مرگ و فشار قبر و صد هزار هول قیامت نجات دهد و از شر شیطان و لشگرهای

او محفوظ گردد و قرضش ادا شود و غم و همش زایل گردد **دعا این است**

أَعْدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلِكُلِّ هَمٍّ وَغَمٍّ مَاشَاءَ اللَّهُ وَلِكُلِّ نِعْمَةٍ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ

وَلِكُلِّ رَخَاءٍ اَلشُّكْرُ لِلَّهِ وَلِكُلِّ أُعْجُوبَةٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَلِكُلِّ ذَنْبٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ

لِكُلِّ مُصِيبَةٍ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَلِكُلِّ ضِيقٍ حَسْبِيَ اللَّهُ وَلِكُلِّ قَضَاءٍ

وَقَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَلِكُلِّ عَدُوٍّ اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ وَلِكُلِّ طَاعَةٍ وَ

مَعْصِيَةٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

و بدان نیز که از برای این ذکر شریف هفتاد مرتبه فضل عظیم است از جمله آنکه وقت مردن او را

مژده و بشارت دهند و آن ذکر این است (يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ وَيَا أَبْصَرَ الْمُبْصِرِينَ

وَيَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَيَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ)

شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود طول نشود بدار قرائت

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا زیرا که هر که این سوره را در نوافل خود بخواند نرساند حقتعالی باو زلزله ابدا

و نمیرد بزلزله و نه بصاعقه و نه بآفتی از آفات دنیا تا بمیرد و در وقت مردن او ملکی کریم از

نزد حق تعالی بر او نازل شود و بنشیند نزد سر او و بگوید ای ملک الموت رفق و مدارا کن بولی الله

زیرا که او مرا بسیار یاد میکرد الخ

عقبهٔ دوم عدیله عند الموت است

یعنی عدول کردن از حق بباطل در وقت مردن و آن چنان است که شیطان نزد

محتضر حاضر شود و وسوسه کند و او را در تشکیک اندازد تا او را از ایمان بیرون کند و از

این حیث است که در دعاها استعاذه از آن شده و جناب فخر المحققین رحمه الله فرموده

که هر که خواهد از آن سالم بماند استحضار کند ادلهٔ ایمان و اصول خمسه را با ادلهٔ قطعیه و صفای

خاطر و بسپرد آنرا بحقتعالی که در وقت حضور موت باو رد فرماید باین طریق که بگوید بعد از ذکر

عقاید حقه اَللّٰهُمَّ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اِنِّی قَدْ اَوْدَعْتُکَ یَقِینِی هٰذَا وَ ثَبَاتَ

دِینِی وَ اَنْتَ خَیْرُ مُسْتَوْدَعٍ وَ قَدْ اَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَدَائِعِ فَرُدَّهُ عَلَیَّ وَقْتَ

حُضُورِ مَوْتِی پس برحسب فرمایش آن بزرگوار خواندن دعای عدیله معروف و استحضار

معنی آن در خاطر برای سلامت جستن از خطر عدیله عند الموت نافع است و شیخ طوسی

رحمه الله از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق عرض کردم که

شیعیان شما میگویند که ایمان بر دو قسم است یکی مستقر و ثابت و دیگر آنکه بامانت سپرده

شده است و زایل میگردد پس مرا بیاموز دعائی را که هرگاه آنرا بخوانم ایمانم کامل گردد و زایل

نشود فرمود که بگو بعد از هر نماز واجب رَضِیتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰه

عَلَیْهِ وَآلِهِ نَبِیّاً وَبِالْاِسْلَامِ دِیناً وَبِالْقُرْآنِ کِتَاباً وَبِالْکَعْبَةِ قِبْلَةً وَبِعَلِیٍّ وَلِیّاً وَاِمَاماً وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِیِّ بْنِ مُوسَی وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَالْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَئِمَّةً اَللّٰهُمَّ اِنِّی رَضِیتُ بِهِمْ اَئِمَّةً فَارْضِنِی لَهُمْ اِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

از چیزهائیکه نافع است برای این عقبه مواظبت باوقات نمازهای فریضه است

و در حدیثی است که در مشرق و مغرب عالم اهل بیتی نیست مگر آنکه ملک الموت در هر شبانه روز در اوقات نماز پنج مرتبه بایشان نظر میکند پس هرگاه کسی را که میخواهد قبض روح کند از کسانی باشد که مواظبت داشته بنماز و نمازها را در اوقات خود بجا آورده ملک الموت تلقین کند او را شهادتین و دور کند از او ابلیس ملعون را و در روایت شده که حضرت صادق علیه السلام نوشته برای شخصی که اگر خواسته باشی که ختم شود بخوبی عمل تو تا آنکه قبض روح تو شود در حالیکه تو در افضل اعمال بوده باشی پس بزرگ شمار حق خدا را از آنکه صرف کنی نعمتهای خدا را در معصیتهای خدا و آنکه مغرور شوی بحلم خدا از تو و گرامی دار هر که را که یافتی که ما را ذکر میکند یا ادعا میکند مودت و دوستی ما را پس باکی نیست بر تو در گرامی داشتن او را خواه راست بگوید یا دروغ بجا همانا بتو نفع میرساند نیت تو و باو میرسد ضرر دروغ او و فقیر گوید که برای عاقبت بخیر شدن و از شقاوت بسعادت رسیدن نافع است خواندن

دعای یازدهم صحیفهٔ کامله یا من ذکره شرف للذاکرین الخ وخواندن دعای
تمجید که در کافی وغیره نقل شده وحقیر در کتاب باقیات صالحات بعد از ادعیهٔ ساعات
نقل کرده‌ام وخواندن نمازیکه وارد شده در یکشنبه ذی القعده ومداومت باین ذکر شریف

رَبَّنا لاتُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً اِنَّکَ اَنْتَ الْوَهّابُ

ومداومت به تسبیح حضرت زهرا ع ودر انگشت کردن انگشتر عقیق خصوص اگر عقیق سرخ
باشد وخصوص اگر بر آن نقش باشد محمد نبی الله وعلی ولی الله وخواندن سوره قَدْ اَفْلَحَ
الْمُؤْمِنُونَ در هر جمعه وخواندن هفت مرتبه بعد از نماز صبح ونماز مغرب بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وانکه در شب بیست ودوم رجب
هشت رکعت نماز گذارد در هر رکعت حمد یکمرتبه وقُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ هفت مرتبه
بخواند وبعد از فراغ ده مرتبه صلوات بفرستد وده مرتبه استغفار کند وسید بن
طاوس از حضرت رسول ص روایت کرده که هر که در شب ششم شعبان چهار رکعت نماز
گذارد در هر رکعت حمد یکمرتبه وپنجاه مرتبه توحید بخواند حقتعالی قبض فرماید روح او را
بر سعادت وگشاده گرداند قبر او را وبیرون شود از قبر خود در حالیکه صورتش مثل ماه باشد
اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ مؤلف گوید که این نماز بعینه
نماز حضرت امیر المؤمنین ع است که فضیلت بسیار دارد ومن در اینمقام شایسته ومناسب دیدم
دو حکایت ذکر کنم حکایت اول نقل است از فضیل بن عیاض که یکی از رجال طریقت است
شاگردی داشت که اعلم شاگردان او محسوب میشد وقتی ناخوش شد هنگام احتضار

فضیل ببالین او آمد و نزد سر او نشست و شروع کرد بخواندن یس آن شاگرد محتضر گفت
مخوان این سوره را ای استاد پس فضیل ساکت شد و باو گفت بگو لا اله الا الله گفت نمیگویم
از اینجهت آنکه العیاذ بالله من بیزارم از آن پس با این حال مرد و فضیل از مشاهده اینحال بسی درهم
شد و بمنزل خود رفت و بیرون نیامد پس او را در خواب دید که او را بسوی جهنم میکشند
فضیل از او پرسید که تو اعلم شاگردان من بودی چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت
و بعاقبت بد مردی گفت برای سه چیز که در من بود اول نمامی و سخن چینی کردن
دوم حسد بردن سوم آنکه من علتی داشتم و بطبیبی عرضه کرده بودم او بمن گفته بود
که در هر سال یکقدح شراب بخور که اگر نخوری این علت در تو باقی خواهد ماند پس من بر
حسب قول آن طبیب شراب میخوردم باین سه چیز که در من بود عاقبت من بد شد و
بآن حال مردم مؤلف گوید که در ذیل این حکایت مناسب دیدم این خبر را
ذکر کنم شیخ کلینی از ابی بصیر روایت کرده که گفت داخل شد ام خالد معبدیه
بر حضرت صادق ع و من در خدمت آنحضرت بودم عرض کرد فدای تو شوم همانا مرا درد
میگیرد قرقره و صداها در شکم و معالجه کردند طبیبهای عراق مرا بآشامیدن نبیذ که یک قسم
از شراب است با قاووت و من از خوردن آن توقف کردم و خواستم کراهت شما را
از آن پس دوست داشتم که از خود شما سؤال کنم از بابت آن آن حضرت فرمود چه
مانع شد ترا از خوردن آن گفت من در دین خود قلاده طاعت ترا بگردن افکنده ام تا
روز قیامت بگویم جعفر بن محمد ع مرا امر کرد و مرا نهی کرد و حضرت رو کرد بجانب ابی بصیر و فرمود

ای ابامحمد آیا گوش نمیدهی بحرف این زن و مسائل او پس فرمود بآن زن نه بخدا اذن نمیدهم ترا در خوردن یکقطره از آن همانا پشیمان خواهی شد از خوردن آن وقتی که برسد جانت باینجا و اشاره کرد بحنجره اش و سه دفعه فرمود این را پس فرمود آیا فهمیدی چه گفتم **حکایت دیگر**

شیخ بهائی عطر الله مرقده در کشکول ذکر نموده که شخصی از ارباب نعمت و ناز را مرگ دررسید درحال او را بکلمه شهادتین تلقین کردند او در عوض این شعر را میخواند

یا رب قائلة یوماً وقد تعبت	این الطریق الی حمام منجاب

وسبب خواندن او این شعر را عوض کلمه شهادت آن بود که روزی زن عفیفه خوش صورتی از منزل خود درآمد که برود بحمام معروف بحمام منجاب پس راه حمام را پیدا نکرد و از راه رفتن خسته شد مردی را بر در منزلی دید از او پرسید که حمام منجاب کجاست او اشاره کرد بمنزل خود و گفت حمام این است آن زن بخیال حمام داخل خانه آن مرد شد آنمرد فوراً در را بر روی او بست و عزم کرد با او زنا کند آن زن بیچاره دانست که گرفتار شده و چاره ندارد جز آنکه تدبیر خود را از چنگ او خلاص کند لاجرم اظهار کرد کمال رغبت و سرور خود را باینکار و آنکه من چون بدنم کثیف و بدبو است که میخواستم بجهت آن بحمام بروم خوبست یکقدری عطر و بوی خوش برای من بگیری که من خود را برای تو خوشبو کنم و قدری هم طعام حاضر کنی که با هم طعام بخوریم و زود بیائی که من مشتاق توام آن مرد چون کثرت رغبت آن زن را بخود دید مطمئن شد او را در خانه گذاشت و بیرون شد برای آوردن عطر و طعام

(۱) حاصل مضمون شعر آنکه کجا شد آن زنیکه خسته شده بود از راه رفتن و میپرسید که کجاست راه حمام منجاب

چون آن مرد پا از خانه بیرون گذاشت آن زن از خانه بیرون رفت و خود را خلاص کرد چون مرد برگشت زن را ندید و بجز حسرت چیزی عاید او نشد الحال که آن مرد در حال احتضار است در فکر آن زن افتاده و قصهٔ آنروز را و شعر عوض کلمهٔ شهادت میخواند ای برادر تأمل کن در این حکایت ببین اراده یک گناه از این مرد چگونه او را منع کرد از اقرار بشهادت وقت مردن با آنکه از او چیزی صادر نشده جز آنکه آن زن را داخل خانه نمود و قصد زنا کرد بدون آنکه زنا از او صادر شود و از این نحو حکایت بسیار است و بدانکه شیخ کلینی ره از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود هر که منع کند و ندهد یک قیراط از زکوة را پس وقت مردن میخواهد بمذهب یهود بمیرد یا نصاری **فقیر گوید** قیراط بیست و یک دینار است و قریب بهمین مضمون وارد شده در حق کسی که مستطیع باشد و حج نرود تا وفات کند **لطیفه** نقل است از بعض عارفین که نزد محتضری حاضر شده [illegible] از او استدعا کردند که آن محتضر را تلقین کند او این رباعی را تلقین او کرد

گر من گنه جمله جهان کردستم　　لطف تو امیدست که گیرد دستم
گوئی که بوقت عجز دستت گیرم　　عاجزتر از این مخواه که اکنون هستم

فصل یکی از منازل هولناک سفر آخرت قبر است

که در هر روز میگوید اَنَا بَیتُ الغُربَةِ اَنَا بَیتُ الوَحشَةِ اَنَا بَیتُ الدُّود منم خانهٔ غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم و این منزل عقبات بسیار سخت و جاهای دشوار و هولناک دارد

و ما در اینجا چند عقبه از آن اشاره میکنیم عقبهٔ اول

وحشت قبر است

در کتاب من لایحضره الفقیه است که چون میت را نزدیک قبر آورند بناگاه داخل قبر مکنند بدرستیکه برای قبر هولهای بزرگ است و پناه برد حامل آن بخداوند از هول مطلع و بگذارد میت را نزدیک قبر واندکی صبر کند تا استعداد دخول را بگیرد پس اندکی او را پیش تر برد و اندکی صبر کند آنگاه او را بکنار قبر برد مجلسی اول در شرح آن فرموده هرچند روح از بدن مفارقت کرده است و روح حیوانی مرده است اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از بدن بالکلیه زائل نشده است و خوف ضغطه قبر و سؤال منکر و نکیر و رومان فتان قبور و عذاب برزخ هست با آنکه از جهت دیگران عبرت است که تفکر کنند چنین واقعه در پیش دارند و در حدیث حسن از یونس منقول است که گفت حدیثی از حضرت امام موسی کاظم ع شنیده ام که در هر خانه که بخاطرم میرسد آن خانه با وسعتش بر من تنگ میشود و آن اینست که فرمودند چون میت را بکنار قبر بری ساعتی او را مهلت ده تا استعداد سؤال منکر و نکیر بکند انتهی - و روایت شده از براء بن عازب که یکی از معروفین صحابه است که ما در خدمت حضرت رسول صلعم بودیم که نظر شریف افتاد بجماعتی که در محلی جمع گشته بودند پرسید بر چه این مردم اجتماع کرده اند گفتند جمع شده اند قبر میکنند راوی گفت چون حضرت اسم قبر شنید شتاب کرد در رفتن بسوی آن تا خود را بقبر رسانید پس از او

نشست کنار قبر من رفتم بطرف دیگر مقابل روی آنحضرت تا تماشا کنم که آنحضرت چه
میکنند دیدم گریست بحدیکه از اشک چشم خود تر کرد پس از آن رو کرد بما و فرمود
اِخوانی لِمثلِ هذا فاعِدّوا یعنی برادران من از برای مثل این مکان تهیه ببینید و آماده شوید
شیخ بهائی نقل کرده که بعضی از حکما را دیدند که در وقت مرگ خود دریغ و حسرت
میخورد با و گفتند که اینچه حالی است که از تو مشاهده میشود گفت چه گمان میبرید بکسیکه
میرود بسفر طولانی بدون توشه و زاد و ساکن میشود در قبر وحشتناکی بدون مونسی
و وارد میشود بر حاکم عادلی بدون حجتی و قطب راوندی روایت کرده که حضرت
عیسی ع صدا زد مادر خود مریم ع را بعد از مردنش و گفت ایمادر با من تکلم کن آیا میخواهی که
بدنیا برگردی گفت بلی برای آنکه نماز گذارم برای خدا در شب بسیار سرد و روزه
بگیرم در روز بسیار گرم ای پسر جان من این راه بیمناک است. و روایت شده که
حضرت فاطمه ع در وصیت خود بامیرالمؤمنین ع گفت چون وفات کردم شما مرا غسل
بده و تجهیز کن و نماز گذار بر من و مرا داخل در قبر کن و در لحد بسپار و خاک بر روی من بریز
و بنشین نزد سر من مقابل صورتم و قرآن و دعا برای من بسیار بخوان زیرا که
آنساعت ساعتی است که مرده محتاج است بانس گرفتن با زنده و سید بن طاوس
از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود نمیگذرد بر میت ساعتی سخت تر از شب
اول قبر پس رحم نمائید مردگان خود را بصدقه و اگر نیافتی چیزی که صدقه بدهی پس
یکی از شماها دو رکعت نماز کند و بخواند در رکعت اول فاتحة الکتاب یکمرتبه و قل هو الله احد

دوم مرتبه و در رکعت دوم فاتحه یکمرتبه و الهیکم التکاثر ده مرتبه و سلام دهد بگوید

اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر ذلک المیت فلان

بن فلان پس حقتعالی میفرستد همان ساعت هزار ملک بسوی قبر آن میت با هر ملکی جامه و حله و تنگی قبر او را وسعت دهد تا روز نفخ صور و عطا کند بنماز کننده بعدد آنچه آفتاب بر آن طلوع میکند حسنات و بالا برده میشود برای او چهل درجه **نماز دیگر** برای رفع وحشت شب اول قبر دو رکعت نماز گذارد در رکعت اول حمد و آیة الکرسی یکمرتبه و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه انا انزلناه بخواند و چون سلام دهد بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان بجای فلان نام میت را بگوید **حکایت** شیخ ثقة الاسلام نوری نور الله مرقده در دار السلام از شیخ خود معدن الفضائل و المعالی مولانا الحاج ملا فتحعلی سلطان آبادی عطر الله مضجعه نقل کرده که فرمود عادت و طریقه من بر آن بود که هر کس از دوستان اهل بیت را که خبر فوتش را می شنیدم دو رکعت نماز در شب دفن او برای او میگذاشتم خواه آن میت را بشناسم یا نشناسم و هیچکس بر این طریقه من مطلع نبود تا آنکه روزی یکی از دوستان مرا در راهی ملاقات کرد گفت دیشب خواب دیدم فلان شخص را که در این ایام وفات کرده و پرسیدم از حال او و از آنچه بر او گذشته بعد از مردن گفت من در سختی و بلا بودم و تمام حال کارم بعقاب بود الا آنکه دو رکعت نماز یکه فلانی خواند و اسم شما را برد آن دو رکعت نماز مرا از عذاب نجات داد خدا رحمت کند پدر او را برای این احسانیکه از او بمن رسید مرحوم حاج ملا فتحعلی آنگه فرموده آن شخص از من پرسید که آن

نماز چه نمازی بود پس من او را خبر دادم بطریقه مستمره خود برای اموات و نیز از چیزهائیکه نافع است برای وحشت قبر آنکه رکوع نماز را کامل و تمام کند چنانکه از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که کسیکه تمام کند رکوع خود را داخل نشود او را وحشتی در قبرش و نیز آنکه در هر روزی صد مرتبه بگوید لا اِلهَ اِلّا اللهُ المَلِکُ الحَقُّ المُبین بوده باشد برای او امانی از فقر و از وحشت قبر و بکشد بسوی خود توانگری را و گشوده شود درهای بهشت چنانکه در خبر وارد شده است و نیز آنکه بخواند سوره یس را پیش از آنکه بخوابد و آنکه بخواند نماز لیلة الرغائب را و من آن نماز را با بعضی از فضائل آن در مفاتیح الجنان در اعمال ماه رجب ذکر کردم و روایت شده که هرکه دوازده روز از ماه شعبان را روزه بگیرد زیارت کند او را در قبر او هر روزی هفتاد هزار ملک تا وقت دمیدن در صور و هرکه عیادت کند مریضی را حق تعالی موکل فرماید با او ملکی که عیادت کند او را در قبرش تا وقتی که وارد محشر شود و از ابی سعید خدری منقول است که گفت شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود بعلی ع یا علی شاد شو و مژده بده که نیست برای شیعه تو حسرتی وقت مردن و نه وحشتی در قبور و نه اندوهی در روز نشور

عقبه دوم ضغطه و فشار قبر است

و آن عقبه ایست بسیار دشوار که تصورش دنیا را بر انسان تنگ میکند قال امیر المؤمنین ع یا عِبادَ اللهِ ما بَعدَ المَوتِ لِمَن لا یُغفَرُ لَهُ اَشَدُّ مِنَ المَوتِ القَبرُ فَاحذَرُوا ضیقَهُ وَضَنکَهُ وَظُلمَتَهُ وَغُربَتَهُ اِنَّ القَبرَ یَقُولُ کُلَّ یَومٍ اَنَا

قال الفرزدق اخاف وراء الموت ان لم یعافنی اشد من الموت التهابا و اضیقا اذا جائنی یوم القیمة قائد عنیف و سوّاق یسوق الفرزدقا
لقد خاب من ابن آدم من مشی الی النار مغلول القلادة ازرقا

بيت الغربة انا بيت الوحشة انا بيت الدود والقبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النار الى ان قال وان معيشة الضنك التى حذر الله منها عدوه عذاب القبر انه يسلط على الكافر فى قبره تسعة وتسعين تنينا فينهشن لحمه ويكسرن عظمه يترددن عليه كذلك الى يوم يبعث لو ان تنينا منها نفخ فى الارض لم تنبت زرعا يا عباد الله ان انفسكم الضعيفة واجسادكم الناعمة الرقيقة التى يكفيها اليسير تضعف عن هذا

و روايت شده كه حضرت صادق ع در آخر شب كه از خواب برميخاست صدا را بلند مينمود بحديكه اهل خانه بشنوند و ميگفت اللهم اعنى على هول المطلع ووسع على ضيق المضجع وارزقنى خير ما قبل الموت وارزقنى خير ما بعد الموت و از دعاهاى آن حضرت است اللهم بارك لى فى الموت اللهم اعنى على سكرات الموت اللهم اعنى على غم القبر اللهم اعنى على ضيق القبر اللهم اعنى على ظلمة القبر اللهم اعنى على وحشة القبر اللهم زوجنى من الحور العين

بدانكه عمده عذاب قبر از عدم احتراز از بول و استخفاف بآن يعنى سهل شمردن آن و از نمامى و سخن چينى كردن و غيبت نمودن و دور شدن مرد است از اهل خود و از روايت سعد بن معاذ مستفاد ميشود كه بدخلقى مرد با اهل خود و

در مصباح كفعمى است كه كسيكه (الباقى) را كه اسم خداوند تعالى است بسيار بگويد باقى بماند بآن در قبرش

در شکگونی با ابل نیز موجب فشار قبر شود و در روایتی از حضرت صادق ع مرویست
که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او فشار قبر است و در روایتی دیگر است که آن
کفاره آن چیزی است که آن مومن تضییع کرده و شیخ صدوق ره از حضرت
صادق ع روایت کرده که مردی از احبار(۱) را در قبرش نشاندند و گفتند ما صد تازیانه
بتو میزنیم از عذاب خدا گفت من طاقت ندارم پس کم کردند تا رسانیدند بیکی و گفتند چاره
از یک تازیانه نیست گفت بچه سبب مرا میزنید گفتند بسبب آنکه نماز خواندی روزی بغیر
وضوء و گذشتی بر ضعیفی پس او را یاری نکردی پس او را یک تازیانه از عذاب الله زدند
که قبرش مملو از آتش شد و نیز از آنحضرت روایت کرده که هر مؤمنی که برادر مؤمن
او از او حاجتی بخواهد و او توانائی داشته باشد که آن حاجت را برآورد و بر نیاورد
حقتعالی مسلط فرماید بر او در قبر او مار عظیمی که او را شجاع گویند که پیوسته بگزد انگشتان او را
و در روایت دیگر است که بگزد انگشت او را تا روز قیامت خواه آمرزیده باشد یا معذب باشد

واما چیزهائیکه باعث نجات از فشار قبر و عذاب آنست پس بسیار است

و ما در اینجا اکتفا میکنیم بذکر پانزده خبر(۲) اول از حضرت امیر المؤمنین ع روایت

(۱) یعنی عالم یهود و محتمل است که احبار با خاء معجمه و یاء مثناة بوده باشد

(۲) مخفی نماند که از برای نجات از عذاب قبر غیر از آنچه ذکر میشود چیزهای دیگر نیز وارد شده
مانند خواندن دعای معروف بصحیفه و دعای مستجاب کاظمی که هر دو در بلد الامین است و سه دفعه
خواندن دعای یستشیر و غیر ذلک و گذاشتن دعای جمید در کفن برای کفایت از نکیر و منکر

شده که هر که در هر جمعه سورهٔ نسا بخواند ایمن شود از فشار قبر دوم روایت شده که
هر که مداومت کند بخواندن سورهٔ زخرف حقتعالی او را ایمن گرداند در قبر [illegible] از جانوران
زمین و از فشار قبر سوم روایت شده که هر که سورهٔ نٓ وَالْقَلَم را در فریضه یا نافله
بخواند حقتعالی او را پناه دهد از فشار قبر چهارم از حضرت صادق ع منقولست که هر که بمیرد ما بین
زوال روز پنجشنبه تا زوال روز جمعه حقتعالی او را پناه دهد از فشار قبر پنجم از حضرت امام رضا ع
منقولست که فرمود بر شما باد بنماز شب نیست بندهٔ که برخیزد آخر شب و بجا آورد هشت
رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر و استغفار کند در قنوت وتر هفتاد مرتبه
مگر آنکه پناه داده شود از عذاب قبر و از عذاب جهنم و طولانی شود عمرش و گشاده شود معیشتش
ششم از حضرت رسول ص مرویست که هر که بخواند الهیکم التکاثر را در وقت خواب نگاه داشته شود از
عذاب قبر هفتم آنکه بخواند در هر روزی ده مرتبه اَعْدَدْتُ لِکُلِّ هولٍ لا اله الا الله الخ و این
دعا گذشت در عقبهٔ سکرات موت هشتم آنکه دفن شود در نجف اشرف زیرا که از خواص آن تربت
شریف آنست که ساقط میشود عذاب قبر و حساب منکر و نکیر از کسیکه در آن مدفون شود نهم
از چیزهائیکه نافع است برای رفع عذاب قبر گذاشتن جریدتین یعنی دو چوب تر است با میت
و روایت شده که برطرف میشود عذاب از میت مادامیکه آن چوب تر است و نیز روایت شده
که حضرت رسول ص گذشتند بر قبری که عذاب میکردند صاحب آن قبر را پس حضرت طلبیدند
جریده یعنی شاخ درختی که برگش را کنده بودند و بدو نصف کرد نصفی را نزد سر میت فرو کرد و نصف
دیگر را نزد پاها و نیز نافع است آب پاشیدن بر قبر چه آنکه وارد شده عذاب برداشته میشود

از میت مادامیکه نم و تری در خاک قبر باشد دهم آنکه روز اول رجب ده رکعت نماز کند در هر رکعت یکمرتبه حمد و سه مرتبه توحید بخواند تا محفوظ باند از فتنه قبر و عذاب روز قیامت و در شب اول رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت بحمد و توحید خواندن برای رفع عذاب قبر نافع است یازدهم آنکه چهار روز از ماه رجب روزه بگیرد و همچنین است روزه گرفتن دوازده روز از شعبان دوازدهم از چیزهائیکه باعث نجات است از عذاب قبر خواندن سوره تبارک الملک است بالای قبر میت چنانکه قطب راوندی از ابن عباس نقل کرده که مردی خیمه زد بر روی قبری و ندانست که آن قبر است پس خواند سوره تبارک الذی بیده الملک پس شنید صیحه زننده که گفت این سوره منجیه است پس این مطلب را بحضرت رسول صلعم عرض کرد آنحضرت فرمود آنسوره نجات دهنده است از عذاب قبر و شیخ کلینی ره از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود سوره ملک مانعه است منع میکند از عذاب قبر سیزدهم از دعوات راوندی نقل شده که حضرت رسول صلعم فرمود هر که بگوید نزد قبر میتی وقتی که دفن شود سه مرتبه اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَنْ لا تُعَذِّبَ هٰذَا الْمَیِّتَ حق تعالی بردارد از او عذاب را تا روزیکه دمیده شود در صور چهاردهم شیخ طوسی در مصباح متهجد روایت کرده از حضرت رسول صلعم که هر که در شب جمعه دو رکعت نماز کند بخواند در هر رکعت حمد و پانزده مرتبه اذا زلزلت حقتعالی ایمن گرداند او را از عذاب قبر و از هولهای روز قیامت پانزدهم و نیز از برای رفع عذاب قبر نافع است سی رکعت نماز کردن در شب نیمه رجب در هر رکعت حمد یکمرتبه و توحید ده مرتبه و همچنین است

در شب شانزدهم و شب هفدهم رجب نیز و آنکه در شب اول شعبان صد رکعت نماز کند بحمد و توحید و چون
از نماز فارغ شود پنجاه مرتبه توحید بخواند و آنکه در شب بیست و چهارم شعبان دو رکعت نماز کند و بخواند
در هر رکعت حمد یکمرتبه اِذا جاءَ نَصرُ الله ده مرتبه و برای روز نیمه رجب پنجاه رکعتی بحمد و توحید و فلق و
ناس وارد است که برای رفع عذاب قبر نافعست مانند صد رکعت نماز شب عاشورا

عقبه سوم سؤال منکر و نکیر است در قبر

که از حضرت صادق ع روایت شده که فرموده نیست از شیعه ما هر که انکار کند سه چیز را معراج و سؤال
در قبر و شفاعت و روایت شده که آن دو ملک بهیئت هولناکی می آیند صدای ایشان
مثل رعد غرنده و چشمهایشان مثل برق خیره کننده سؤال کنند که پروردگارت کیست و پیغمبرت
کیست و دینت چیست و نیز سؤال کنند از ولی و امام او و پس در آن حال چون جواب دادن
سخت است بر میت و محتاج است باعانت لاجرم برای مرده دو جا تلقین ذکر کرده اندیکی
وقتی که او را در قبر گذارند و بهتر آنست که بدست راست دوش راست او را و بدست چپ دوش
چپ او را بگیرند و حرکت دهند و تلقین کنند و دیگر وقتی که او را دفن کردند سنت است که ولی
میت یعنی اقرب خویشان او بعد از آنکه مردم از سر قبر او برگردند نزد سر میت نشیند و بصدای
بلند او را تلقین کند و خوبست که دو کف دست را روی قبر گذارد و دهان را نزدیک قبر برد
و اگر دیگری را نایب کند نیز خوبست و وارد شده است که چون این تلقین را کند منکر بنکیر بگوید
بیا برویم تلقین حجتش کردند احتیاج به پرسیدن نیست پس بر میگردند و سؤال نمیکنند و
در کتاب من لا یحضره الفقیه است که چون ذر پسر جناب ابوذر غفاری (رض) وفات کرد ابوذر

بر سر قبر او ایستاده و دست بر قبر مالید و گفت رحمت کند خدای ترا ای ذر بخدا سوگند
که تو نسبت بمن نیکوکار بودی و شرط فرزندی را بجا میاوردی الحال که ترا از من گرفته اند
من از تو خشنودم بخدا قسم که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی بمن نرسید
وَمَا لِيَ إِلَى أَحَدٍ سِوَى اللهِ مِنْ حَاجَةٍ ونیست برای من بغیر حقتعالی باحدی
حاجت واگر نبود هول مطلع یعنی جاهای هولناک آن عالم که بعد از مرگ دیده میشود هرآینه
مسرور میشدم که من بجای تو رفته باشم ولکن میخواهم چند روزی تلافی مافات کنم و
تهیه آن عالم را ببینم و بتحقیق که اندوه از برای تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو
یعنی همگی در غم آنم که عبادات و طاعاتیکه برای تو نافع است بکنم و این معنی مرا باز داشته
است از آنکه غم مردن و جدائی ترا از خود بخورم والله که گریه نکردم از جهت تو که مردهٔ و
از من جدا شده ولیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد فَلَيْتَ شِعْرِي
مَا قُلْتَ وَمَا قِيلَ لَكَ پس کاش میدانستم که تو چه گفتی و بتو چه گفتند خداوندا بخشیدم
باو حقوقی را که براو واجب کردی از برای من پس تو هم ببخش حقوق خود را که براو واجب
کرده بودی چه آنکه تو سزاوارتری بجود و کرم از من و از حضرت صادق ع منقولست
که چون مؤمن را داخل در قبر کنند نماز در طرف راست او واقع شود و زکوة در طرف چپ او
و (برّ) یعنی نیکوئی و احسان او مشرف براو شود و صبر او در ناحیه قرار گیرد پس وقتی
که دو ملک سؤال بیایند صبر گوید بنماز و زکوة و برّ دریابید شما صاحب خود را یعنی
میت را نگاهداری کنید پس هرگاه عاجز شدید از آن من هستم نزد آن علامهٔ مجلسی

فرموده اند محاسن بسند صحیح از آنحضرت یعنی حضرت صادق یا حضرت باقر عم روایت کرده است
چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشرو و تر و خوشبوتر
و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی
در پیش رو و یکی در پشت سر و یکی در پایین پا و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر پس سؤال
یا عذاب از هر جهت که میاید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت
تر است بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب
راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش رو است گوید من روزه ام
آنکه در عقب سر است گوید من حجم و عمره ام و آنکه در پایین پا است گوید من بر و احسان برادران
مؤمنم پس آنها گویند باو تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشرو تر و خوشبوتری گوید من ولایت
آل محمدم صلوات الله علیهم اجمعین و شیخ صدوق در فضیلت روزه شعبان روایت
کرده که هر که نه روز از آن را روزه دارد مهربان شوند منکر و نکیر برا و وقت سؤال از او
و از حضرت باقر عم فضیلت بسیار وارد شده برای کسیکه احیا دارد شب بیست و سوم ماه
رمضان را و صد رکعت نماز در آن گذارد از جمله آنکه حقتعالی دفع کند از او هول نکیر و منکر را و
بیرون میاید از قبرش نوری که روشنی دهد برای اهل جمع و از حضرت رسول ص
روایت شده که در خضاب چهارده خصلت است و یکی از آنها را شمرده آنکه منکر و نکیر از او
حیا میکنند و دانستی قبل از اینکه از خواص تربت پاک نجف آنست که حساب منکر و
نکیر ساقط است از کسی که در آن مدفون است الحال بجهت تأیید آن میگوئیم

حکایت علامه مجلسی ره در تحفه از ارشاد القلوب و فرحة الغری نقل کرده که مرد صالحی از اهل کوفه گفت من در شب بارانی در مسجد کوفه بودم ناگاه صدا که در جانب قبر مسلم است کوبیدند چون درها را گشودند جنازه را داخل کردند و در صفه که در جانب قبر مسلم است گذاشتند یکی از ایشان را خواب ربود در خواب دید که دو شخص نزد جنازه حاضر شدند و یکی بدیگری گفت که ببین ما را با او حسابی هست تا از او بگیریم پیش از آنکه از رصافه بگذرد که بعد از آن ما نزدیک او نمیتوانیم رفت پس بیدار شد و خواب را برای رفیقان خود نقل کرد در همان ساعت آن جنازه را برداشتند و داخل نجف کردند که از حساب و عذاب نجات یابد

قلت ولله درّ من قال

اذا متّ فادفنّي الى جنب حيدر — ابي شبّر اكرم به وشبير

فلست اخاف النار عند جواره — ولا اتّقي من منكر ونكير

فعارٌ على حامي الحمى وهو في الحمى — اذا ضلّ في البيداء عقال بعير

حکایت از استاد اکبر محقق بهبهانی ره نقل است که فرموده در خواب دیدم حضرت ابو عبدالله الحسین ع را پس گفتم ای سیّد و مولای من آیا سؤال میکنند از کسی که دفن شده در جوار شما فرمود کدام ملک است که او را این جرئت باشد که از او سؤال کند

مؤلف گوید که در مثال عرب است که میگویند احمى من مجير الجراد یعنی فلانی حمایت کردنش از کسیکه در پناه او است بیشتر است از پناه دهنده ملخها و قصه آن چنین است که مردی بادیه نشین از قبیله طی که نامش مدلج بن سوید بود روزی در خیمه خود نشسته بود دید جماعتی از طایفه طی آمدند و جوالها و ظرفهائی با خود دارند پرسید چه خبر است گفتند ملخهای بسیار در اطراف

خیمه شما فرود آمده اند آمده ایم آنها را بگیریم مدلج که این را شنید برخاست و سوار بر اسب خود شد و
نیزه خود را بر دست گرفت و گفت بخدا سوگند است که هر کس متعرض این ملخها شود من او را خواهم کشت

ایکون الجراد فی جواری ثم تریدون اخذه آیا این ملخها در جوار و پناه من باشند و شما

آنها را بگیرید چنین چیزی نخواهد شد و پیوسته از آنها حمایت کرد تا آفتاب گرم شد و ملخها
پریدند و رفتند آنوقت گفت این هنگام ملخها از جوار من منتقل شدند دیگر خود دانید با آنها حکایت
از کتاب حبل المتین نقل است که میر معین الدین اشرف که یکی از صلحاء خدام روضه رضویه علی ساکنها
الآف السلام والتحیة بوده نقل کرده که در خواب دیدم که در دار الحفاظ یا کشیکخانه مبارک هستم بیرون
آمدم از روضه متبرکه بجهت تجدید وضو پس چون رسیدم بصفه امیر علی شیر دیدم جماعت
بسیاری را که داخل در صحن مطهر شدند و در جلو آنها شخص نورانی خوش صورت عظیم الشأنی بود و
در دست جماعتی از آن اشخاص که پشت سر او بودند کلنگها بود پس همینکه بوسط صحن مقدس
رسیدند آن شخص بزرگوار که در جلو آن جماعت بود بآنها فرمود که بشکافید این قبر را و بیرون
بیاورید این خبیث را و اشاره کرد بقبر مخصوصی پس چون شروع کردند بکندن قبرش
از شخصی پرسیدم که این شخص بزرگوار که امر میفرماید کیست گفت حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام است پس در این حال دیدم که امام ثامن ضامن حضرت امام رضا ع از روضه مبارکه
بیرون آمد و خدمت حضرت امیر المؤمنین ع رسید و سلام کرد آن حضرت رد سلام نمود
پس امام رضا ع عرض کرد که ایجداه از شما مسئلت و خواهش میکنم که عفو نمائید از این شخص که
مدفون است در اینجا و ببخشید بمن تقصیر او را فرمود که میدانی این فاسق فاجر شرب خمر

میکرد عرض کردیم لکن وصیت کرد در وقت مرگ خویش که او را در جوار من دفن کنند پس ما
امید داریم از شما که عفو نمائید از او فرمود بتو بخشیدم تقصیرات او را پس تشریف برد
آن حضرت و من از وحشت بیدار شدم و بیدار کردم بعض خدام آستانه مبارکه را و آمدیم
بهمان موضع که در خواب دیدم دیدیم که قبر تازه ایست و بیرون ریخته شده قدری از
خاک آن پس پرسیدم که صاحب این قبر کیست گفتند مردی از اتراک است که دیروز در
اینجا دفن شده است فقیر گوید که در حکایت تشرف حاجی علی بغدادی بخدمت امام
عصر ارواحنا فداه و سؤالات از آن حضرت نقل شده که گفت گفتم بآن حضرت سیدنا
صحیح است که میگویند هر کس زیارت کند حضرت حسین ع را در شب جمعه پس برای او امان است
فرمود آری واللّه و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست گفتم سیدنا مسئلة
فرمود بپرس گفتم سنه یکهزار و دویست و شصت و نه ۱۲۶۹ حضرت امام رضا ع را زیارت کردیم
و در ورود یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف بود
ملاقات کردیم و او را ضیافت نمودیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا علیه السلام
گفت بهشت است امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا ع
خورده ام چه حق دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام
حضرت روئیده در مهمانخانه آن جناب این صحیح است علی بن موسی الرضا ع میاید
او را از منکر و نکیر خلاص میکند فرمود آری واللّه جد من ضامن است فقند

که حقتعالی ذکر آن فرموده در سوره مؤمنون | وَمِن وَرَائِهِم بَرزَخٌ اِلیٰ یَومِ یُبعَثُونَ

و حضرت صادق ع در جزء حدیثی فرمودکن بخدا سوگند که من میترسم بر شما از برزخ راوی گفت گفتم چیست برزخ فرمود قبر است از زمان مردن تا روز قیامت از لب اللباب قطب راوندی نقل شده که در خبر است که مردگان می آیند در هر شب جمعه از ماه رمضان پس فریاد میکنند هر یک از ایشان با آواز گریان که ای اهل من ای فرزندان من ای خویشان من مهربانی کنید بما بچیزی خدا رحمت کند شما را بخاطر بیاورید فراموش نکنید ما را رحم کنید بر ما و بر غربت ما پس بدرستیکه ما ماندیم در زندان تنگی و اندوه و زاری و غمی و سختی پس رحم کنید بر ما و بخل نکنید بدعا و صدقه برای ما شاید خدا رحم کند ما را پیش از آنکه شما مانند ما شوید ای دریغ که ما توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا بشنوید سخن ما را و فراموش نکنید ما را بدرستیکه این زیادتیهای معاش که در دست شماست در دست ما بود ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و منع کردیم حق را پس گردید آنها وبال برای ما و منفعت برای دیگران مهربانی کنید بما بیکدرهم یا قرص نانی یا پاره از چیزی پس فریاد میکنند چقدر نزدیک است که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع ندهد چنانکه ما گریه میکنیم و نفع نمیدهد ما را پس کوشش کنید پیش از آنکه مثل ما شوید و در جامع الاخبار نقل شده که بعضی از صحابه حضرت رسول ص از آن حضرت نقل کرده که فرمودند هدیه بفرستید برای مردگان خود پس گفتیم که چیست هدیه مردها فرمود صدقه و دعا و فرمود ارواح مؤمنین میآیند هر جمعه باسمان دنیا مقابل خانه ها و منزلهای خود و فریاد میکنند

هر یک از ایشان با آواز حزین با گریه ای اهل من و اولاد من و ای پدر من و مادر من و خویشان من مهربانی کنید بر ما خدا رحمت کند شما را با آنچه بود در دست ما و عذاب و حساب او بر ماست و نفعش برای غیر ما و هر یک فریاد میکنند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما بدرهمی یا بقرص نانی یا بجامهٔ که خداوند بپوشاند شما را از جامه بهشت پس گریست رسولخدا و گریه کردیم ما و آن جناب از زیادی گریه قدرت بر سخن گفتن نداشت پس فرمود اینها برادران دینی شمایند که در خاک پوسیده شدند بعد از سرور و نعمت پس ندا میکنند بعذاب و هلاکت بر جانهای خود و میگویند وای بر ما اگر انفاق میکردیم آنچه را که در دست ما بود در طاعت و رضای خداوند محتاج نبودیم بسوی شما برمیگردند با حسرت و پشیمانی و فریاد میکنند زود بفرستید صدقه مردگان را و نیز در آن کتاب از آن حضرت مرویست که هر صدقه ایکه برای میتی بدهی میگیرد آنرا ملکی در طبقی نور که درخشان است شعاع آن و میرسد بهفت آسمان پس می ایستد بر لب قبر پس فریاد میکند السَّلامُ عَلَیکُم یا اَهلَ القُبُورِ اهل شما فرستادند این هدیه را بسوی شما پس میت میگیرد آنرا و داخل در قبر خود میکند و بآن خوابگاهش فراخ میشود پس فرمود آگاه شوید هر کس مهربانی کند مرده را بصدقه پس برای اوست نزد خدا از اجر مانند احد و میباشد روز قیامت در سایه عرش خداوند که نیست سایهٔ جز سایه عرش خدا و زنده و مرده نجات مییابند باین صدقه و حکایت شده که امیر خراسان را در خواب دیدند که میگفت بفرستید برای من آنچه را که می اندازید برای سگان خود که من محتاجم بآن

علامهٔ مجلسی در زاد المعاد فرموده باید مردگان را فراموش نکنند زیرا که دست ایشان از اعمال خیر کوتاه گردیده و از جانب فرزندان و خویشان و برادران مؤمن امیدوارند و احسان ایشان را چشم براهند خصوصاً در دعا کردن در نماز شب و بعد از نمازهای فریضه و در مشاهد مشرفه پدر و مادر را زیاده از دیگران باید دعا کرد و اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد و در خبر است که بسا فرزندیکه در حال حیات پدر و مادر عاق ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکوکار گردد بسبب اعمال خیریکه از برای ایشان بعمل آورد و بسا فرزندیکه در حال حیات پدر و مادر نیکوکار باشد و بعد از فوت ایشان عاق گردد بسبب آنکه اعمال خیریکه باید برای ایشان بعمل آورد کم بعمل آورده و عمدهٔ خیرات برای پدر و مادر و سایر خویشان آنستکه قرض ایشان را ادا کند و ایشان را از حقوق خدا و خلق بری گرداند و حج و سایر عباداتیکه از ایشان فوت شده باشد سعی کند باستیجار یا تبرع بجا آورد و در حدیث صحیح منقولست که حضرت صادق ع در هر شب از برای فرزندان خود و در هر روز برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز میکردند و در رکعت اول انا انزلناه و در رکعت دوم انا اعطیناک را میخواندند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بسا باشد که میت در تنگی و شدتی بوده باشد و حقتعالی باو وسعت دهد و تنگی را از او بردارد پس باو گویند که این فرح که ترا روی داد بسبب نمازی است که فلان برادر مؤمن برای تو کرد راوی پرسید دو میت را در دو رکعت نماز شریک میتوانم کرد فرمود بلی و فرمود که میت شاد میشود و فرح می یابد بدعا و استغفاری که برای او

کنند چنانچه زنده شاد میشود بهدیه که برای او برند و فرمود که بر میت داخل میشود در
قبرش نماز و روزه و حج و تصدق و سایر اعمال خیر و دعا و ثواب آن اعمال برای
کسیکه کرده و برای مرده هر دو نوشته میشود و در حدیث دیگر فرمود که هر که از
مسلمانان برای میتی عمل صالحی بکند خدا ثواب او را مضاعف میگرداند و میت بآن
عمل منتفع میگردد و در روایتی وارد شده است که هرگاه شخصی بنیت میتی تصدقی
بکند حقتعالی جبرئیل را امر میفرماید که با هفتاد هزار ملک نزد قبر او میروند و هر یک
طبقی در دست دارند از نعمتهای الهیه و هر یک باو میگویند السلام علیک ای دوست
خدا این هدیه فلان مؤمن است برای تو پس قبر او روشن میشود و حقتعالی هزار شهر در
بهشت باو کرامت میفرماید و هزار حوری باو تزویج میفرماید و هزار حله باو میپوشاند و هزار
حاجت او را روا میکند **مؤلف گوید** که شایسته است من در اینجا نقل کنم چند
حکایت نافعه از منامات صادقه و مبادا که اعتنائی ننمائی بآنها و خیال کنی که آنها-
خواب است از خوابهای پریشان یا افسانه ایست که نقل میکنند از برای صبیان بلکه
خوب تأمل کن در آنها که تأمل در آنها هوش از سر رباید و خواب از چشمان

فسانه ها همه خواب آورد فسانه من	ز چشم خواب رباید فسانه عجبی است

حکایت شیخ ثقة الاسلام نوری عطر الله مرقده در دار السلام نقل
فرموده که حدیث کرد مرا سید فاضل مؤید ارشد ورع عالم تقی امیر سید علی بن عالم
جلیل و فقیه نبیل قدوه ارباب تحقیق ومن یشد الرواحل الیه من کل

فرج عمّوا المبرء من کلّ شئ و در دن الامیر سید حسن الحسینی الاصفهانی البسه الله
حلل الامان و حشره مع ساداته الجنان گفت که چون علامه والدم وفات کرد من در نجف
اشرف مقیم بودم و اشتغال بتحصیل علوم داشتم و امور آن مرحوم بدست بعض از اخوان
من بود و من تفصیل علم بآن نداشتم و چون هفت ماه از وفات آن بزرگوار گذشت والده ام
برحمت الهی پیوست جنازه آن مرحومه را بنجف آوردند دفن کردند در یکی از روزها در خواب
دیدم که گویا نشسته ام در اطاق سکنای خودم که ناگاه مرحوم والدم وارد شد بر من برخاستم
و سلام کردم بر او پس نشست در صدر مجلس و نوازش کردم او در سؤال از من و بر من معلوم
شد در آنوقت که او مرده است پس گفتم بابا که شما در اصفهان وفات کردید چگونه شد که شما را
در اینجا می بینم فرمود بلی لکن بار منزل دادند بعد از وفات در نجف اشرف و مکان ما الان در
نجف است گفتم والده نزد شما است فرمود نه وحشت کردم از آنکه گفت نه فرمود
او نیز در نجف است لکن در مکان دیگر است آنوقت فهمیدم وجهش آنست که پدرم
عالم است و محل عالم بالاتر است از محل جاهل پس سؤال کردم از حال آن مرحوم فرمود من در ضیق
و تنگی بودم و الان الحمد لله حالم خوب است و از آن شدت و تنگی گشایش و فرجی برای من
حاصل شده من از روی تعجب گفتم که آیا شما هم در ضیق و شدت واقع شدید فرمود بلی
حاج رضا پسر آقا بابا مشهور بنعلبند از من طلبی داشت از جهت طلب او حال من بدی
کشید پس تعجب من زیاد شد و از خواب بیدار شدم با حال ترس و تعجب و نوشتم صورت
خواب را برای برادرم که وصی آن مرحوم بود و از او درخواست نمودم که بنویسید برای من که آیا

حاج رضای مذکور طلب دارد از مرحوم والد یا نه برادرم برای من نوشت که من در دفتر که
اسامی طلبکاران بود مراجعه کردم هر چه تفحص کردم اسم این مرد در آنجا نبود پس ثانیاً نوشتم
که از خود آن شخص سئوال کنید برادرم بعد از آن برای من نوشت که من سئوال کردم از او
گفت بلی من هجده تومان از آن مرحوم طلبکارم و غیر از خدا هیچکس مطلع نیست بر آن و بعد از فوت
ایشان از شما پرسیدم که اسم من در دفتر طلبکاران آن مرحوم هست شما گفتید نه پس من با خود
گفتم که اگر ادعای طلب خود کنم قدرت بر اثبات آن ندارم چون حجت و بینه نداشتم و اعتمادم
بآن مرحوم بود که در دفتر خود ثبت میکند معلوم شد که مسامحه نموده پس مأیوس از وصول
طلب خود شدم و اظهار نکردم پس من صورت خواب شما را برای او نقل کردم و خواستم که وجه
او را بدهم گفت من ابراء کردم ذمه او را بجهت خبر دادنش از طلب من **حکایت** و نیز
شیخ اجل محدث متبحر ثقة الاسلام نوری نور الله مرقده در دار السلام نقل کرده از عالم فاضل
صالح ورع تقی حاج ملا ابو الحسن مازندرانی که گفت من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوی مسمی
بملا جعفر ابن عالم صالح ملا محمد حسین طبرستانی از اهل قریه که آن را تیلک گویند وقتیکه
طاعون عظیم آمد که تمام بلاد را گرفت اتفاق افتاد که جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند
در حالتی که او را وصی خود قرار داده بودند و او بر حسب وصیت آنها اموال ایشان را جمع
نموده و هنوز بمحل و مصرف نرسانده و نیز بطاعون هلاک شد و آن مالها ضایع شد و
بمصارفیکه باید برسد نرسید و چون حقتعالی بر من منت نهاد و روزی فرمود مرا زیارت
عقبات عالیات و مجاورت قبر ابو عبد الله الحسین علیه السلام شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی

در گردنش زنجیری است که آتش از آن شعله میکشد دو طرف آن بدست دو نفر است
و آن شخصیکه زنجیر بگردنش است زبانش بلند است و آویخته شده تا سینه اش چون مرا دید
بقصد من نزدیک آمد چون نزدیک رسید دیدم رفیقم ملا جعفر است تعجب کردم از
حال او خواست با من تکلم کند و استغاثه نماید که آمدند دو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از
عقب برگردانیدند و نگذاشتند تکلم کند ثانیاً ملا جعفر نزدیک من آمد و خواست حرف
بزند او را کشیدند و نگذاشتند تا سه دفعه من از مشاهده آنحال و آنصورت هولناک سخت
ترسیدم و صیحهٔ عظیمی کشیدم و بیدار شدم و از صیحهٔ من بیدار شد یکنفر از علما که در نزدیک
من خوابیده بود پس من قصهٔ خواب را برای او نقل کردم و اتفاقاً این وقتی را که من از
خواب برخاستم وقت باز کردن درهای صحن مطهر و حرم شریف بود پس من برفیقم گفتم
خوبست مشرف شویم بحرم و زیارت کنیم و استغفار کنیم برای ملا جعفر شاید حقتعالی بر
او ترحم فرماید اگر این خواب رؤیای صادقه باشد پس بحرم مشرف شدیم و آنچه را
که قصد داشتیم بعمل آوردیم و گذشت از اینمطلب قریب بیست سال و برای من
معلوم نشد از حال ملا جعفر چیزی و من بگمان خود چنان فهمیدم که این عذاب
برای او بسبب تقصیر او باشد در اموال مردم و بالجمله چون منت نهاد حقتعالی بر
من بزیارت خانه اش و از اعمال حج فارغ شدیم و مراجعت بمدینه مشرفه موفق نشدیم
مرا مرضی عارض شد سخت بحدیکه مرا باز داشت از حرکت و راه رفتن پس من برفقای
خود التماس کردم که مرا شستشو دهید و لباسهایم را عوض کنید و مرا دوش گیرید

وبروضه مطهره حضرت رسول ص ببرید پیش از آنکه مرگ مرا دریابد پس رفقا بجا آوردند آنچه گفته بودم و چون داخل روضه مطهره شدم بیهوش افتادم و رفقا مرا گذاشتند و پی شغل خود رفتند چون بهوش آمدم مرا دوش گرفتند و بردند نزدیک شبکه ضریح مقدس تا زیارت کردم آنگاه مرا بردند بطرف پشت نزدیک بیت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که محل زیارت آن مظلومه است پس نشستم و زیارت کردم آن حضرت را و طلب شفا برای خود نمودم و بآن بی بی خطاب کردم که بما رسیده از اخبار کثرت محبت شما بفرزندت امام حسین ع و من مجاور قبر شریف آن حضرتم پس بحق آن بزرگوار که شفای مرا از خداوند تعالی بخواهید پس بجانب حضرت رسول ص توجه کردم و آنچه حاجت داشتم عرض کردم از جمله طلب کردم شفاعت آن حضرت را برای جماعتی از رفقایم که وفات کرده بودند و اسمهای آنها را یک یک ذکر میکردم تا رسیدم باسم ملا جعفر در اینحال یادم آمد خوابیکه از او دیده بودم حالم منقلب شد پس الحاح کردم در طلب مغفرت و سؤال شفاعت برای او و عرض کردم که من بیست سال پیش از این او را بحال بد دیدم و نمیدانم خوابم راست بوده یا از اضغاث احلام و خوابهای پریشان بوده بهر جهت آنچه ممکنم بود از تضرع و دعا در حق او بجا آوردم پس در حال خود خفتی دیدم برخاستم تنها بدون اعانت رفیق بمنزل آمدم و مرضم ببرکت حضرت زهرا صلوات الله علیها برطرف شد و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم در احد منزل کردیم و چون وارد احد شدیم و زیارت کردیم شهدا را آنجا را خوابیدم در خواب دیدم ملا جعفر رفیق خود را

بهیئت خوبی جامه های بسیار سفید در تن دارد و عمامه با حنک بر سر دارد و عصائی
در دست گرفته نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت مرحبا بالاخوة والصداقة شایسته است
که رفیق با رفیق خود چنین کند که تو با من کردی من در این مدت در تنگی و بلا و شدت
و محنت بودم پس تو از روضه مطهره بیرون نیامدی مگر آنکه خلاص کردی مرا از آن
گرفتاریها و الان دو روز یا سه روز است که مرا فرستادند بحمام و پاکیزه کردند
مرا از قذارات و کثافات و حضرت رسول ص این جامه ها را برای من فرستاده و
حضرت صدیقه س این عبا را برای من مرحمت فرموده و امر من بحمد الله بخوبی و عافیت منجر شد
و من آمدم برای مشایعت تو و آنکه بشارت دهم ترا پس خوش حال باش که بسلامت بر
میگردی بسوی اهل خود و آنها هم سالم میباشند پس بیدار شدم شکرگویان و خوشحال
شیخ مرحوم فرموده که شایسته است برای شخص زیرک خبیر که تأمل کند در دقایق
این رؤیا زیرا که آن مشتمل است بر چیزها یکه برطرف میکند کوری دل را و خاشاک در چشم را

حکایت و نیز در دار السلام است که شیخ اجل اورع جناب حاج ملا علی از والد
ماجدش جناب حاج میرزا خلیل طهرانی ره نقل فرموده که من در کربلای معلی بودم و مادرم
در طهران پس شبی در خواب دیدم که مادرم نزد من آمد و گفت ای پسر من مردم و مرا آوردند
بسوی تو و بینی مرا شکستند پس من ترسان از خواب بیدار شدم و از این خواب
چندی گذشت که کاغذی آمد از بعضی اخوان که نوشته بود والده ات وفات کرد
و جنازه اش را نزد شما فرستادیم چون جنازه کش ها آمدند گفتند جنازه والده شما را

در کاروانسرای نزدیک قبر ابی الفضل گذاشتیم چون گمان کردیم شما در نجف میباشید پس من حقیقت
خواب را فهمیدم ولکن متحیر ماندم در معنی کلام آن مرحومه که گفته بود بینیم را شکستند تا
آنکه جنازه اش را آوردند کفن را از روی او گشودم دیدم بینی او شکسته شده سبب را
از حاملین آن پرسیدم گفتند ما سببش را نمیدانیم جز آنکه در یکی از کاروانسراها تابوت آن مرحومه را
ما روی تابوتهای دیگر گذاشته بودیم مالها باهم لگدکاری کردند لگد زدند و جنازه را افکندند
بزمین شاید در آنوقت این آسیب بآن مرحومه رسیده دیگر غیر از این ما سببی برای او نمیدانیم
پس من جنازهٔ مادرم را آوردم در حرم جناب ابی الفضل ع و مقابل آن جناب گذاشتم و عرض کردم
ای اباالفضل مادر من نماز و روزه اش را نیکو بجا نیاورده الحال دخیل تست پس برطرف کن
از او اذیت و عذاب را و بر عهدهٔ ضمانت تو ای سید من که پنجاه سال برای او روزه
و نماز بدهم پس او را دفن کردم و در دادن نماز و روزه برای او مسامحه شد و مدتی گذشت
که شبی در خواب دیدم که شور و غوغائی بر در خانه من است از خانه بیرون شدم ببینم چیست
دیدم مادرم را بر درختی بسته اند و تازیانه بر او میزنند گفتم برای چه او را میزنید چه گناهی کرده
گفتند ما از جانب حضرت ابی الفضل ع ماموریم که او را بزنیم تا فلان مبلغ پول بدهد من داخل خانه
شدم و آن پولی که طلب میکردند آوردم بایشان دادم و مادرم را از درخت باز کردم
و بمنزل بردم و مشغول بخدمت او شدم پس چون بیدار شدم حساب کردم آن مقدار
پولی را که در خواب از من گرفتند موافق بود با پول پنجاه سال عبادت پس من آن
مبلغ را برداشتم و بردم خدمت سید اجل آقا میرزا سید علی صاحب کتاب ریاض

رضوان الله علیه و گفتم این پول پنجاه سال عبادت است مستدعیم لطف فرموده برای مادرم
بدهید قال شیخنا الأجل صاحب دار السلام احل الله دار السلام وفی هذه الرؤیا من
عظم الأمر وخطر العاقبة وعدم جواز التهاون بما عاهد الله علی نفسه وعلو
مقام اولیائه المجتبین ما لا یخفی علی من تأملها بعین البصیرة ونظر الاعتبار

حکایت ونیز آن بزرگوار از والد صالح خود نقل فرموده که در طهران در یکی از حمامها در سر حمام آن خادمی بود که اورا پادو میگوئیم واو نماز وروزه بجا نمیاورد روزی آمد نزدیکی از معمارها و گفت میخواهم برای من حمامی بنا کنی معمار گفت تو از کجا پول میاوری گفت تو چکار داری پول بگیر و حمام بساز پس آن معمار حمامی برای او ساخت معروف باسم او و اسمش علی طالب بود مرحوم حاج ملا خلیل میگوید که وقتی در نجف اشرف بودم که خواب دیدم علی طالب آمد نجف اشرف در وادی السلام پس من تعجب کردم و گفتم تو چگونه باین مکان شریف آمدی وحال آنکه تو نه نماز میکردی و نه روزه میگرفتی گفت ای فلان من مردم ومرا گرفتند با غل و زنجیرها که ببرند بسوی عذاب که حاج ملا محمد کرمانشاهی جزاه الله خیرا فلانی را نایب گرفت برای من که حج بجا آورد و فلانی را اجیر کرد برای روزه و نماز من واز برای من زکوة ومظالم داد بفلانی وفلان وچیزی بر ذمه من نگذاشت مگر آنکه ادا کرد ومرا از عذاب خلاص نمود خداوند تعالی جزای خیر باو بدهد پس من ترسان از خواب بیدار شدم و تعجب داشتم از آن خواب تا آنکه بعد از مدتی جماعتی از طهران آمدند احوال علی طالب را از ایشان پرسیدم پس مرا خبر دادند بهمان نحو که در خواب دیده بودم

حتی اشخاصی که نائب شده بودند برای حج و نماز و روزه او مطابق بود با آنچه در خواب بمن گفته بود و نام برده بود پس من تعجب کردم از صدق رؤیای خود و مطابق بودنش با واقع مخفی نماند که این خواب تصدیق میکند اخبار یرا که وارد شده که ثواب روزه و نماز و حج و سایر خیرات بمیت میرسد و آنکه گاهی که مرده در تنگی و شدت است بواسطه آن اعمال فرجی برای او حاصل میشود و نیز تصدیق میکند اخبار یرا که فرمودند هیچ مؤمنی نیست که در شرق و غرب عالم بمیرد مگر آنکه روحش را بوادی السلام می برند و در بعض اخبار است که گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و باهم حدیث میگویند و حاج ملا محمد کرمانشاهی مذکور از علمای اخیار و صلحای ابرار طهران بوده **حکایت** از بعض ثقات فاضل و عارف کامل قاضی سعید قمی ره نقل شده که فرمود بمارسیده از کسیکه ثقه و محل اعتماد است از استاد اساتید ما شیخ بهاء الملة و الدین العاملی قدس سره که روزی رفت بزیارت بعض ارباب حال که در مقبره از مقابر صفهان مأوی گزیده بود آن شخص عارف بشیخ گفت من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم و آن امر اینست که دیدم جماعتی جنازه را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلان موضع و رفتند چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشأه نبود متحیر ماندم براست و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد که ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوک است میرود نزد آن قبر پس رفت تا رسید بآن قبر من تعجب بسیار کردم از آمدن او نزد آن قبر پس چون نشست نزد آن قبر دیدم مفقود شد گویا داخل در قبر شد پس

از اینواقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بد پلیدتر بود پس نگاه کردم دیدم سگی میرود بر اثر آن جوان تا رسید بآن قبر و پنهان شد پس من در تعجب شدم و در حال تعجب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد بدحال و بدهیئت با بدن مجروح و از همان راهیکه آمده بود برگشت من عقب او رفتم و از او خواهش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید گفت من عمل صالح این میت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم که ناگاه این سگی که دیدی آمد او عمل غیر صالح او بود من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم بحق صحبت او آن سگ مرا بدندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانچه میبینی و مرا نگذاشت که با او باشم دیگر نتوانستم در قبر او بمانم بیرون آمدم و او را واگذاشتم چون عارف مکاشف این حکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود راست گفتی فنحن قائلون بتجسد الاعمال وتصویرها بالصور المناسبة بحسب الاحوال

مؤلف گوید که تصدیق این حکایت را این خبر که شیخ صدوق در اول امالی روایت کرده و ملخصش آنست که قیس بن عاصم منقری با جماعتی از بنی تمیم خدمت حضرت رسول ص رسیدند و از آن حضرت موعظهٔ نافعه خواستند آنحضرت ایشان را موعظه فرمود بکلمات خویش از جمله فرمود ای قیس چاره نیست از برای تو از قرینی که دفن شود با تو و او زنده است و دفن میشوی تو با او و تو مرده پس اگر او کریم باشد گرامی خواهد داشت ترا و اگر لئیم باشد وا خواهد گذاشت ترا و محشور نخواهی شد مگر با او و مبعوث نشوی مگر با او و سؤال کرده نخواهی شد مگر از او پس قرار مده آنرا مگر صالح زیرا که اگر صالح باشد انس نخواهی گر

با او و اگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگر از او و او عمل تست قیس عرض کرد یا نبی الله دوست
داشتم که این موعظه بنظم آورده شود تا ما افتخار کنیم بآن بر هر که نزدیک ماست از عرب و عجم
آنرا ذخیره میکردیم آنجناب فرستاد حسان بن ثابت شاعر را حاضر کنند که بنظم آورد آنرا
صلصال بن دلهمس حاضر بود و بنظم درآورد آنرا پیش از آنکه حسان بیاید و گفت

تخیّر خلیطاً فعالک ما ... قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل
ولابدّ بعد الموت من ان تعدّه ... لیوم ینادی المرء فیه فیقبل
فان کنت مشغولاً بشیء فلا تکن ... بغیر الذی یرضی به الله تشغل
فلن یصحب الانسان من بعد موته ... ومن قبله الا الذی کان یعمل
الا انما الانسان ضیف لاهله ... یقیم قلیلاً بینهم ثم یرحل

شیخ صدوق ره از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت رسول ص
فرمود که حضرت عیسی بن مریم ع گذشت بقبری که صاحب آن قبر را عذاب میکردند
پس از یکسال دیگر باره حضرت عیسی از آنجا عبور کرد دید عذاب از صاحب آن قبر برداشته
شده پس گفت ای پروردگار من گذشتم باین قبر در سال گذشته دیدم صاحبش
در عذاب بود و امسال که بر او گذشتم میبینم که عذاب از او برداشته شده پس وحی رسید
بعیسی علیه السلام که یا روح الله از برای صاحب این قبر فرزند صالحی بود که
بحد بلوغ رسید پس راهی را اصلاح و درست کرد و یتیمی را پناه و جای داد پس من آمرزیدم
او را بسبب این عمل که فرزندش بجا آورد

فصل یکی از منازل هولناک آخرت قیامت است

که هولش عظیم بلکه از هر هولی اعظم و فزع اکبر است و حقتعالی در وصف آن فرموده
ثَقُلَتْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً سنگین و گران و عظیم است قیامت
از حیثیت شدائد و هولهای او در آسمانها و زمین یعنی بر اهل آنها از ملائکه و جن و انس نیاید
شما را مگر ناگهان قطب راوندی از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت
عیسی ع از جبرئیل پرسید کی قیامت برپا خواهد شد جبرئیل چون اسم قیامت شنید لرزه
گرفت او را بحدیکه افتاد و غش کرد پس چون بحال آمد گفت یا روح الله نیست مسئول
بامر قیامت اعلم از سائل پس آیه شریفه را که ذکر شد خواند و شیخ جلیل علی بن
ابراهیم قمی ره از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که وقتی حضرت رسول ص
نشسته بود و جبرئیل نزد آن حضرت بود که ناگاه نظر جبرئیل بجانب آسمان افتاد و رنگش
تغییر کرد از ترس بحدیکه مانند زعفران شد پس خود را چسبانید برسولخدا ص و بآن حضرت
پناه برد پس حضرت رسول نظر افکند بآنجا که جبرئیل نظرش افتاده بود دید ملکی را که پر
کرده مشرق و مغرب را که گویا قاب زمین است پس آن ملک رو کرد به پیغمبر و گفت
یا محمد ص من رسول خدایم بسوی تو که ترا مخیر سازم که پادشاه باشی و رسول بهتر است بسوی
تو یا بنده باشی و رسول پس حضرت التفات کرد بسوی جبرئیل دید رنگش بحال اول
برگشته و بحال آمده جبرئیل عرض کرد بلکه اختیار کنید که رسول و بنده باشید پس پیغمبر ص
گفت میخواهم بنده و رسول باشم پس آن ملک پای راست را بلند کرد و گذاشت

در میان آسمان دنیا و پای چپ را بلند کرد و گذاشت در آسمان دوم بعد از آن پای راست را
گذاشت در آسمان سوم بهمین نحو رفت تا آسمان هفتم هر آسمانرا یک گام خود کرد و هرچه بالا رفت
کوچک شد تا آنکه باندازهٔ مرغ کوچکی شد پس حضرت رو بجبرئیل کرد و فرمود همانا من مشاهده
کردم از تو ترس شدیدی و ندیدم چیزیرا که مرا بیشتر ترسانیده باشد از تغییر کردن رنگ تو
جبرئیل گفت یا رسول الله مرا ملامت مفرما آیا دانستید که این ملک کی بود این اسرافیل حاجب
الرب بود و از زمانیکه حقتعالی آسمانها و زمین را خلق فرموده از مکان خود پائین نیامده (۱)
من او را دیدم که بسوی زمین میاید گمان کردم که آمده است برای برپا کردن قیامت
پس از ترس قیامت رنگم چنان تغییر کرد که مشاهده فرمودید پس چون دیدم که برای امر
قیامت نیامده بلکه حقتعالی چون شما را برگزیده بجهت بزرگی شما او را بنزد شما فرستاده
رنگم بحال اول آمد و نفسم بسوی من برگشت الخبر و در روایتی است که نیست ملک مقربی
و نه آسمانی و نه زمینی و نه بادی و نه کوهی و نه صحرائی و نه دریائی مگر آنکه بترسند از روز جمعه
برای آنکه قیامت برپا میشود در آن فقیر گوید شاید ترسیدن آسمان و زمین و سایر
چیزها که ذکر شد ترسیدن اهل آنها و موکلین آنها باشد چنانکه مفسرین در معنی آیهٔ
ثقلت فی السموات والارض گفته اند و روایت شده که چون حضرت رسول ص قیامت را
ذکر مینمود شدید میشد صوت آن حضرت و سرخ میشد رخسار آن جناب

(۱) شاید مراد آن باشد که یک نفری تنها و بی خبر پائین نیامده باین نحویکه اینجا است منافات نداشته
با پائین آمدن او با جبرئیل و میکائیل برای هلاک قوم لوط یا نحو آن والله العالم

شیخ مفید (ره) در ارشاد نقل کرده که چون حضرت رسول (ص) از غزوه تبوک بمدینه مراجعت
فرمود عمرو بن معدیکرب بخدمت آن حضرت رسید حضرت باو فرمود اسلام بیاور
ای عمرو تا خدا ترا ایمن بگرداند از فزع اکبر یعنی ترسیکه بزرگترین ترسها است عمرو گفت
ای محمد فزع اکبر کدامست من کسی هستم که ترس بر من وارد نمیشود مؤلف گوید که
از این کلام معلوم میشود دلیری و قوت قلب عمرو و نقل شده که او از شجاعان نامی
روزگار بوده و فتوح عجم بسیاری از آن بدست او واقع شده و شمشیر او صمصامه
معروف بود وقتی با او بیک ضربت تمام قوائم اشتر را از هم جدا کرد و عمر بن الخطاب
در زمان خلافت خود از او خواهش کرد که آن شمشیر را نشان او دهد عمرو آنرا حاضر کرد عمر
آنرا کشید و بر محلی زد که تیزی او را امتحان کند ابدا اثر نکرد عمر آنرا دور افکند و گفت
این چیزی نیست عمرو گفت ای امیر شما از من شمشیر طلبیدید نه بازو یکه شمشیر را میزد
(۱) عمر از سخن عمرو بدش آمده او را عتاب کرد و بقولی او را بزد و بالجمله چون عمرو
گفت من از فزع اکبر نمیترسم حضرت رسول (ص) فرمود ای عمرو چنین نیست که گمان کرده
همانا صیحه زده شود بر مردم یک صیحه که باقی نماند میتی مگر آنکه زنده شود و نماند زنده
مگر آنکه بمیرد مگر آنهائیکه خدا خواسته نمیرند پس یک صیحه دیگر بر ایشان زده میشود که تمام
زنده شوند و صف بکشند و آسمان شکافته شود و کوهها متلاشی و پراکنده شود و پاره ها
از آتش جهنم جدا شود مانند کوهها و افکنده شود پس نماند صاحب روحی مگر دلش

(۱) و عادة السیف ان یزهو بجوهره ... و لیس یعمل الا فی یدی بطل

کند شود و گناهش را یاد کند و مشغول بخود شود مگر کسیکه خدا خواسته باشد پس کجائی
توای عمرو و از این عمرو گفت همانا من میشنوم امر یرا که عظیم و بزرگ است پس ایمان آورد
بخدا و رسول با قوم خود و بالجمله روایت در این باب بسیار است که از همگی استفاده میشود که هول
قیامت هول بسیار بزرگیست و بحدی قیامت هولناک است که اموات و مردگان عالم
برزخ و قبر نیز هول و وحشت آزاد اند بنحویکه بعضی از مردگان که بدعای اولیا خدا زنده شده
اند دیده شدند که موهاشان تمام سفید بوده سبب سپیدی موی آنها را پرسیدند گفتند
ما را وقتیکه امر کردند بزنده شدن گمان کردیم که قیامت برپا شده و از وحشت و هول قیامت
تمامی موهای ما سپید شد اینک ما در اینجا ذکر میکنیم بعض چیزها یرا که سبب تخلص از شدائد
قیامت و ایمنی از فزع اکبر خواهد بود و آنها ده امر است اول روایت شده که
هر که بخواند سورهٔ یوسف را در هر روز یا در هر شب روز قیامت که مبعوث شود جمالش مانند
جمال یوسف باشد و نرسد باو فزع و ترس روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که هر که بخواند سوره دخان را در نمازهای فریضه و نافله حق تعالی او را مبعوث فرماید در جمله
آنهائیکه ایمن و بی ترسند و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که هر که بخواند سورهٔ
احقاف را در هر شب یا در هر جمعه نرسد باو ترسی در دنیا و ایمن گرداند حقتعالی او را از ترس
روز قیامت و نیز از آن حضرت منقولست که هر که بخواند سورهٔ والعصر را در نمازهای نافلهٔ
خود مبعوث شود در روز قیامت با صورت سفید و روشن و دهانش بخنده گشوده باشد و
چشمش روشن باشد تا داخل بهشت شود دوم شیخ کلینی از حضرت امام جعفر صادق

نقلکرده که حضرت رسول صلعم فرمود هرکه احترام و تعظیم کند کسی راکه در اسلام موی خود را
سپید کرده ایمن گرداند خدای تعالی او را از فزع و ترس روز قیامت سوم و نیز از
آن حضرت روایت کرده که فرمود که هرکه بمیرد در راه مکه خواه در وقت رفتن باشد
یا در وقت برگشتن ایمن و بی ترس گردد از فزع اکبر یعنی ترس بزرگ روز قیامت و شیخ
صدوق از آن حضرت روایت کرده که فرمود هرکه بمیرد در یکی از دو حرم یعنی حرم مکه و حرم
مدینه زادهما الله شرفاً و تعظیماً خداوند مبعوث فرماید او را از جمله آنهائیکه ایمن و بی
ترسند چهارم شیخ کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود هرکه دفن شود
در حرم یعنی حرم مکه معظمه ایمن گردد از فزع اکبر پنجم شیخ صدوق از حضرت رسول ص
نقل کرده که هرکه پیش آید او را فاحشه (۱) یا شهوتی پس اجتناب کند از آن بجهت ترس
از خداوند عز و جل حقتعالی حرام فرماید بر او آتش جهنم را و ایمن گرداند او را از ترس بزرگ
روز قیامت ششم و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود هرکه دشمن گیرد
نفس خود را نه مردم را ایمن گرداند حقتعالی او را از ترس روز قیامت هفتم
شیخ اجل علی بن ابراهیم قمی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که هرکه فرو خورد
خشم خود را و حال آنکه ممکن باشد او را که جاری و روان گرداند آن را پر کند خداوند دل
او را از امن و ایمان روز قیامت هشتم حقتعالی در سوره نمل فرموده مَن

جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ	هرکه آورد روز قیامت

(۱) فاحشه یعنی زنا و هر بدی که از حد گذرد

حسنه را پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آنروز ایمنند از حضرت امیرالمؤمنین
روایت شده که فرمود حسنه در این آیه معرفت و ولایت و محبت با اهل بیت است
نهم شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود هرکه اعانت کند
برادر مومن اندوهگین تشنه را از توانائی خود و آسایش دهد او را از غم و اندوهش یاری کند
او را بر قضاء حاجتش برای او باشد از حقتعالی هفتاد و دو رحمت که یکی از آنها را حقتعالی
در دنیا باو مرحمت فرماید که اصلاح کند باو امر معاشش را و ذخیره نماید هفتاد و یک رحمت
دیگر را برای ترس ها و هولهای روز قیامت مؤلف گوید که در خصوص قضاء حوایج برادران
دینی روایات بسیار نقلشده از جمله از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که کسیکه برود در حاجت
برادر مسلمان خود حقتعالی او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته در آورد و برندارد قدمی مگر
آنکه بنویسد برای او حسنه و محو فرماید از او سیئه و بالا برد برای او درجه و چون فارغ شود
از حاجت او بنویسد برای او اجر کسیکه حجه و عمره بجا آورده باشد و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که قضاء حاجت مرد مومنی افضل است از حجه و حجه و حجه و شمرد تا ده حج
و روایت شده که در بنی اسرائیل هرگاه عابدی بنهایت عبادت میرسید اختیار میکرد
از همه عبادات کوشش و سعی کردن در حاجتهای مردم را و شیخ جلیل شاذان بن جبرئیل
قمی روایت کرده از حضرت رسول صلعم که در شب معراج این کلمات را دید که بر در دوم
بهشت نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله از برای هر چیزی
حلیه ایست و حلیه سرور در آخرت چهار خصلت است دست مالیدن بر سر یتیمان

و مهربانی کردن بر بیوه زنان و رفتن پی حاجت مؤمنان و پرستاری از فقیران
و مسکینان الی غیر ذلک لهذا علماء و بزرگان دین خیلی اهتمام در قضاء حوائج مؤمنین
داشتند و حکایاتی از ایشان در این باب نقل شده که جای نقلش نیست دهم ثقة الاسلام شیخ
کلینی از حضرت امام رضا نقل کرده که هر که بیاید نزد قبر برادر خود و بگذارد دست خود را
بر قبر و بخواند اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ را هفت مرتبه ایمن گردد روز فزع اکبر
مؤلف گوید که در روایت دیگر است که رو بقبله کند و دست بگذارد در روی قبر
و این ایمن بودن از ترس بزرگ روز قیامت ممکن است برای خواننده باشد چنانچه
ظاهر خبر است و محتمل است برای میت باشد چنانچه از بعضی روایات ظاهر میشود و
این فقیر دیدم در مجموعهٔ که شیخ اجل افقه ابوعبدالله محمد بن مکی عاملی معروف بشیخ شهید
بزیارت قبر استاد خود شیخ اجل عالم فخر المحققین نجل آیة الله علامه حلّی ره آمد و گفت
نقل میکنم از صاحب این قبر و او نقل کرد از والد ماجدش بسند خود از امام رضا ع هر که
زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بخواند نزد او سورهٔ قدر را و بگوید اَللّٰهُمَّ جافِ
الْاَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَصاعِدْ اِلَیْکَ اَرْواحَهُمْ وَزِدْهُمْ مِنْکَ رِضْواناً وَ
اَسْکِنْ اِلَیْهِمْ مِنْ رَحْمَتِکَ ما تَصِلُ بِهِ وَحْدَتَهُمْ وَتُونِسُ وَحْشَتَهُمْ
اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ
ایمن شود از فزع اکبر خواننده و میت مؤلف گوید که قبر فخر المحققین بنابر آنچه از
کلام مجلسی اول در شرح فقیه ظاهر میشود در نجف اشرف است و شاید نزدیک قبر والدش

فصل از جاهای هولناک قیامت ساعتی ست که آدمی از قبر خود بیرون آید و این ساعت یکی از آن سه ساعتی است که سخت ترین ساعات و وحشتناک ترین آنها است بر فرزند آدم

حقتعالی در سوره معارج فرموده فذرهم یخوضوا و یلعبوا (۱) الی اخر السورة یعنی بگذار ایشان را که وارد شوند در باطل خود و بازی کنند تا ملاقات کنند روز خود را آن روزیکه موعود شده اند روزیکه بیرون آیند از قبرهایشان در حالیکه شتاب کننده باشند که گویا بسوی علمی بر پا شده سرعت میکنند چنانکه لشگر پراکنده که علم خود را بر پا ببینند بجانب او شتاب کنان روند در حالیکه چشمهایشان فرو افتاده که نمیتوانند از هول نظر کنند و فرو گرفته ایشانرا خواری اینست آن روزیکه وعده داده میشدند از ابن مسعود روایت شده که گفت من نشسته بودم در خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع که آن جناب فرمود همانا در قیامت پنجاه موقف است هر موقفی هزار سال اول موقف بیرون آمدن از قبر است که حبس میشوند هزار سال با بدن برهنه و پای برهنه با حال گرسنگی و تشنگی پس هر که بیرون آید از قبر خود در حالی که ایمان داشته باشد بخدا و بهشت و دوزخ و بعث و حساب و قیامت و مقر باشد بخدا و تصدیق کننده باشد پیغمبرش را و آنچه را که از

(۱) بقیة الایات (حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون یوم یخرجون من الاجداث سراعا کانهم الی نصب یوفضون خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون)

که از جانب خدا آمده نجات خواهد یافت از گرسنگی و تشنگی و حضرت امیرالمؤمنین ع
در نهج البلاغه فرموده وَ ذٰلِکَ یوم یجمع الله فیه الاوّلین والاخرین لنقاش
الحساب وَجزاءِ الاعمال خضوعاً قیاماً قد الجمهم العرق و رجفت بهم الارض
واحسنهم حالا من وجد لقدمیه موضعاً و لنفسه متسعاً وصف کرده آن
حضرت روز قیامت را و بیرون آمدن مردم را از قبرها فرموده که آن روزی است
که جمع میفرماید حقتعالی در آن خلق اولین و آخرین را برای رسیدگی بحساب ایشان بدقت
و مناقشه و جزا دادن ایشان را موافق اعمالشان و حال مردم در آن روز باین نحو است که
خاضع و فروتن ایستاده اند و عرق ایشان تا دهنهای ایشان رسیده و زمین ایشانرا
بسختی و شدت می جنباند و از همگی مردم حال آن کسی بهتر است که برای قدمهای او جائی
باشد و بقدریکه بخواهد نفس بکشد محل نفس داشته باشد و شیخ کلینی از حضرت صادق ع
روایت کرده که مثل مردم روز قیامت در وقتی که ایستاده اند برای امر پروردگار عالمین
مانند تیر است در ترکش یعنی همچنانکه تیرها را دسته کرده در ترکش جای میدهند بحدیکه از
تنگی جای تکان نمیخورند همینطور جای آدمی نیز تنگ است در آن روز بحدی که نیست
از برای او مگر موضع قدم او و قدرت ندارد که از محل خود جدا شود و بالجمله این موقف
موقفی است عظیم و شایسته است در اینجا ذکر کنیم چند خبری در حال بعض اشخاص در وقت
بیرون آمدن ایشان از قبرشان اول شیخ صدوق ره روایت کرده از ابن
عباس از حضرت رسول ص که آن حضرت فرمود شک کننده در فضل علی بن ابیطالب ع

برانگیخته شود روز قیامت از قبر خود و در گردن او طوقی باشد از آتش که در آن سیصد شعبه باشد که بر هر شعبهٔ از آن شیطانی باشد که رو ترش کند در روی او و آب دهن افکند در صورت او

دوم شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حقتعالی برانگیزاند روز قیامت مردمانی را از قبرهایشان که بسته شده باشد دستهایشان بگردنهایشان بحدیکه قدرت نداشته باشند که بگیرند بدستهاشان باندازهٔ یک سر انگشت با ایشان ملائکه باشند که سرزنش کنند ایشانرا سرزنش سختی گویند این اشخاص کسانی هستند که منع کردند خیر کمی از ایشانرا از خیر بسیار اینها اشخاصی هستند که حقتعالی بایشان عطا داده پس منع کردند ایشان حق خدا را که در اموالشان بود

سوم شیخ صدوق روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی که هر که نمامی و سخن چینی کند مابین دو نفر مسلط کند حقتعالی بر او در قبرش آتشی که بسوزاند او را تا روز قیامت پس چون از قبر خود بیرون آید مسلط فرماید حقتعالی بر او مار سیاه بزرگی که گوشت او را بدندان بکند تا داخل جهنم شود

چهارم و نیز از آن حضرت روایت کرده که هر که پر کند چشم خود را از نگاه کردن بزن نامحرم حقتعالی محشور فرماید او را روز قیامت در حالیکه میخ دوز کرده باشند او را بمیخهای آتشی تا حق تعالی حکم فرماید مابین مردم پس امر شود که او را ببرند باتش (۱)

و لنعم ما قیل (مگر در بتان که اهل کار) نگرستن گرستن آرد بار

شاهدان زمانه خرد و بزرگ دیده را یوسفند و دل را گرگ

جعد مفتول دل گسل باشد زلف مرغول (۱) غول دل باشد

(۱) مرغول پیچ و تاب

پنجم و نیز از آن حضرت ع روایت کرده که فرمود شارب الخمر محشور میشود در روز قیامت در حالیکه رویش سیاه و چشمهایش کبود باشد و مایل و کج شده باشد کنج دهانش و جاری باشد آب دهانش و بیرون کرده باشد زبانش را از قفایش و در علم الیقین محدث فیض است که روایت شده در صحیح که شارب الخمر محشور میشود در روز قیامت در حالیکه کوزهٔ در گردنش است و قدح در دستش و بویش گندیده تر است از هر مرداری که بر روی زمین است لعنت میکند او را هر که میگذرد بر او از خلایق ششم شیخ صدوق از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود می آید روز قیامت شخص دو رو در حالیکه بیرون کرده زبانش را از قفای خود و یک زبان دیگر است برای او که بیرون آورده از پیش رو در حالیکه شعله میکشند از آتش تا افروخته کنند جسد او را پس گفته شود اینست آن کسیکه در دنیا دو رو و دو زبان بوده و شناخته میشود بان روز قیامت

و بدانکه چیزهائیکه نافع است برای این موقف بسیار است و ما بچند چیز از آن اشاره میکنیم

اول در حدیثی وارد شده که هر که تشییع کند جنازهٔ را حقتعالی موکل فرماید باو ملائکه که با ایشان باشد رایاتی تشییع کنند او را از قبرش تا محشرش دوم شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده که هر که برطرف کند از مؤمنی اندوهی حقتعالی برطرف کند از او اندوه های آخرت را و بیرون آید از قبر خود در حالیکه دلش خنک و مسرور باشد سوم شیخ کلینی و صدوق از سدیر صیرفی روایت کرده اند در خبری

طولانی که گفت فرمود حضرت صادق ع که چون حقتعالی مؤمن را از قبرش بیرون آورد بیرون شود با او مثالی یعنی قالب و کالبدی که پیش روی او باشد پس هرچه ببیند مؤمن هولی از هولهای روز قیامت آن مثال باو گوید اندوهناک مشو و مترس و مژده باد ترا بسرور و کرامت از حقتعالی و پیوسته او را بشارت دهد تا در مقام حساب پس حقتعالی حساب کشد او را حساب آسانی و امر فرماید او را ببهشت و آن مثال در جلو او باشد پس مؤمن گوید باو خدا رحمت کند ترا خوب رفیقی بودی برای من بیرون آمدی با من از قبر من و پیوسته بشارت دادی مرا بسرور و کرامت از حقتعالی تا دیدم من آنرا پس تو کیستی گوید من آن سرور و شادی هستم که داخل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا حقتعالی خلق فرموده مرا از آن تا بشارت دهم ترا [illegible] و نیز شیخ کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود هر که بپوشاند برادر مؤمن خود را لباس زمستانی یا تابستانی حق است بر حقتعالی که بپوشاند او را از جامه ای بهشت و آنکه آسان کند بر او سختیهای مرگ را و گشاد کند بر او قبر او را و آنکه وقتی که از قبر خود بیرون آید ملاقات کند ملائکه را بمژده یعنی ملائکه او را بشارت و مژده دهند و اشاره بهمین است آیه شریفه وتتلقیهم الملئکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون پنجم سید ابن طاوس در کتاب اقبال روایت کرده از حضرت رسول ص که هر کسیکه بگوید در ماه شعبان هزار مرتبه لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون بنویسد حقتعالی برای او عبادت هزار سال و محو کند از او گناه هزار سال و بیرون بیاید از قبرش

روز قیامت و رویش درخشان باشد مانند ماه شب چهارده از صد یقین نوشته شود

ششم خواندن دعای جوشن کبیر است در اوّل شهر رمضان (ختم ذکره ختم)

شایسته است که ما در اینجا یک خبری که مناسب مقام است نقل کنیم شیخ اجل امین الدین طبرسی (ره) در مجمع البیان نقل کرده از براء بن عازب که گفته نشسته بود معاذ بن جبل نزدیک حضرت رسول ص در منزل ابی ایوب انصاری پس معاذ گفت یا رسول الله خبر ده مرا از قول حقتعالی یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا یعنی روزیکه دمیده شود در صور پس بیائید شما فوج فوج حضرت فرمود ای معاذ سؤال کردی از امر عظیمی پس رها کرد چشمهای خود را (۱) پس فرمود محشور شوند ده صنف از امت من متفرق و پراکنده که خداوند جدا کرده باشد ایشان را از مسلمانان و تغییر داده باشد صورتشان را بعضی بر صورت بوزینه باشند بعضی بر صورت خوکها بعضی نگونسار باشند باین طریق که پاهایشان از بالا و صورتهایشان از زیر و بکشند ایشان را بصورتهاشان بعضی کور باشند که رفت و آمد کنند بعضی کران و گنگان باشند که چیزی فهم نکنند بعضی بمکند زبانهای ایشان را پس روان باشد چرک از دهانشان عوض آب دهانشان بنحوی پلید شمرند ایشان را اشخاصیکه در قیامت جمع شده اند بعضی بریده باشد دستها و پاهایشان بعضی آویخته باشند بتنه های درخت آتشی بعضی گندیده تر باشند از مردار بعضی پوشیده باشند جبه های تمام و دراز از قطران که چسبیده باشد بپوست ایشان را

(۱) شاید مراد آن باشد که گریه کرد

گرفته باشد و چسبیده باشد بپوست های ایشان پس آنهائیکه بصورت بوزینه اند ایشان اشخاصی هستند که سخن چینی و نمامی میکنند و آنهائیکه بصورت خوکها باشند ایشانند اهل سحت یعنی کسبهای حرام مثل رشوه .. و اما آنانکه نگونسارند پس خورندگان ربا میباشند و آنانکه کورند کسانی هستند که بجور حکم میکنند و آنانکه کر و گنگ میباشند اشخاصی هستند که بعملهای خود عجب میکنند و آنانیکه میمکند زبانهایشان را علماء و قاضیانند که اعمالشان مخالف است با اقوالشان و آنانکه دستها و پاهایشان بریده است کسانی باشند که اذیت میکنند همسایگان را و آنانکه بدار آتشی آویخته شده اند کسانی هستند که سعایت و سخن چینی میکنند برای مردم نزد سلطان و آنانکه گندیده ترند از مردار اشخاصی هستند که بهره میبرند از شهوات و لذات و منع میکنند حق خدا را که در اموالشان است و آنانکه پوشیده اند جبه های از قطران پس ایشانند اهل فخر و کبر

فصل یکی از مواقف مهوله قیامت موقف میزان و سنجیدن اعمالست

قال الله تعالی فی اوائل سورة الاعراف والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئك الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون

یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوها

مفسرین گفته اند سبب آنکه میزان را بصیغه جمع حقتعالی ذکر فرموده میشود آن باشد که هر نوعی از انواع طاعات را میزانی باشد و قیل جمع موزون است یعنی اعمال سنجیده او

او یعنی حسنات او پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند که زیان کردند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که با آیات ما ظلم میکردند یعنی انکار میکردند عوض آنکه تصدیق کنند و در سوره قارعه فرموده اَلْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ تا آخر سوره قارعه یعنی قیامت بجهت آنکه میکوبد دلها را بفزع و ترس پس معنی چنین باشد قیامت و چیست قیامت و چه دانا کرد ترا که چیست آن روزیکه میباشند مردم مانند پروانه پراکنده و میباشند کوهها مانند پشم رنگشده و حلاجی شده پس اما آنکه گران آمد سنجیدهایش یعنی حسنات و خیراتش پس او در عیشی است پسندیده و اما آنکه سبک آمد سنجیدهایش پس ماوایش هاویه است و چه دانا کرد ترا که چیست هاویه آن آتشی است بسیار سوزنده بدانکه برای سنگین کردن میزان اعمال شاید هیچ عملی مثل صلوات بر حضرت رسول و آل آن جناب صلوات الله علیهم اجمعین و مثل حسن خلق نباشد و من در اینجا بذکر چند خبر در فضیلت صلوات و سه روایت با چند حکایت در حسن خلق کتاب خود را زینت میدهم

اما اخبار در فضل صلوات

اول شیخ کلینی ره بسند معتبر روایت کرده که حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق ع فرمودند گذاشته نمیشود در میزان چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد صه و همانا گذاشته شود اعمال شخص در میزان پس سبک باشد میزانش پس بیرون آورند صلوات او را و گذارند در میزانش پس سنگین شود میزانش دوم حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود من روز

قیامت نزد میزانم پس هر که گناهانش بسیار باشد که کفهٔ سیئاتش را سنگین کند
بیاورم من صلوات او را که بر من فرستاده تا سنگین کنم با آن کفهٔ حسناتش را سوم
و نیز شیخ صدوق ره از حضرت امام رضا ع نقل کرده که فرمود هر که قدرت نداشته
باشد بر چیزی که گناهانش را برطرف کند پس بسیار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که
آن خراب و ویران میکند گناهان را چهارم از دعوات راوندی نقلست که
حضرت رسول ص فرمود که هر که صلوات بفرستد بر من هر روز سه مرتبه و در هر شب
سه مرتبه از روی محبت و شوق بمن حقست بر خداوند عز و جل که بیامرزد گناهان او را
که در آنشب و آنروز کرده پنجم و نیز از آن حضرت مروی است که در رویا
دیدم عمویم حمزه بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابیطالب را که در پیش آنها طبقی است
از سدر پس یکساعتی از آن میل کردند پس از آن سدر مبدل شد بانگور پس یکساعتی از
آن خوردند پس از آن انگور رطب شد پس یکساعتی از آن میل کردند من نزدیک
ایشان رفتم و گفتم پدرم فدای شما باد چه عملی یافتید که از همه اعمال افضل باشد گفتند
پدران و مادران ما فدای تو باد یافتیم ما افضل اعمال را صلوات بر تو و سقایت آب
و محبت علی بن ابیطالب ششم و نیز از آن حضرت مروی است که هر که
صلوات بفرستد بر من در کتابی پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامیکه
اسم من در آن کتاب است هفتم شیخ کلینی از حضرت صادق ع روایت
کرده که فرمود هرگاه ذکر پیغمبر ص شود پس بسیار بفرستید صلوات بر او پس بدرستیکه

هرگه صلوات فرستد بر پیغمبر ص یکمرتبه صلوات بفرستد حقتعالی بر او هزار صلوات در
هزار صف از ملائکه و باقی نماند از مخلوقات الهی چیزی مگر آنکه صلوات فرستد بر آن بنده
بجهت صلوات خدا و صلوات ملائکه اش پس کسی که رغبت نکند در این پس او جاهلی است
مغرور که بیزار است از او خدا و رسول و اهل بیتش فقیر گوید که شیخ صدوق در معانی الاخبار
روایت کرده از حضرت صادق ع در معنی آیه اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ
عَلَی النَّبِیِّ الایه که آن حضرت فرمود صلوات از خداوند عزوجل رحمت است و از
ملائکه تزکیه است و از مردم دعا است و در همان کتاب روایت است که راوی گفت
ما چگونه صلوات بفرستیم بر محمد و آل محمد فرمود میگوئید صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَصَلَوَاتُ
مَلَائِکَتِهِ وَاَنْبِیَائِهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِیعِ خَلْقِهِ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ
عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ گفت گفتم چه ثواب است برای
کسی که این صلوات را بر پیغمبر ص بفرستد فرمود ثوابش بیرون آمدن از گناهانش است
مثل روزیکه از مادر متولد شده **هشتم** شیخ ابو الفتوح رازی روایت کرده از
حضرت رسول ص که فرمود در شب معراج چون بآسمان رسیدم ملکی دیدم هزار دست
داشت در هر دستی هزار انگشت و مشغول بود بحساب کردن و شماره کردن با انگشتان
از جبرائیل پرسیدم که کیست این ملک و چه چیز را حساب میکند جبرئیل گفت این ملکی است
موکل بدانه های باران حفظ میکند که چند قطره از آسمان بزمین نازل شده پس من
گفتم بآن ملک که تو میدانی از زمانیکه حقتعالی دنیا را خلق کرده است چند قطره

باران از آسمان بزمین آمده گفت یا رسول الله قسم بان خدائیکه ترا بحق فرستاده بسوی
خلق غیر از آنکه من میدانم چند قطره نازل شده از آسمان بزمین بتفصیل میدانم چند قطره در
بیابان و چند قطره در معموره و چند قطره در بستان و چند قطره در شوره زار و چند قطره در
قبرستان حضرت فرمود من تعجب کردم از حفظ و تذکر او در حساب خود پس گفت یا رسول الله
با این حفظ و تذکر و دستها و انگشتان که دارم حساب کردن یک چیز را قدرت ندارم
گفتم کدام حساب است آن گفت قومی از امت تو که در جائی حاضر میشوند و اسم تو
برده میشود نزد ایشان پس صلوات میفرستند بر تو من قدرت ندارم ثواب آنها را شماره کنم
نهم شیخ کلینی روایت کرده در ذیل این صلوات عصر جمعه اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِیَاءِ الْمَرْضِیِّیْنَ بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِکَ وَبَارِکْ
عَلَیْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَکَاتِکَ وَالسَّلَامُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُ اللهِ
وَبَرَکَاتُهُ هر که این صلوات را هفت مرتبه بگوید خداوند رد کند بر او بعدد هر بنده
حسنه و عملش در آن روز مقبول باشد و بیاید در روز قیامت در حالیکه مابین دیدگانش
نوری باشد دهم روایت شده که هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ نمیرد تا امام قائم عج را درک نماید

و اما روایات در حسن خلق پس چنین است

روایت اول از انس بن مالک منقول است که گفت وقتی در خدمت حضرت
رسول صلعم بودم و بر تن شریف آن جناب بردی بود که حاشیه و کنار آن غلیظ و زبر

بود که ناگاه عربی بیابانی نزدیک آمد و ردای آن حضرت را گرفت و سخت کشید بنحویکه حاشیه ردا در بن گردن آن جناب اثر کرد پس گفت ای محمد بار کن برای این دو شتر من از مالی که نزد تست زیرا که آن مال خداست نه مال تو و نه مال پدر تو حضرت در جواب او سکوت نمود آنگاه فرمود مال مال خدا است و من بنده خدا هستم پس فرمود آیا قصاص بکنم از تو ای اعرابی گفت نه حضرت فرمود چرا گفت زیرا که شیوه خلق تو آنست که بدی را به بدی مکافات نکنی حضرت خندید و امر فرمود که بر یک شتر او جو بار کنند و بر شتر دیگرش خرما و با او مرحمت فرمود مؤلف گوید که ذکر کردن این روایات را در این مقام بجهت تبرک و تیمن است نه برای بیان حسن خلق حضرت رسول خدا صلعم یا ائمه هدی ع زیرا که شخصی را که حقتعالی در قرآن کریم بخلق عظیم یاد فرماید و علماء فریقین در سیرت و خصال حمیده اش کتابها نوشته باشند و عشری از اعشار آنرا احصار ننموده باشند دیگر چه خبر نوشتن من در این

باب سماحت است

ولقد اجاد من قال

محمد سید الکونین والثقلین — والفریقین من عرب ومن عجم
فاق النبیین فی خلق وفی خلق — ولم یدانوه فی علم ولا کرم
وکلهم من رسول الله ملتمس — غرفا من البحر او رشفا من الدیم
وهو الذی تم معناه وصورته — ثم اصطفاه حبیبا باری النسم
منزه عن شریک فی محاسنه — فجوهر الحسن فیه غیر منقسم
فمبلغ العلم فیه انه بشر — وانه خیر خلق الله کلهم

روایت دوم از عصام بن مصطلق شامی نقلشده که گفت وقتی داخل مدینه معظمه شدم دیدم
حسین بن علی ع را پس بعجب آورد مرا روش نیکو و منظر پاکیزه او پس حسد وا داشت مرا
که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی که در سینه داشتم از پدر او پس نزدیک شدم گفتم توئی پسر ابوتراب
(معلوم باشد که اهل شام از حضرت امیرالمومنین ع بابوتراب تعبیر میکردند و گمان میکردند که
باین اسم تنقیص آنجناب میکنند و حال آنکه هر وقت ابوتراب میگفتند گویا حلی و حلل بآن حضرت
میپوشانیدند) بالجمله عصام گفت گفتم بامام حسین ع توئی پسر ابوتراب فرمود بلی فبالغت فی
شتمه و شتم ابیه یعنی هرچه توانستم دشنام و ناسزا بآن حضرت و پدرش گفتم
فنظر الیّ نظرة عاطف رؤف پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود

اعوذ بالله مِنَ الشَّیطان الرجیم بسم اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم خذ العفو وأمر
بالعرف واعرض عن الجاهلین الی قوله تعالی ثم لا یقصرون

و این آیات
اشارت است بمکارم اخلاق که حقتعالی پیغمبرش را بآن تأدیب فرموده از جمله آنکه پیغمبر
از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقع زیادتر نباشد و بدی را ببدی مکافات ندهد و از نادانان
رو بگرداند و در مقام وسوسهٔ شیطان پناه بخدا گیرد ثم قال خفض علیک استغفر الله
لی ولک پس فرمود بمن آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود طلب آمرزش کن
از خدا برای من و برای خود همانا اگر تو طلب یاری کنی از ما ترا یاری کنیم و اگر طلب عطا
کنی ترا عطا کنیم و اگر طلب ارشاد کنی ترا ارشاد کنیم عصام گفت من از جسارتهای
خود پشیمان شدم آن حضرت بفراست یافت پشیمانی مرا فرمود لا تثریب علیکم الیوم

یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین واین آیه شریفه حکایت کلام حضرت یوسف
پیغمبر است ببرادران خود که در مقام عفو از تقصیرات آنها فرمود که عتابی و ملامتی نیست بر شما
بیامرزد خداوند شماها را واوست ارحم الراحمین پس آنجناب فرمود بمن که تو از اهل شامی
عرض کردم بلی فرمود شنشنة اعرفها من اخزم واین مثلی است که حضرت بآن تمثل جست
حاصل آنکه این دشنام و ناسزا گفتن بما عادت و خوی اهل شام است که معاویه در میان آنها
سنت گذاشت پس فرمود حیانا الله وایاک هر حاجتی که داری بنحو انبساط و گشاده
روئی حاجات خود را از ما بخواه که می یابی مرا در نزد افضل ظن خود بمن انشاء الله تعالی عصام گفت
این اخلاق شریفه آنحضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سرزد چنان زمین
بر من تنگ شد که دوست داشتم که بزمین فرو روم لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون
شدم در حالیکه پناه بمردم میبردم بنحویکه آن جناب ملتفت من نشود و مرا نبیند لکن بعد از
آن مجلس نبود نزد من شخصی دوست تر از آن حضرت و از پدرش مؤلف گوید که صاحب
کشاف در ذیل آیه شریفه لا تثریب علیکم الیوم که حضرت سید الشهداء بآن تمثل جست
روایتی از حسن خلق یوسف صدیق نقل کرده که ذکرش در اینجا مناسب است و آن روایت
اینست که برادران یوسف پس از آنکه شناختند یوسف را برای آن جناب پیغام دادند
که تو ما را میخوانی صبح و شام در سر سفره خود ما خجالت میکشیم و حیا میکنیم از تو بواسطه آن
تقصیراتیکه از ما سرزده نسبت بجناب تو حضرت یوسف فرمود چرا حیا میکنید و حال آنکه
شما سبب عزت و شرف من هستید زیرا که اگرچه من در اهل مصر سلطنت دارم لکن ایشان بهمان

چشم و دل بمن نگاه میکنند و میگویند سبحان من بلغ عبداً ابیع بعشرین درهماً ما بلغ

یعنی منزه است خداوندیکه رسانیده بنده را که بیست درهم خریده شده باین مرتبه از رفعت و بتحقیق که من الان بواسطه شما شرف پیدا کردم و در چشمها بزرگ شدم زیرا که دانستند که شما برادران منید و من عبد نبودم بلکه نوادهٔ ابراهیم خلیلم و نیز روایت شده که چون حضرت یعقوب و یوسف بهم رسیدند یعقوب پرسید پسر جان بگو برایم که چه بر سرت آمد گفت بابا مپرس از من که برادرانم با من چه کردند بلکه بپرس که حقتعالی با من چه کرد در روایت است که شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که در مدینهٔ طیبه مردی بود از اولاد خلیفهٔ دوم که پیوسته حضرت امام موسیٰ ع را اذیت میکرد و ناسزا بآن جناب میگفت هر وقت که آن حضرت را میدید و بامیر المؤمنین ع دشنام میداد تا آنکه روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگذار این فاجر را بکشیم حضرت ایشانرا نهی کرد از اینکار نهی شدیدی و زجر کرد ایشانرا و پرسید که آن مرد کجاست عرض کردند در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است حضرت سوار شد از مدینه بدیدن او تشریف برد وقتی رسید که او در مزرعهٔ خود توقف داشت حضرت بهمان نحو که سوار بر حمار بود داخل مزرعهٔ او شد آنمرد صدا زد که زراعت ما را نمال از آنجا نیا حضرت بهمان نحو که میرفت رفت تا باو رسید و نشست نزد او و با او بگشاده روئی و خنده سخن گفت و سؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعت خود کرده گفت صد اشرفی فرمود چه مقدار امید داری از آن بهره ببری گفت غیب نمیدانم فرمود من گفتم چه اندازه امید داری عاید ت شود گفت امید دارم که دویست اشرفی عاید شود

پس حضرت کیسهٔ زری بیرون آوردند که در آن سی صد اشرفی بود باو مرحمت کرد و فرمود این را بگیر و زراعتت نیز باقیست و حقتعالی روزی خواهد فرمود در آن آنچه امید داری عمری برخاست و سر آنحضرت را بوسید و از آن جناب درخواست کرد که از تقصیرات او بگذرد و او را عفو نماید حضرت تبسم فرمود و برگشت و پس از این عمر را در مسجد دیدند نشسته چون نگاهش بآن جناب افتاد اللّه اعلم حیث یجعل رسالته اصحابش باوی گفتند که قصهٔ تو چیست تو پیش از این غیر این میگفتی گفت شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید شروع کرد بآن حضرت دعا کردن اصحابش با او مخاصمه کردند او نیز با ایشان مخاصمه کرد پس حضرت فرمود بکسان خود که کدام یک بهتر بود آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من اراده کردم همانا من اصلاح کردم امر او را بمقدار پولی و کفایت کردم شر او را بآن

و امّا حکایات در حسن خلق پس چنین است

حکایت نقل است که روزی مالک اشتر (ره) میگذشت در بازار کوفه و بر تن آنجناب بود پیراهنی از خام و بر سرش عمامه از خام بود یکی از مردمان بازاری که او را نمی شناخت بنظر حقارت باو نگاه کرد و از روی استهزاء و استخفاف بندقه یعنی گلوله گلین بجانب آنجناب افکند مالک از او بگذشت و چیزی باو نگفت پس بآن مرد گفتند که آیا دانستی که با چه کس این اهانت و استهزاء نمودی گفت نه گفتند این شخص مالک اشتر یار امیر المؤمنین ع بود آنمرد را ترس و لرزه گرفت و عقب مالک رفت تا او را دریابد و عذرخواهی نماید مالک را یافت که در مسجد رفته و بنماز ایستاده چون از نماز فارغ شد

آن شخص افتاد روی پاهای مالک که ببوسد مالک فرمود چه امر است گفت عذر میخواهم از آن جسارتیکه کرده ام مالک فرمود باکی نیست بخدا سوگند که من داخل مسجد نشدم مگر برای آنکه استغفار کنم برای تو **مؤلف گوید** ملاحظه کن که چگونه آنمرد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کسب اخلاق کرده با آنکه از امراء لشکر آنحضرت است و شجاع و شدید الشوکه است و شجاعتش بمرتبه ایست که ابن ابی الحدید گفته که اگر کسی قسم بخورد که در عرب و عجم شجاع تر از اشتر نیست مگر استادش امیرالمؤمنین ع گمان میکنم که قسمش راست باشد چه بگویم در حق کسیکه حیات او منهزم کرد اهل شام را و ممات او منهزم کرد اهل عراق را و علی ع در حق او فرمود که اشتر برای من چنان بود که من برای رسولخدا ص بودم و باصحاب خود فرمود که کاش در میان شما مثل او دو نفر بلکه یکنفر مثل او داشتم و شدت شوکتش بر دشمن از تأمل در این اشعار که از آن بزرگوار است معلوم میشود

بقیت وفری (۱) وانحرفت عن العلی	ولقیت اضیافی بوجه عبوس
ان لم اشن علی ابن هند غارة	لم تخل یوما من نهاب نفوس
خیلا کامثال السعالی شزبا	تغدو ببیض فی الکریهة شوس
حمی الحدید علیهم فکانه	ومضان برق او شعاع شموس

بالجمله با این مقام از جلالت و شجاعت و شدت شوکت حسن خلقش بمرتبه رسیده که یک مرد سوقی با او اهانت و استهزاء مینماید ابداً تغییر حالی برای او پیدا نمیشود بلکه

(۱) وفر یعنی توانگری و بسیاری مال

میرود در مسجد نماز بخواند و دعا و استغفار برای او نماید و اگر خوب ملاحظه کنی این شجاعت
و غلبه او بر نفس و هوای خود بالاتر است از شجاعت بدنی او و قال امیر المؤمنین علیه السلام
اشجع الناس من غلب هواه **حکایت** شیخ مرحوم در خاتمه مستدرک در ترجمه
سلطان العلماء و المحققین و افضل الحکماء و المتکلمین وزیر اعظم و استاد من تأخر و تقدم نور الله نفسه
القدسی جناب خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره نقل کرده که روزی کاغذی بدستش رسید
از شخصی که در آن کلمات زشت و بدگوئی باشان داشت از جمله این کلمه قبیحه در آن بود که (یا کلب ابن
کلب) محقق مذکور چون آن کاغذ را مطالعه فرمود جواب آنرا بمتانت و عبارات خوش مرقوم
داشت بدون یک کلمه زشتی از جمله مرقوم فرمود که قول تو خطاب بمن (ای سگ ابن سگ) است
صحیح نیست زیرا که سگ بچهار دست و پا راه میرود و ناخنهایش طویل و دراز است و لکن من
منتصب القامه ام و بشره ام ظاهر و نمایان است نه آنکه مانند کلب پشم دار باشد و ناخنهایم پهن و ناطق
و ضاحکم پس این فصول و خواصی که در من است بخلاف فصول و خواص کلب است و بهمین نحو
جواب کاغذ او را نگاشت و او را در غیابت جب متانت گذاشت **مؤلف گوید** که
این خلق شریف از این محقق جلیل عجبی ندارد زیرا که آیة الله علامه حلی ره در حق او فرموده که
این شیخ افضل اهل عصر خود بود در علوم عقلیه و نقلیه کتب بسیاری در علم حکمت و احکام شرعیه بر
مذهب امامیه تصنیف فرموده و بزرگتر از کسانی که ما مشاهده کردیم در آفاق این بزرگوار شریف از همه بود
در اخلاق این فقیر گوید اینجا جای تمثل باین شعر است

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی	از دولت آن زلف چو سنبل شنوی

خواجه این حسن خلق را از رجوع بدستور العمل و کردار ائمه اطهار ع اخذ کرده آیا نشنیده که حضرت امیر المؤمنین ع شنید که مردی قنبر را دشنام میدهد قنبر خواست که دشنام او را باو برگرداند که حضرت او را ندا کرد (مهلاً یا قنبر) آرام باش ای قنبر بگذار که این شخص دشنام دهنده خوار شود همانا بسکوت خود خوشنود میکنی خداوند رحمن را و بخشم در میاوری شیطان را و شکنجه میکنی دشمن خود را قسم بآن خدائیکه دانه را شکافت و مردم را آفرید که مؤمن خوشنود نمیکند خدا را بچیزی مثل حلم و خشمناک نمیکند شیطان را بچیزی مثل خاموشی و شکنجه نمیکند احمق را بچیزی مثل سکوت از جواب او بالجمله مخالف و مؤالف خواجه را ستایش نموده اند جرجی زیدان در آداب اللغة العربیه در ترجمه او گفته که کتابخانه اتخاذ کرد و مملو کرد آنرا از کتب که عددش زیاده از چهار صد هزار مجلد بود «واقام المنجمین و الفلاسفه و وقف علیها الاوقاف فزها العلم فی بلاد المغول علی ید هذا الفارسی کانه قبس منیر فی ظلمة مدلهمة» و این حقیر در کتاب فوائد الرضویه که در تراجم علماء امامیه است ترجمه این بزرگوار را باندازه که فراخور آن کتاب بود نگاشتم و نوشتم که اصل آنجناب از وشاره است که یکی از بلوک جهرود دو فرسخی بلده قم است لکن ولادت باسعادتش در طوس واقع شده در یازدهم جمادی الاولی سنه پانصد و نود و هفت و در اواخر روز دوشنبه هجدهم ذی الحجه سنه ۶۷۲ وفات کرد و در بقعه منوره کاظمیه سلام الله علی ساکنیها بخاک رفت و بر لوح مزارش نوشتند (وَ کلبهم باسطٌ ذراعیه بالوصید) بعضی تاریخ وفات آن جناب را بنظم در آورده گفته

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل | یگانه‌ای که چو او مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه | بروز هجدهم درگذشت در بغداد

حکایت نقل شده که روزی شیخ الفقهاء العظام مرحوم حاج شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء (ره) در اصفهان پیش از آنکه نماز شروع کند بفقرا وجهی قسمت نمود پس از اتمام آن نماز ایستاد یکی از سادات فقیر خبردار شد بین دو نماز خدمت شیخ رسید و عرض کرد که مال جدم را بمن بازده فرمود تو دیر آمدی و اکنون دیگر چیزی نمانده که بتو بدهم سید در غضب شد و آب دهان خود را بر محاسن مبارک شیخ افکند شیخ از محراب برخاست و دامن خود را گرفت و در میان صفوف جماعت گردش کرد و فرمود هر که ریش شیخ را دوست دارد بسید اعانت کند پس مردم دامن شیخ را پر از پول نمودند شیخ آنها را بسید داد و پس از آن نماز ایستاد خوب ملاحظه کن در این خلق شریف که بچه مرتبه رسیده در این بزرگوار که رئیس مسلمین و حجة الاسلام و فقیه اهل بیت ع بوده و فقاهتش بمرتبه بوده که کتاب کشف الغطاء را در سفر تصنیف کرده و نقل شده که میفرمود اگر کتب فقهیه را همه را بشویند من از حفظ از طهارات تا دیات را مینویسم و اولادش تمامی فقها و علماء جلیل بوده اند شیخ ما ثقة الاسلام نوری ره در حال آن جناب فرموده که اگر کسی تفکر و تأمل کند در مواظبت آن بزرگوار بر سنن و آداب و مناجاتش در اسحار و گریستن و تذلل او برای پروردگار و مخاطبات او با نفس خود که میگفت تو جعیفر بودی پس جعفر شدی پس شیخ جعفر گشتی پس شیخ عراق گشتی پس رئیس مسلمین شدی یعنی فراموش مکن

اوائل خود را خواهد یافت او را که از همان کسانی است که حضرت امیر المؤمنین ؑ وصف ایشانرا فرموده
برای احنف بن قیس فقیر گوید که آن حدیثی است طویل در ذکر اوصاف اصحاب خود که برای احنف
فرموده بعد از قتال اهل جمل از جمله فقراتش این است فَلَو رَأَیتَهُم فی لَیلَتِهِم وَ قَد
نامَتِ العُیُونُ وَهَدَأَتِ الاَصواتُ وَسَکَنَتِ الحَرَکاتُ مِنَ الطَّیرِ فِی الوُکُورِ وَقَد نَهنَهَهُم (۱)
هَولُ یَومِ القِیٰمَةِ وَالوَعِیدُ عَنِ الرُّقادِ کَما قالَ سُبحانَهُ اَفَاَمِنَ اَهلُ القُرىٰ اَن یَأتِیَهُم
بَأسُنا بَیاتاً وَهُم نائِمُونَ فَاستَیقَظُوا لَها فَزِعِینَ وَقامُوا اِلیٰ صَلٰوتِهِم مُعَوِّلِینَ باکِینَ تارَةً
واُخریٰ مُسَبِّحِینَ یَبکُونَ فی مَحارِیبِهِم یَرِنُّونَ یَصطَفُّونَ لَیلَةً مُظلِمَةً بَهماءَ یَبکُونَ
فَلَو رَأَیتَهُم یا اَحنَفُ فی لَیلَتِهِم قِیاماً عَلیٰ اَطرافِهِم مُنحَنِیَةً ظُهُورُهُم یَتلُونَ اَجزاءَ القُرآنِ
لِصَلٰوتِهِم قَدِ اشتَدَّت اَعوالُهُم وَنَحِیبُهُم وَزَفِیرُهُم اِذا زَفَرُوا خِلتَ النّارَ قَد اَخَذَت مِنهُم
اِلیٰ حَلاقِیمِهِم وَاِذا اَعوَلُوا حَسِبتَ السَّلاسِلَ قَد صُفِّدَت فی اَعناقِهِم فَلَو رَأَیتَهُم فی نَهارِهِم
اِذاً لَرَأَیتَ قَوماً یَمشُونَ عَلَی الاَرضِ هَوناً وَیَقُولُونَ لِلنّاسِ حُسناً وَاِذا خاطَبَهُمُ الجاهِلُونَ
قالُوا سَلاماً وَاِذا مَرُّوا بِاللَّغوِ مَرُّوا کِراماً قَد قَیَّدُوا اَقدامَهُم مِنَ التُّهَماتِ وَاَبکَمُوا اَلسِنَتَهُم
اَن یَتَکَلَّمُوا فی اَعراضِ النّاسِ وَسَجَّمُوا اَسماعَهُم اَن یَلِجَها خَوضُ خائِضٍ وَکَحَلُوا
اَبصارَهُم بِغَضِّ البَصَرِ عَنِ المَعاصی وَانتَحَوا دارَ السَّلامِ الَّتی مَن دَخَلَها کانَ
آمِناً مِنَ الرَّیبِ وَالاَحزانِ یعنی اگر ببینی ایشانرا در شبهای ایشان در وقتی که
چشمها بخواب رفته و صداها ساکت شده و مرغها در آشیانه‌ها آرام گرفته‌اند می‌بینی ایشانرا

(۱) یعنی بازداشته ایشانرا

از هول روز قیامت و یوم وعید باز داشته ایشانرا از خفتن همچنانکه حقتعالی فرموده (آیا ایمن
شدند اهل قری از اینکه بیاید ایشانرا عذاب ما در شب در حالیکه ایشان خوابیده باشند) پس
شبها بیدار باشند بحال ترس از هول قیامت و بنماز ایستاده باشند در حالیکه بانگ کنند و گریه
کنند و بتسبیح مشغول باشند میگریند در محراب‌شان و فریاد میکشند گسترانیده اند قدمها را برای عبادت
با حال گریه در شب تاریک سیاه پس اگر ببینی ایشانرا ای احنف که در شبها روی پاها ایستاده اند
خم شده کمرهایشان میخوانند اجزاء قرآنرا در نمازشان شدید شده فریاد و گریه و بانگشان و قتیکه
بانگ میکنند خیال میکنی که آتش گرفته ایشانرا تا حلقوم‌شان و وقتی که صدای ایشان بگریه بلند
شود گمان میکنی که در بند زنجیر کرده اند گردنهایشانرا پس هرگاه ببینی ایشانرا در روز میبینی
مردمانیرا که راه میروند بر زمین با آهستگی و بردباری و میگویند برای مردم خوبی و وقتی که سخن گویند
با ایشان نادانان گویند سلام و هرگاه بگذرند بلغو و بیهوده بگذرند گرامی دربند گرده باشند قدمهای
خودرا از موضعهای تهمت و گنگ کرده باشند زبانهای ایشانرا از آنکه تکلم کنند در عرضهای
مردم و منع کرده باشند گوشهای خودرا از آنکه داخل شود در آن حرفهای باطل و سرمه چشم
خود کرده اند هم گذشتن آنرا از نظر بمعاصی و قصد کرده اند دار السلام را که هر که داخل آن شود ایمن
خواهد بود از ریب و احزان | اقول و یناسب هنا نقل کلام من راهب عظیم الشأن

و هو ما نقل عن قثم الزاهد قال رأیت راهباً علی باب بیت المقدس کالواله فقلت له اوصنی
فقال کن کرجل احتوشته السباع فهو خائف مذعور یخاف ان یسهو فتفترسه او
یلهو فتنهشه فلیله لیل مخافة اذا امن فیه المغترون و نهاره نهار حزن اذا فرح فیه

الْبَطَّالُونَ ثُمَّ اَنَّهُ وَلّٰی وَبَکٰی فَقُلْتُ لَهُ زِدْنِی فَقَالَ اِنَّ الظَّمْآنَ یُقْنَعُ بِیَسِیرِ الْمَآءِ

حکایت نقلست که روزی کافی الکفات صاحب بن عباد شربتی طلبید یکی از غلامانش قدح شربتی حاضر کرد بدو داد صاحب چون خواست بیاشامد یکی از خواص او با او گفت مخور این را زیرا که زهر در آن آمیخته اند و غلامیکه قدح را بدست صاحب داده بود ایستاده بود صاحب گفت دلیل بر صحت قول تو چیست گفت تجربه کن این را بده بهمان کس که بتو داده تا معلوم شود صاحب گفت که من این را اجازه نمیدهم و حلال نمیدانم گفت پس تجربه کن با آنکه بده بمرغی بیاشامد گفت حیوانی را عقوبت کردن جایز نیست پس قدح را رد کرد و امر کرد بر زمین ریزند و بآن غلام فرمود که برو از نزد من و داخل خانه من مشو و لکن امر فرمود شهریه او را بدهند و قطع نکنند و فرمود یقین را بشک دفع نباید کرد و عقوبت کردن بقطع روزی کسی از ناکسی است

مؤلف گوید که صاحب بن عباد از وزرای آل بویه و ملجاء خواص و عوام و مرجع ملت و دولت و از خانواده شرف و عزت بوده و همان کس است که در ادبیت و فضل و کمال و علم عربیت اعجوبهٔ دهر و یگانه عصر خویش بوده نقل شده که در وقتی که می نشست برای املاء خلق بسیاری بواسطه استفاده از خطابش جمع میگشتند بحدیکه شش نفر مستملی بودند یعنی کلام او را بمردم میرسانند و کتب لغتی که در نزد او بود در حال حمل و نقل محتاج بشصت شتر بود و علویین و سادات و علماء و فضلاء نزد او محلی منیع و مرتبتی رفیع داشتند و از علماء ترویج میکرد و ایشان را بتصنیف و تألیف تشویق مینمود بجهت خاطر او شیخ فاضل خبیر ماهر جناب حسن بن محمد قمی تاریخ قم را تألیف کرده و شیخ اجل رئیس المحدثین جناب صدوق ره بجهت او کتاب عیون اخبار الرضا ع را

تصنیف فرموده و ثعالبی یتیمة الدهر را جمع کرده و کثرت احسان و افضال
او بر فقهاء و علماء و سادات و شعرا معروف است در هر سال پنجهزار اشرفی میفرستاد
ببغداد برای فقهاء آنجا و در ماه رمضان بعد از عصر هر کس بر او داخل میشد نمیگذاشت برود
مگر بعد از آنکه نزد او افطار کند لاجرم در هر شب از شبهای ماه رمضان منزلش از هزار نفر افطار
کننده خالی نبوده و عطا و صدقاتش در ماه رمضان مقابل بود با آنچه که در تمام سال بمردم میداد
و اشعار بسیار در مناقب امیر المؤمنین ع و مثالب اعدای آنحضرت سروده و وفاتش در
بیست و چهارم صفر سنه سیصد و هشتاد و پنج ۳۸۵ در ری واقع شد و جنازه اش را
باصفهان حمل کردند قبرش در صفهان معروف و مزار است

از جمله مواقف مهوله موقف حساب است

قال الله تعالی فی سورة الانبیاء اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُم وَهُم
فی غفلة مُعرِضُونَ نزدیک شده از برای مردم وقت حسابشان و ایشان
در غفلتند و اعراض کرده اند از تفکر در آن و تهیه و استعداد برای آن وقال تعالی
فی الطلاق وَکَاَیِّن مِن قَریَةٍ عَتَت عَن اَمرِ رَبِّها و رسله فحاسبناها
حسابًا شَدیدًا الآیات و بسا از قریه (یعنی اهل قریه) که سرکشی کردند از فرمان
پروردگار خود و پیغمبران خدا پس حساب کردیم ایشانرا حسابی سخت و عذاب کردیم ایشانرا
عذابی سخت و بد پس چشیدند عقوبت کارهای خود را و بود انجام کارشان خسران و
زیان آماده فرمود خدا برای ایشان عذاب سختی پس بپرهیزید از خدای صاحبان

عقلها الی غیر ذلک - وشایسته است که ما در اینجا تبرک بجوییم بذکر چند خبر اول شیخ
صدوق ره بطریق اهل بیت ع روایت کرده که حضرت رسول ص فرمود روز قیامت برداشته
نمیشود قدمهای بنده تا سؤال کنند از او چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی و تمام کرده
و جوانی خود را که در چه چیز کهنه کرده و از مالش که از کجا پیدا کرده و در چه چیز خرج نموده
و از محبت ما اهل بیت دوم شیخ طوسی ره از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود
اول چیزی که از بنده حساب میکشند نماز است پس اگر قبول شد ما سوای او قبول میشود سوم
شیخ صدوق روایت کرده که روز قیامت صاحب قرض میاید و شکایت میکند اگر آنکه قرض
گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب
قرض را بر او میگذارند چهارم شیخ کلینی از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده که از
برای اهل شرک نصب ترازو نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود ایشان را فوج فوج بحساب
بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام است پنجم شیخ
صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن
را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا
پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی بمن ولایتی
و حکومتی نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مالی بمن نداده بودی که حقی
تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف
میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که

است میگوید بنده مؤمن من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر عرق از او
جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کفایت کند آنها را پس از آن داخل بهشت شود پس فقیر
گوید باو که چه چیز ترا نگاه داشت گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات
ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید مرا بتوبه کاران
پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو در محشر بودم گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که
من ترا نشناختم **ششم** شیخ طوسی از آن حضرت روایت کرده است که چون روز
قیامت شود حقتعالی ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خداست از خدا سؤال
میکنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان خواهد بود و آنچه از حق ماست بایشان می بخشیم پس
حضرت این آیه را خواند **إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ**
هفتم شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که فرمود اینست
و جز این نیست که دقت میکند حقتعالی با بندگان در حساب روز قیامت بقدر آنچه در دنیا
بایشان داده از عقل **حکایت** از خط شیخ شهید علیه الرحمه نقل شد که احمد بن ابی الحواری
گفت که آرزو کردم ابو سلیمان دارانی (۱) را در خواب ببینم تا آنکه بعد از یکسال او را
در خواب دیدم گفتم باو یا معلم چه کرد حقتعالی با تو گفت ای احمد یکوقتی آمدم از باب صغیر
دیدم بار شتری از درمنه و آن گیاهی است که بعربی آنرا شیح میگویند پس من یک چوب

(۱) ابو سلیمان دارانی عبد الرحمن بن احمد بن عطیة زاهد معروف است که در سنه ۲۳۵ در داریا که از قرای دمشق است
وفات کرد و قبرش در آنجا معروف است و احمد بن ابی الحواری از اصحاب او است کذا فی معجم البلدان

از آن گرفتم نمیدانم که با آن خلال کردم یا آنکه در دندان نگردم و دور افکندم الحال مدت یکسال است
که من مبتلا بحساب آن هستم مؤلف گوید که استبعاد ندارد این حکایت بلکه تصدیق
میکند آنرا آیه شریفه یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او
فی السموات او فی الارض یأت بها الله (۱) و قول امیر المؤمنین در یکی از خطب
خود الیست المؤمن عن مثقال حبة من خردل مسئولة یعنی آیا نیست که از نفوس از
هموزن یکدانه خردل سؤال خواهد شد و در کاغذیکه بمحمد بن ابی بکر نوشته فرموده و اعلموا
عباد الله ان الله عز وجل سائلکم عن الصغیر من عملکم والکبیر و بدانید
بندگان خدا که خداوند عز وجل سؤال خواهد کرد از شما از هر کوچک و بزرگ از عمل شما و در
کاغذیکه با بن عباس مرقوم داشته فرموده اما تخاف نقاش الحساب آیا نمیترسی
از مناقشه در حساب و اصل مناقشه از نقش الشوکه است یعنی بیرون کردن خار را یعنی همچنانکه
در بیرون آوردن خار از بدن کمال دقت و کاوش و باریک بینی را بعمل می آورند تا آنرا
پیدا کرده و بیرون آورند همینطور در حساب دقت و باریک بینی را بعمل میاورند و بدانکه
بعضی از محققین گفته که نجات نمی یابد از خطر میزان و حساب مگر کسیکه حساب کند در
دنیا نفس خود را و بسنجد بمیزان شرع اعمال و اقوال و خطرات و لحظات خود را همچنانکه در خبر

(۱) مفسرین گفته اند یعنی ای پسرک من بدرستیکه خصلتی که در آدمی هست از بدی و اسائه یا احسان
اگر باشد در خوردی بهموزن خردلی و باشد در جوف سنگ بزرگ یا در آسمانها یا در زمین بیاورد
خدا آنرا در موقف حساب و بر آن حساب کند ۰

وارد شده که فرموده‌اند حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه حساب کشند از شما و بسنجید اعمال خود را پیش از آنکه بسنجند اعمال شما را حکایت شخصی بود نام او توبة بن صمه نقل شده که او حساب میکرد نفس خود را در بیشتر اوقات شب و روز خود پس روزی حساب کرد ایام گذشته عمر خود را یافت شصت سال از عمرش گذشته است پس حساب کرد ایام آنرا یافت که بیست و یکهزار و پانصد روز میشود گفت وای بر من آیا من ملاقات خواهم کرد مالک را به بیست و یکهزار و پانصد گناه این را گفت و بیهوش افتاد و در همان بیهوشی وفات کرد فقیر گوید روایت شده که وقتی حضرت رسول صلعم فرود آمد بزمین بی گیاهی پس فرمود باصحاب خود که بروید هیزم بیارید عرض کردند یا رسول الله ما در زمین بی گیاهیم که هیزم در آن یافت نمیشود فرمود هر کس هر چه ممکنش میشود بیاورد پس هیزم آوردند ریختند مقابل آن حضرت روی هم چون هیزمها جمع شد حضرت فرمود همینطور جمع میشود گناهان معلوم شد که مقصد آنحضرت از امر فرمودن با وردن هیزم این بود که اصحاب ملتفت شوند همین طور که در آن بیابان خالی از گیاه هیزم بنظر نمی آمد وقتی که در طلب و جستجوی آن شدند مقدار کثیر هیزم جمع شد و روی هم ریخته شد همین نحو گناه بنظر نمیاید چون جستجو و حساب شود گناهان بسیاری جمع میشود چنانکه توبة بن صمه برای هر روز عمر خود یک گناه فرض کرد بیست و یکهزار و پانصد گناه شد

فصل یکی از مواقف مهوله قیامت موقفی است که نامه‌های اعمال داده شود

چنانچه حقتعالی در اوصاف قیامت فرموده وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ یعنی

وقتی که صحیفه ها منتشر و پهن شود علی بن ابراهیم گفته که مراد صحیفه های اعمال مردم است و
نیز حقتعالی در سوره انشقاق فرموده فَاَمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ فَسَوْفَ یُحاسَبُ
حِساباً یَسیراً الآیات یعنی اما آنکه داده شود نامه او بدست راستش پس زودی
حساب کرده شود حساب آسانی و برگردد بسوی کسانش شاد و خرم و اما آنکه داده شود
نامه او از پشت سر او پس زودی بخواند هلاک را یعنی بگوید وا ثبوراه و در آید یا بسوزد در آتش
افروخته عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس
نامه او را بدهند و گویند بخوان پس حقتعالی بخاطر او می آورد جمیع کرده های او را از نگاه کردن
و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بنحویکه گویا الحال کرده است پس میگویند ای وای بر ما
چه میشود این نامه را که ترک نکرده است صغیره را و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آن را
ابن قولویه از حضرت صادق ع روایت کرده که هر که زیارت کند قبر امام حسین ع را در ماه
رمضان و بمیرد در راه زیارت از برای او عرض و حسابی نخواهد بود و باو گویند که داخل بهشت
شو بدون خوف و بیم علامه مجلسی ره در تحفه فرموده بسند معتبر منقول است که حضرت
امام رضا ع فرمود هر که زیارت کند مرا با آن دوری قبر من بیایم نزد او در سه موطن
روز قیامت تا او را خلاصی بخشم از اهوال آنها در وقتیکه نامه های نیکوکاران بدست
راست ایشان و نامه های بدکاران بدست چپ ایشان پرواز کند و نزد صراط و نزد ترازوی
اعمال و در حق الیقین فرموده که حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق ع روایت
کرده است که چون حقتعالی خواهد مؤمن را حساب کند نامه او را بدست او دهد

و میان خود و او را حساب کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان
کار کردی گوید ای پروردگار من کرده‌ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو
و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته
است و اینست معنی قول حقتعالی هر که نامه او بدست راست او داده شود پس بعد
از این حساب خواهد کرد او را حسابی آسان و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور و خوش
حال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل او نیند در
بهشت اگر مؤمن باشد پس فرمود اگر نسبت ببنده اراده بدی داشته باشد حساب
میکند او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکند و نامه اش را بدست چپ
او میدهند چنانچه حقتعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او میدهند
پس واثبورا خواهد گفت و آتش افروخته جهنم خواهد گردید بدرستیکه در اهل خود شاد بود
یعنی در دنیا و گمان میکرد که بآخرت برنخواهد گشت و این اشاره است بآنکه دستهای
منافقان و کافران را غل میکنند و نامه ایشانرا از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند
و باین دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که
خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من
و حساب کن مرا حسابی آسان و خداوندا مده نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر
من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من (انتهی) [illegible] گویند
که در اینمقام مناسب دیدم تبرک جویم بذکر یک روایت سید بن طاوس رضه

خبری نقل کرده که حاصلش اینست که چون ماه رمضان داخل میشد حضرت امام زین العابدین
غلام و کنیز خود را نمیزد و هر کدام که تقصیری در خدمت میکردند مینوشت در کتابی
اسم آن غلام یا کنیز را و تقصیر او را در آن روز معین بدون آنکه او را تأدیب یا شکنجه کند و این
تقصیرات جمع میشد تا شب آخر ماه رمضان آنشب آنها را می طلبید و جمع مینمود ایشان را
بر دور خود آنگاه بیرون میاورد آن کتابی را که تقصیرات ایشان در آن بود پس میفرمود ای
فلان آیا یاد میاوری در فلان روز فلان تقصیر را بجا آوردی و من تأدیب نکردم ترا عرض
میکرد بلی یا ابن رسول الله پس بدیگری این را میفرمود و همچنین هر یک هر یک را یادشان
می آورد تقصیر ایشان را و اقرار از آنها میگرفت تا باخر آنگاه می ایستاد در وسط
ایشان و میفرمود بآنها که صداها را بلند کنید و بگوئید ای علی بن الحسین پروردگار تو
هم هر چه کرده عمل ترا شمرده و ضبط کرده همچنانکه تو ضبط کرده و شمردی بر ما اعمال ما را و نزد
خدا کتابی است که نطق میکند بحق و فرو نمیگذارد کوچک و بزرگ عمل ترا مگر آنکه ضبط کرده
و نگاهداشته و می یابی هر چه کرده حاضر نزد آن و نوشته شده در آن همچنانکه ما
یافتیم اعمال خود را حاضر نزد تو پس عفو و اغماض کن از ما همچنانکه امیدواری از خداوند
عفو که ترا عفو کند یاد کن ای علی بن الحسین ذلت مقام خود را در مقابل پروردگار حاکم عادلی
که ظلم نمیکند هموزن دانه خردلی پس عفو کن از ما تا خداوند ملیک از تو عفو کند و از تو بگذرد
زیرا که خود فرموده وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ
معنی آیه شریفه اینست که باید عفو کنند جریمه را که از گناهکاران صادر شده و بگذرند

از انتقام و اغماض نمائید آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خدای مر شما را و پیوسته حضرت تلقین میفرمود ایشان را باین نحو کلمات و ایشان تمامی میکردند آنحضرت را و این کلمات را با آن حضرت میگفتند و آن جناب در بین ایشان ایستاده بود و گریه و نوحه میکرد و میگفت پروردگارا تو امر فرمودی ما را که عفو کنیم از کسی که بما ظلم کرده پس ما عفو کردیم پس تو هم عفو کن از ما همانا تو اولی هستی از ما بعفو کردن و امر فرمودی ما را که سائل را از در خانه رد نکنیم پروردگارا ما از روی سؤال و مسکنت بدرگاه تو آمدیم و امید احسان ترا داریم پس منت گذار بر ما و ما را نومید برمگردان و از این نوع کلمات میگفت آنگاه رو میکرد بغلامان و کنیزان خود و میفرمود من عفو کردم از شما آیا شما هم از من عفو کردید و گذشتید از بدیهائیکه از من سرزده نسبت بشما زیرا که من مالک بد ظالم میباشم و مملوکم از برای مالک کریم جواد و عادل محسن متفضل غلامان و کنیزان عرض میکردند ما عفو کردیم از تو ای آقای ما تو با ما بدی نکردی میفرمود بگوئید خدایا عفو کن از علی بن الحسین همچنانکه از ما عفو کرد و آزاد کن او را از آتش همچنانکه ما را آزاد کرد از قید بندگی آنها این کلمات را میگفتند و آن حضرت میگفت اللهم آمین رب العالمین اذهبوا فقد عفوت عنکم و اعتقت رقابکم رجاء للعفو عنی و

عتق رقبتی پس چون روز عید فطر میگشت جایزه میداد بایشان بمقداریکه آنها را حفظ کند و بی نیاز کند از آنچه که در دست مردم است و هیچ سالی نبود مگر آنکه آزاد میکرد در شب آخر ماه رمضان بیست نفر یا چیزی کمتر یا زیادتر و میگفت حقتعالی در هر شب از ماه رمضان وقت افطار هفتاد هزار هزار نفر از آتش جهنم آزاد میکند که همگی مستوجب آتش باشند و چون شب آخر شود

بمقداریکه در جمیع ماه رمضان آزاد کرده آزاد فرماید و من دوست میدارم که خدا
مرا ببینید که من آزاد کردم بندگان خود را در دار دنیا باشید آنکه مرا آزاد فرماید از آتش جهنم

فصل یکی از منازل هولناک آخرت صراط است

و آن جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در روایات وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم می افتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیا است که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین از ذریه او (ص) است و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است از گفتار یا کردار از همان عقبه از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است علامه مجلسی ره در حق الیقین از کتاب عقاید شیخ صدوق ره نقل کرده که فرموده اعتقاد ما در عقبات که در راه محشر است آنستکه هر عقبه اسم واجب و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس انسان بهر عقبه برسد که مسمی باسم آن واجب است اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالحی که از پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که او را دریابد نجات می یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در واجب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار البقا

پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمی باشد و سعادتی می یابد که شقاوت با آن نمیباشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و حجج و صدیقین و شفعاء و صالحان از بندگان خدای تعالی و اگر او را بر عقبهٔ حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در آن کرده و نجات ندهد آنرا عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حقتعالی میلغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدای تعالی از آن و این عقبات همه بر صراط است واسم یک عقبه از آنها ولایت است که همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سئوال میکنند از ولایت امیرالمؤمنین ع و ائمه بعد از او علیهم السلام اگر اتیان بآن کرده است نجات می یابد و میگذرد و اگر نه فرو میرود بسوی جهنم چنانکه حقتعالی فرموده است وَقِفُوهُم اِنَّهُم مَسئُولُون

واهم عقبات مرصاد است

وَاِنَّ رَبَّکَ لَبِالمِرصَاد حقتعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت و اسم دیگری نماز و باسم هر فرض یا امری یا نهی عقبهٔ هست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سئوال میکنند انتهی از حضرت امام محمد باقر ع روایت است که چون این آیه نازل شد وَجِیءَ یَومَئِذٍ بِجَهَنَّم یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول ص پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داده که چون حقتعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که گشند او را صد هزار ملک در نهایت شدت و غلظت و جهنم را صدای در هم شکستن و خروش و غضب عظیم

بوده باشد پس نفسی بکشد وصدائی در آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حقتعالی امر
مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس نماند هیچ بنده از
بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند ربّ نفسی نفسی پروردگارا
جان مرا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا نداکنی اُمّتی اُمّتی و از برای امت خود
دعاکنی پس صراط را بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و آن سه قنطره
داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صلهٔ رحم در دوّم نماز و بر سوّم عدالت پروردگار
عالمیان یعنی حکم در مظلمه های بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در
عقبهٔ اوّل صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارند اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم
کرده باشند از این عقبه نمیگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و از این عقبه اگر
نجات یافتند نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی برای
مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باینست آنچه حقتعالی فرموده انّ ربّک
لبالمرصاد بدرستیکه پروردگار تو بر سر کمینگاه است و مردم بر صراط میروند و
بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یکپایش لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه
بر دور ایشان ایستاده و دعا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن بفضل
خود و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شبپره پس
کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بنعمت خدا تمام میشود
اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و حمد میکنیم خداوند را که نجات داد مرا از تو بعد از

از آنچه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده و شکر
کننده است عملهای بندگان خود را ثقهٔ جلیل حسین بن سعید اهوازی از حضرت امام محمد
باقر ع روایت کرده که مردی آمد نزد جناب ابوذر رضی الله تعالی عنه بشارت داد او را
باولاد آوردن گوسفندانش پس گفت ای ابوذر مژده باد ترا که گوسفندت اولاد آورده
و بسیار شدند فرمود مسرور نمیسازد مرا بسیاری ایشان و دوست ندارم این را پس
آنچه کم باشد و کفایت کند بهتر است نزد من از آنچه بسیار باشد و مشغول کند همانا من
شنیدم که پیغمبر خدا ص میفرمود بر دو طرف صراط روز قیامت رحم و امانت است
پس در وقتی که بگذرد بر آن کسیکه صله کننده رحم و ادا کننده امانت است
آن دو طرف صراط نمیگذارند که بیفتد در آتش و در روایت دیگر است که اگر
بگذرد خیانت کننده در امانت و قطع کننده رحم با این دو خصلت نفع ندهد
او را عملی دیگر و صراط بیفکند او را در آتش **حکایت** سید اجل اکمل مؤید علامه نحریر
بهاء الدین سید علی بن سید عبد الکریم نیلی نجفی که جلالت شأنش بسیار و مناقبش
بیشمار است و تلمیذ شیخ شهید و فخر المحققین است در کتاب انوار المضیئه در ابواب
فضائل حضرت امیر المؤمنین ع بمناسبتی این حکایت را از والدش نقل کرده که در
قریه نیله که قریه خود شان باشد شخصی بوده که تولیت مسجد آن قریه با او بود روزی از
خانه بیرون نیامد او را طلبیدند عذر آورد که نمیتوانم چون تحقیق کردند معلوم
شد که بدن او با آتش سوخته سوای دو طرف رانهای او تا طرف زانوها که از سبب

سوختن محفوظ مانده و دیدند درد دالم او را بیقرار کرده سبب آنرا از او پرسیدند گفت
در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مردم در حرج عظیمند و بسیاری با آتش میروند و
و ببهشت کم میروند و من از آن کسانی بودم که ببهشت مرا فرستادند همینکه رو ببهشت میرفتیم
بپلی رسیدیم که عرض و طول آن بزرگ بود گفتند که این صراط است پس ما از آن عبور
کردیم و هرچه از آن طی میکردیم عرضش کم و طولش بسیار میگشت تا بجائی رسید که
مثل تیزی شمشیری شد نگاه کردیم در زیر آن دیدیم که وادی بسیار بزرگی است و
در آن آتش سیاهی است و میجهد در آن جمره هائی مثل قلّه کوهها و مردم بعضی نجات
مییابند و بعضی در آتش میافتند و من پیوسته میل میکردم از طرفی بطرف دیگر
مثل کسیکه بخواهد بیفتد تا خود را رسانیدم باخر صراط با آنجا که رسیدم نتوانستم خود
داری کنم که ناگاه در آتش افتادم و فرو رفتم در میان آتش پس خود را رسانیدم
بکنار وادی و هرچه دست انداختم دستم بجائی بند نشد و آتش مرا بپایین میکشید
بقوّت جریان خود و من استغاثه میکردم و عقل از من پریده بود پس ملهم شدم
بآنکه گفتم یا علی بن ابیطالب پس نظر کردم دیدم مردی بکنار وادی ایستاده در
دلم افتاد که او علی بن ابیطالب ع است گفتم ای آقای من یا امیرالمؤمنین فرمود دست خود را
بیاور نزدیک پس کشیدم دست خود را بجانب آن حضرت پس گرفت دست مرا
و کشید مرا بیرون و افکند در کنار وادی پس آتش را از دو طرف ران من دور کرد
بدست شریف خود که من وحشت نموده از خواب جستم و اینحال خود را دیدم که می بینید

وسالم نمانده بدن از آتش مگر آنجائیکه امام دست مالیده پس مدت سه ماه مرهم کاری کرد تا سوخته ها بهتر شد و بعد از آن کم بود که نقل کند این حکایت را بجهت احدی مگر آنکه تب میگرفت او را انتهی

ذکر چند عملی برای سهولت گذشتن از این عقبه

غیر از صله رحم و امانت که گذشت سید بن طاوس در کتاب اقبال روایت کرده که در شب اول ماه رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت نماز کند بحمد و توحید و بعد از هر دو رکعت سلام دهد تا محفوظ باشد خودش و اهل و مال و اولادش و از عذاب قبر در پناه باشد و از صراط بی حساب مانند برق بگذرد دوم روایت شده که هر که شش روز از ماه رجب روزه بگیرد از آمنین باشد روز قیامت و بگذرد بر صراط بغیر حساب سوم و نیز سید روایت کرده که کسی که در شب بیست و نهم شعبان ده رکعت نماز کند بخواند در هر رکعت حمد یکمرتبه و الهیکم التکاثر ده مرتبه و معوذتین ده مرتبه و توحید ده مرتبه عطا فرماید حقتعالی باو ثواب مجتهدین و سنگین کند میزان او را از حسنات و آسان گرداند بر او حساب را و بگذرد بر صراط مثل برق جهنده چهارم در فصل سابق گذشت که هر که زیارت کند حضرت امام رضا ع را با آن دوری قبر شریفش آن حضرت بیاید نزد او در سه موطن روز قیامت تا او را خلاصی بخشد از اهوال آنها که یکی از آنها نزد صراط ست خاتمه

در ذکر چند خبر از سختی عذاب جهنم

اعاذنا الله تعالی منها و چند قصه از قصص خائفان و چند مثلی از مثلهای بلوهر و یوسف و غیر آن که موجب تنبه مؤمنان است اما الاخبار اول بسند صحیح از ابو بصیر منقول است که بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کردم که ای فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده است فرمود ای ابو محمد مستعد باش برای زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرت است که آن را نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه آنرا درست کن بدرستی که جبرئیل روزی بنزد حضرت رسول صلعم آمد رو ترش کرده و آثار اندوه در چهره اش ظاهر بود و پیش از آن هر گاه می آمد متبسم و خندان و خوشحال می آمد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده۔ جبرئیل گفت که امروز دمهائیرا که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمودند که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حقتعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطرهٔ از ضریع که عرق اهل جهنم از چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیر یکه هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از

بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول ص و جبرئیل هر دو
بگریه در آمدند پس حقتعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید
که من شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی کنید مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه
که جبرئیل بخدمت آن حضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق ع فرمود که در
آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا
میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم
میرسانند چون بکنار جهنم میرسند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم
برمیگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند پوست تازه ببدن ایشان میپوشانند تا
که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند پس حضرت با بوبصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست
گفت بس است مرا و کافیست دوم در خبری از حضرت صادق ع منقول است که
حضرت رسول ص فرمودند که در لیلة المعراج چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که
مرا دید خندان و خوشحال شد تا آنکه رسیدم بملکی از ملائکه که عظیم تر از او ملکی ندیدم با
هیئتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا نسبت بمن بجا
آوردند او بجا آورد و لکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت از جبرئیل
پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم گفت گنجایش دارد
که از او بترسی و ما همه از او ترسانیم این مالک خازن جهنم است و هرگز نخندیده است
از روزیکه حقتعالی او را والی جهنم گردانیده تا حال پیوسته خشم و غضبش بر دشمنان

خدا و اهل معصیت زیاده میگردد و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان
بکشد و اگر باکسی نخندیده ملاقات کرده بود یا بعد از این میگردد البته برروی تو میخندید و
از دیدن تو اظهار فرح مینمود پس من او را سلام کردم و رد سلام من نموده مرا بشارت
بهشت داد پس من بجبرئیل گفتم بسبب منزلت و شوکت او در آسمانها که جمیع اهل سموات
او را اطاعت مینمودند بمالک بفرما که آتش دوزخ را بمن بنماید جبرئیل گفت ایمالک
بمحمد بنما آتش جهنم را پس مالک پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم گشود ناگاه از آن
زبانه باسمان بلند شد و ساطع گردید و بخروش آمد که در بیم شدم پس گفتم ای جبرئیل
بگو که پرده را بیندازد فی الحال مالک امر فرمود آن زبانه را که بجای خود برگرد پس برگشت
سوم بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حقتعالی هیچ کس را خلق نفرموده
است مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم دارند و وقتی اهل بهشت در بهشت و
داهل جهنم در جهنم ساکن میشوند منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم
پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشانرا در جهنم بآنها مینمایند
که این منزلی است که اگر معصیت الهی میگردید داخل این منازل میشدید پس چندان
ایشانرا فرح و شادی روی دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آنکه از
چنین عذابی نجات یافته اند پس منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید
چون نظر کنند منازل ایشانرا در بهشت و نعمتهائیکه در آنجا مقرر شده با ایشان بنمایند
و بگویند با ایشان که اگر اطاعت الهی را میکردید این منازل را متصرف میشدید پس

ایشان را حالی رو دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت
بنیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم ببدکاران دهند و اینست تفسیر این آیه
که حقتعالی در شأن اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان که بمیراث میبرند بهشت را
و در آن مخلد و پایدار خواهند بود چهارم و نیز از آن حضرت مروی است که چون اهل
بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم درآیند منادی از جانب رب العزه ندا
کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها درآید خواهید شناخت
آنرا گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه سفیدی و در میان بهشت و
دوزخ بدارند و بایشان گویند ببینید این مرگ است پس حقتعالی امر فرماید که آنرا
ذبح کنند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست
و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نیست و اینست قول خداوند عالمیان
که فرموده وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ بترسان ایشان را از روز
حسرت در روزیکه کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان
از آن روز غافلند حضرت فرمود مراد این روز است که حقتعالی اهل بهشت و جهنم را
فرماید همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان نباشد و در آنروز اهل جهنم حسرت برند
و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد پنجم از حضرت امیرالمؤمنین ع منقول است
که فرمود برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در
زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان

پیراهن‌ها از مس گداخته پوشانیده‌اند و جبه‌ها از آتش برای ایشان بریده‌اند در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته‌اند پس هرگز آن درها را نمی‌گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می‌آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود

ششم بسند معتبر از حضرت صادق ؑ منقول است که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن استفاده مینمایند و آن جای هر متکبر و جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد ؐ داشته باشد و فرمود که کسی در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریای آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است و حال آنکه عذاب او از همه سهل‌تر باشد

در ذکر قصص خائفان

قصه اول

قصه جوان فاسقی که از خدا ترسید

شیخ کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ؑ روایت کرده است که شخصی با

اهلش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن
آنمرد که بر تخته بند شد و بجزیره از جزایر بحر افتاد و در آن جزیره مرد راهزن فاسقی که از
هیچ فسقی نمیگذشت بود چون نظرش بر آن زن افتاد گفت تو از انسی یا از جن گفت از
انسم پس دیگر با آن زن سخن نگفت و بر او چسبید و بهیئت مجامعت درآمد چون متوجه
آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب میکند و میلرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی
اشاره بآسمان کرد که از خداوند خود میترسم پرسید که هرگز مثل این کار کرده گفت نه
و بعزت خدا سوگند که هرگز زنا نداده ام گفت تو هرگز چنین کاری نکرده چنین از خدا
میترسی و حال آنکه باختیار تو نیست و ترا بجبر براینکار داشته ام پس من اولایم بترسیدن
و سزاوارترم بخائف بودن پس برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ با آن زن سخن
نگفت و بسوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از
کرده های خود در اثنای راه براهبی برخورد و با او رفیق شد چون پاره راه رفتند
آفتاب بسیار گرم شد راهب بآن جوان گفت که آفتاب بسیار گرم است دعا کن که
خدا ابری فرستد که ما را سایه افکند جوان گفت که مرا نزد خدا حسنه نیست
و کار خیری نکرده ام که جرئت کنم و از خدا حاجت طلب نمایم راهب گفت که من
دعا میکنم تو آمین بگو چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد
و در سایه آن ابر میرفتند چون بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد و جوان
براهی رفت و راهب براه دیگر رفت و آن ابر با جوان روان شد و راهب در آفتاب

ماند راهب باو گفت که ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب
شد و دعای من مستجاب نشد بگو چکار کرده که مستحق این کرامت شدهٔ جوان قصهٔ خود را
نقل کرد راهب گفت چون از خوف خدا ترک معصیت را کردی خدا گناهان گذشته ترا
آمرزیده است سعی کن که بعد از این خوب باشی قصهٔ دوم

قصهٔ بهلول نباش

شیخ صدوق روایت کرده که روزی معاذ بن جبل گریان بخدمت پیغمبر آمد و سلام
کرد حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریهٔ تو چیست گفت یا رسول الله
بر در سرای جوان پاکیزهٔ خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند مانند زنی که
فرزندش مرده باشد و میخواهد بخدمت تو بیاید حضرت فرمود بیاورش پس معاذ
رفت و آن جوان را آورد چون آن جوان بیامد و سلام کرد حضرت جواب فرمود پرسید
که ایجوان چرا گریه میکنی؟ گفت چگونه نگریم و حال آنکه گناه بسیار کرده ام که اگر
حق تعالی ببعضی از آنها مرا مؤاخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مرا مؤاخذه
خواهد کرد و نخواهد آمرزید حضرت فرمود مگر بخدا شرک آوردهٔ؟ گفت پناه میبرم بخدا که از
اینکه باو مشرک شده باشم؟ گفت مگر کسیرا بناحق کشته گفت نه حضرت فرمود خدا
گناهانت را بیامرزد اگر مانند کوهها باشد در عظمت گفت گناهان من از کوهها عظیمتر
است فرمود خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل زمین های هفتگانه و دریاها و درختان
و آنچه که در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد گفت از آنها نیز بزرگتر است فرمود

خدا گناهانت می آمرزد اگرچه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد گفت از آنها نیز بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی او نظر فرمود و گفت ای جوان گناهان تو عظیمتر است یا پروردگار تو پس آنجوان بر روی در افتاد و گفت منزه است پروردگار من هیچ چیز از پروردگار من عظیمتر نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است حضرت فرمود مگر کسی می آمرزد گناهان عظیم را بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت نه والله یا رسول الله و ساکت شد حضرت فرمود ای جوان یکی از گناهان خود را میگوئی گفت هفت سال بود که قبرها را میشکافتم و کفن مرده ها را میدزدیدم پس دختری از انصار مرد او را دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در این حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت میداد و میگفت آیا سفیدی بدنش را ندیدی و فربهی رانش را ندیدی و مرا چنین وسوسه میکرد تا برگشتم و با او وطی کردم و او را بآن حال گذاشتم و برگشتم ناگاه صدائی از پشت سر خود شنیدم که میگفت ایجوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزیکه من و تو مخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبرم بدر آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم پس جوان گفت که من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم حضرت رسول صلعم فرمود دور شو (۱) ای فاسق که میترسم باتش تو بسوزم چه بسیار نزدیکی تو بجهنم حضرت مکرر این را میفرمود تا آن جوان بیرون رفت

پس ببازار مدینه آمد و توشه گرفت و یکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرد و فریاد میکرد یا ربّ هذا عبدک بهلول بین یدیک مغلول میگفت ای پروردگار من اینک بندهٔ تست بهلول که در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده پروردگارا تو مرا می شناسی و گناه مرا میدانی خداوندا پروردگارا پشیمان شدم و بنزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و بجلال و عظمت پادشاهیت که مرا از امید من ناامید نگردانی ای خداوند من دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مأیوس نکنی تا چهل شبانه روز این را میگفت و میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند چون چهل روز تمام شد دست بآسمان بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب گردانیده و گناه مرا آمرزیده پیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و میخواهی مرا عقاب کنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت خلاصم کن پس خداوند عالمیان این آیه را بر قبول توبه او فرستاد

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ إِلَى قوله تعالى وَنِعْمَ

بعلامت یک در صفحه گذشته (ا) مخفی نماند که فرمایش حضرت رسول بآن جوان ظاهراً برای آن بود که خوف او را زیاد کند تا از روی حقیقت بدرگاه حقتعالی برود و منقطع از خلق شود تا حقتعالی توبه او را قبول فرماید چنانکه توبه کرد و توبه حقیقی اش قبول شد والله العالم

اجر العاملین چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند ومیخواندند وتبسم میفرمودند
واحوال بهلول را می پرسیدند معاذ گفت یا رسول الله شنیدیم که در فلان موضع است
حضرت با صحابه متوجه آن کوه شدند وبر آن کوه بالا رفتند دیدند که آن جوان در میان دو
سنگ ایستاده ودستها را بگردن بسته وروش از حرارت آفتاب سیاه شده ومژگان
چشمش از بسیاری گریه ریخته ومیگوید ای خداوند من خلق مرا نیکو ساختی ومرا بصورت
نیکو خلق کردی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری آیا مرا بآتش خواهی سوزاند
یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانیدن الها احسان نسبت بمن بسیار
کرده وحق نعمت بسیار بر من داری دریغا اگر میدانستم که آخر امر من چه خواهد بود آیا
مرا بعزت بهشت خواهی برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از آسمانها و
زمین وکرسی واسع وعرش عظیم بزرگتر است چه بودی اگر میدانستم که گناه مرا خواهی
آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد ازین باب سخنان میگفت ومیگریست و
خاک بر سر میریخت وحیوانات درندگان بر دورش حلقه زده بودند ومرغان
بر سرش صف زده بودند ودر گریه با او موافقت میکردند پس حضرت نزدیک
او رفتند ودستش را از گردنش گشودند وخاک را بدست مبارک از سرش پاک کردند
وفرمودند که ای بهلول بشارت باد ترا که تو آزاد کرده خدائی از آتش جهنم پس
بصحابه فرمودند که تدارک گناهان را اینچنین بکنید چنانچه بهلول کرد وآیه را براو
خواندند واورا بهشت بشارت فرمودند مؤلف گوید که علامه مجلسی ره در

عین الحیوة در ذیل این خبر کلامی فرموده که ملخّص اینست که باید دانست که توبه را
شرایط و بواعث است اوّل باعث توبه که آدمی را بر توبه میدارد آنستکه تفکر نماید در
عظمت خداوندیکه معصیت او کرده است و در عظمت گناهانیکه مرتکب آنها شده است
و در عقوبات گناهان و نتیجه های بد دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده
پس این تفکر باعث ندامت او شود و این ندامت او را باعث میشود بر سه چیز
که توبه مرکّب از آنها است اوّل از آنها تعلّق بحال دارد که بالحال ترک کند آن
گناهانرا که مرتکب آنها بوده است دوّم متعلّق است بآینده که عزم را جزم بکند
که بعد از این عود باین گناهان نکند تا آخر عمر سوّم متعلق است بگذشته که
پشیمان باشد از گذشته ها و تدارک گذشته ها بکند اگر تدارک داشته باشد و بدانکه
گناهانیکه از آن توبه واقع میشود بر چند قسم است اوّل انکه گناهی باشد که
مستلزم حکم دیگر بغیر از عقوبت آخرت نباشد مانند پوشیدن حریر و انگشتر طلا
بدست کردن برای مردان که در توبهٔ آن همین ندامت و عزم بر نگردن کافیست
برای برطرف شدن عقاب اخروی دوّم آنستکه مستلزم حکم دیگر هست
و آن بر چند قسم است یا حقّ خدا است یا حقّ خلق اگر حق خداوند تعالی است
یا حق مالی است مثل انکه گناهی کرده که میباید بنده را آزاد کند پس اگر قادر بر آن
باشد تا بعمل نیاورد بمحض ندامت رفع عقاب از او نمیشود و واجبست که آن
کفاره را ادا کند یا حقّ غیر مالی است مثل انکه نماز یا روزه از او فوت شده است

میباید قضای آنها را بجا آورد و اگر کاری کرده است که حدی خدا بر آن مقرر ساخته است مثل آنکه شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد میخواهد توبه میکند میانهٔ خود و خدای و اظهار آن نمیکند و میخواهد نزد حاکم اقرار میکند که او را حد بزند و اظهار نکردن بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالی است واجب است بصاحب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی را گمراه کرده است میباید او را ارشاد کند و اگر حدی باشد مثل آنکه فحش گفته است پس اگر آن شخص عالم باشد بانیکه این اهانت باو وارد شده است میباید تمکین خود بکند از برای حد و اگر نداند خلافست میان علماء و اکثر را اعتقاد اینست که گفتن باو باعث آزار و اهانت اوست و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد انتهی

قصه سوم

قصه شخصی که حرارت آفتاب را بخود میچسباند که یاد جهنم کند

ابن بابویه نقل کرده است که روزی حضرت رسول صلعم در سایه درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد و جامه های خود را کند و در زمین گرم می غلطید و گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بچش که عذاب الهی از این عظیم تر است و حضرت رسول صلعم باو نظر میفرمود پس او جامه های خود را پوشید حضرت او را طلبیده و فرمودند ای بنده خدا کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده ام چه چیز ترا باعث بر این شد؟ گفت ترس الهی مرا باعث این شد

ونفس خود این گرمی را می چشانیدم که بدانند عذاب الهی را که از این شدیدتر است تاب
ندارد پس حضرت فرمود از خدا ترسیده آنچه شرط ترسیدن است و بدرستیکه پروردگار
تو مباهات کرد بتو با ملائکه سموات پس باصحاب خود فرمود که نزدیک این مرد روید تا
برای شما دعا کند چون بنزدیک او آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت و
تقوی را توشه ما گردان و بازگشت ما را بسوی بهشت گردان قصه چهل

قصه زن زناکار و عابد

از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که
بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود روزی بعضی از آن جوانان
گفتند که اگر فلان عابد مشهور این را ببیند فریفته خواهد شد زن چون این سخن را شنید گفت والله
بخانه نروم تا او را مفتون خود کنم پس در همانشب قصد منزل آن عابد نمود و در را کوبید و گفت
ای عابد مرا امشب پناه ده که در منزل تو شب را بروز آورم عابد ابا نمود از زن
گفت که بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته ام
و اگر در نمیگشائی ایشان میرسند بمن و فضیحت میرسانند بمن عابد چون این سخن را
شنید در را گشود چون زن بمنزل عابد درآمد جامه های خود را افکند چون عابد
حسن و جمال زن را مشاهده کرد از شوق بی اختیار شد و دست باو رسانید
و در حال متذکر شد و دست از او برداشت و دیگی در بار داشت که آتش در
زیر آن میسوخت رفت و دست خود را بزیر دیگ گذاشت زن گفت که

چکار میکنی گفت دست خود را میسوزانم بجزای آن خطائیکه از من صادر شد پس زن بیرون شتافت و نبی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون بیامدند دستش تمام سوخته بود

قصه پنجم

حدیث ابو الدرداء و مناجات حضرت امیر ع

ابن بابویه از عروة بن الزبیر روایت کرده است که گفت روزی در مسجد رسول ص با جمعی از صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعت رضوان را ابو الدرداء گفت که ایقوم میخواهید خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیادتر بود گفتند کیست آن شخص گفت علی بن ابیطالب ع چون این را گفت همگی رو از او گردانیدند پس شخصی از انصار گفت که سخنی گفتی که هیچکس با تو موافقت نکرد او گفت من آنچه دیده بودم گفتم شما نیز هر چه دیده اید از دیگران بگوئید؟ من شبی در نخلستان بنی النجار بخدمت آنحضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و باواز حزین و نغمهٔ دردناک میگفت: الهی چه بسیار گناهان هلاک کننده که از من سر زد و تو حلم کردی از آنکه در مقابل آنها عقوبت کنی مرا و چه بسا بدیهائیکه از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی مرا الهی اگر عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد پس من غیر از آمرزش تو امید ندارم و بغیر خوشنودی تو آرزو ندارم پس از پی صدا رفتم دانستم حضرت امیر ع است پس در پشت درختان

پنهان شدم و آن حضرت رکعات بسیار نماز گذاردند چون فارغ شدند مشغول دعا وگریه و مناجات شد از جمله آنچه میخواند این بود الهی چون در عفو و بخشش تو فکر میکنم گناه بر من آسان میشود و چون عذاب عظیم ترا بیاد بیاورم بلیه خطاها بر من عظیم میشود آه اگر بخوانم در نامه های عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصار فرموده پس بفرمائی بملائکه که بگیرید او را پس وای بر چنین گرفته شدهٔ و اسیری که عشیرهٔ او را نجات نمیتوانند بخشید و قبیلهٔ او بفریادش نمیتوانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم میکنند پس فرمود آه از آتشی که جگرها و گرده ها را بریان میکند آه از آتشی که بر میکند پوستهای سر را آه از فرو گیرنده از زبانه های جهنم پس بسیار گریست تا آنکه صدائی از آنحضرت نشنیدم با خود گفتم البته خواب بر آنحضرت غالب شد از بسیاری بیداری نزدیک رفتم که برای نماز فجر او را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم آنجناب را حرکت نفرمود و بمثابه چوب خشک جسد مبارکش بی حس افتاده بود گفتم اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُون و دویدم بجانب خانه آنحضرت خبر را بحضرت فاطمه ع رسانیدم فرمود که قصهٔ او چون بود من آنچه دیده بودم عرض کردم فرمود ای ابودرداء این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو میدهد پس آبی آوردند و بر روی آن حضرت پاشیدند بهوش باز آمد و نظر بسوی من فرمود من میگریستم فرمود از چه میگریی ای ابودرداء گفتم از آنچه می بینم که تو با خود میکنی فرمود اگر ببینی مرا که بسوی حساب بخوانند هنگامیکه گناهکاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ و زبانیه تند خو مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند

جبار بدارند و جمیع دوستان در آنحال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند هر آینه در آن روز بر من رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست پس ابو درداء گفت والله که چنین عبادتی از اصحاب پیغمبر ندیدم مؤلف گوید که من شایسته دیدم که این مناجات را از آن حضرت بهمان الفاظ که خود آن جناب میخواند نقل کنم تا هر کس خواسته باشد در دل شب در وقت تهجد خود بخواند چنانکه شیخنا البهائی رحمة الله علیه در کتاب مفتاح الفلاح

چنین کرده و آن مناجات شریف اینست

الٰهی کم من موبقةٍ حلمت عن مقابلتها بنقمتك و کم من جریرةٍ تکرمت عن کشفها بکرمك الٰهی ان طال فی عصیانك عمری و عظم فی الصحف ذنبی فما انا بمؤملٍ غیر غفرانك و لا انا براجٍ غیر رضوانك الٰهی افکر فی عفوك فتهون علیّ خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذك فتعظم علیّ بلیتی آه ان انا قرأت فی الصحف سیئةً انا ناسیها و انت محصیها فتقول خذوه فیا له من مأخوذٍ لا تنجیه عشیرته و لا تنفعه قبیلته آه من نارٍ تنضج الاکباد و الکلی آه من نارٍ نزاعةٍ للشوی آه من غمرةٍ من لهبات لظی « قصه ششم

قصه حارثة بن مالك صحابی

از حضرت صادق ع منقولست که روزی حضرت رسول ص در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثة بن مالك میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می آید و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش

فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بچه حال صبح کردی وچه حال داری ای حارثه گفت
صبح کردم یا رسول الله بایقین حضرت فرمود که بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی وعلامتی
وگواهی هست حقیقت وعلامت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله
اینست که پیوسته مرا محزون وغمگین دارد وشبها مرا بیدار دارد ودر روزهای گرم مرا بروزه
میدارد ودل من از دنیا روی گردانیده وآنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و
یقین من بمرتبهٔ رسیده که گویا میبینم عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب
کرده اند وخلایق همه محشور شده اند وگویا من در میان ایشانم وگویا می بینم اهل بهشت را
که تنعم مینمایند در بهشت ودر کرسیها نشسته بایکدیگر آشنائی میکنند وصحبت میدارند و
وتکیه کرده اند وگویا می بینم اهل جهنم را که درمیان جهنم معذبند واستغاثه میکنند وگویا
زفیر آواز جهنم در گوش منست پس حضرت باصحاب فرمود این بندهٔ است که خدا دل او را
بایمان منور گردانیده است پس فرمود بر اینحال که داری ثابت باش ای جوان گفت یا
رسول الله دعا کن که حقتعالی شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا کرد چند روز
که شد حضرت او را باجناب جعفر بجهاد فرستاد وبعد از نه نفر شهید شد

در ذکر چند مثلی که موجب تنبه مومنان است
مثل اول

بلوهر گفته که شنیده ام مردی را فیل مستی در قفا بود وآن میگریخت وفیل از پی او می شتافت
تا آنکه باو رسید آن مرد مضطر شد وخود را در چاهی آویخت وچنگ زد بدو شاخ

که در کنار چاه روئیده بود پس ناگاه دید که در اصل آنها دو موش بزرگ که یکی سفید است
و دیگری سیاه مشغولند بقطع کردن ریشه های آن دو شاخ پس نظر در زیر پای خود افکند
دید چهار افعی سر از سوراخهای خود بیرون کرده اند چون نظر بقعر چاه انداخت
دید اژدهائی دهان گشوده است که چون در چاه افتد او را فرو برد چون سر بالا کرد
دید که در سر آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است پس مشغول شد بلیسیدن آن عسل
و لذت شیرینی آن عسل او را غافل گردانید از آن مارها که نمیداند حال او چون خواهد بود وقتی که
در کام او افتد اما آن چاه دنیا است که پر است از آفتها و بلاها و مصیبت ها و آن دو شاخ
عمر آدمی است و آن دو موش سیاه و سفید شب و روزند که عمر آدمی را پیوسته قطع میکنند
و آن چهار افعی اخلاط چهارگانه اند که بمنزله زهرهای کشنده اند از سودا و صفرا و بلغم
و خون که نمیداند آدمی که در چه وقت بهیجان میایند که صاحب خود را هلاک کنند
و آن اژدها مرگست که منتظر است و پیوسته در طلب آدمیست و آن عسل که فریفته
او شده بود و او را از همه چیز غافل گردانیده بود لذتها و خواهش ها و نعمتها و
عیشهای دنیا است مؤلف گوید از برای غفلت آدمی از مرگ و اهوال بعد از
آن و اشتغالش بلذات عاجله فانیه دنیا مثلی بهتر از این در انطباق آن با ممثل
آن ذکر نشده پس شایسته است که خوب تأمل در آن شود تا شاید سبب تنبه از خواب
غفلت شود در خبر است که حضرت امیر المؤمنین ع داخل بازار بصره شد و نظر
فرمود بمردم که مشغول بیع و شری میباشند گریست گریه سختی پس فرمود ای

همه بیند دنیا و عمال اهل دنیا هرگاه شما روزها مشغول سوگند خوردن و سوداگری باشید و شبها در رختخواب و فراشهای خود در خواب باشید و در این بینها از آخرت غافل باشید پس چه زمان زاد و توشهٔ برای سفر خود مهیا میکنید و فکری برای معاد خود مینمائید مؤلف گوید مناسب دیدم این چند شعر را در اینجا ذکر کنم

ای بغفلت گذرانیده همه عمر عزیز
تا چه داری و چه کردی عملت کو و کدام
توشهٔ آخرتت چیست در این راه دراز
که ترا موی سفید از اجل آورد پیام
میتوانی که فرشته شوی از علم و عمل
لیک از همت دون ساختهٔ با دد و دام
چون شوی همره حوران بهشتی که ترا
همه در آب و گیاه است نظر چون انعام
جهد آن کن که نمانی ز سعادت محروم
کار خود ساز که اینجا دو سه روز نیست مقام

و شیخ نظامی گفته

حدیث کودکی و خودپرستی
رها کن کان خماری بود و مستی
چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست
نمیشاید دگر چون غافلان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال
چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی
بصر کندی پذیرد پای سستی
چو شصت آمد نشست آمد پدیدار
چو هفتاد آمد افتد آلت از کار
بهشتاد و نود چون در رسیدی
بسا سختی که از گیتی کشیدی

(دا) دد جانوران درنده اند چون شیر و پلنگ و غیرهما و دام عکس آنست مانند آهو و غیره و بعضی از علاف و نیز به آید

از آنجا گر بصد منزل رسانی
بود مرگی بصورت زندگانی
سگ صیاد کاهو گیر گردد
بگیرد آهویش چون پیر گردد
چو در موی سیاه آمد سفیدی
پدید آمد نشان ناامیدی

ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش
هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

و دیگری گفته

از روش این فلک سبز فام
عمر گذشته است مرا شصت عام
در سر هر سالی از این روزگار
خورده ام افسوس خوشیهای پار
با شدم از گردش دوران شگفت
کانچه مرا داد همه پس گرفت
قوتم از زانو و بازو برفت
آب ز رخ رنگ هم از مو برفت
عقد ثریای من از هم گسیخت
گوهر دندان همه یک یک بریخت
آنچه بجا ماند و نیابد خلل
بار گناه آمد و طول امل
زنگ رحیل آمد ازاین کوچگاه
همسفران روی نهاده براه
آه ز بی زادی روز معاد
زاد کم و طول مسافت زیاد
بار گران بر سر دوشم چو کوه
کوه هم از بار من آمد ستوه
ایکه بر عفو عظیمت گناه
در جلو سیل بهار است کاه
فضل تو گر دست نگیرد مرا
عصمتت از باز نگیرد مرا

جز بجهنم نرود راه من | در سقر انداخته بنگاه من
بنده شرمنده نادان منم | غوطه زن لجه عصیان منم
خالق و بخشنده احسان توئی | فرد و نوازنده بغفران توئی

قال رسول الله صلعم ابناء الاربعین زرع قد دنی حصاده ابناء الخمسین ماذا قدمتم و ماذا اخرتم ابناء الستین هلموا الی الحساب ابناء السبعین عدوا انفسکم فی الموتی در خبر است که

خروس در ذکر خود میگوید ذکر خدا کنید و در یاد او باشید ایغافلان

هنگام سپیده دم خروس سحری | دانی که چرا همی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آئینه صبح | کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری

ولنعم ما قال الشیخ الجامی

دلا تا کی در این کاخ مجازی | کنی مانند طفلان خاکبازی
توئی آندست پرور مرغ گستاخ | که بودت آشیان بیرون ازین کاخ
چرا زان آشیان بیگانه گشتی | چو دونان مرغ این ویرانه گشتی
بیفشان بال و پر ز آمیزش خاک | بپر تا کنگره ایوان افلاک
ببین در رقص ازرق طیلسانان | ردای نور بر عالم فشانان
همه دور جهان روزی گرفته | بمقصد راه فیروزی گرفته
خلیل آسا در ملک یقین زن | نوای لا احب الآفلین زن

مثل دوم برای دنیا و اهل دنیا که فریب آنرا خورده اند و دل بان بسته اند

بلوهر گفت یک شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی را که از
احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا میکردند و برخود یکسال پادشاه و فرمانفرما
میکردند و آن مرد چون براحوال ایشان مطلع نبود گمان میبرد که همیشه پادشاه
ایشان خواهد بود چون یکسال میگذشت اورا از شهر خود عریان و دست خالی و
بی چیز بدر میکردند و ببلا و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود
و پادشاهی در آن مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او میگردید و مصداق

این شعر میگشت

ای کرده شراب حب دنیا مستت ... هشیار نشین که چرخ سازد پستت
مغرور جهان مشو که چون رنگ حنا ... بیش از دو سه روزی نبود در دستت

پس در یکسال اهل آن شهر مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند آنمرد نفراستی که داشت
دید در میان ایشان بیگانه و غریبست باین سبب با ایشان انس نگرفت و طلب کرد
مردیرا که از مردم شهر خودش بود و از احوال آنشهر باخبر بود در باب معامله خود با اهل
آن شهر با او مصلحت کرد آنمرد گفت بعد از یک سال این جماعت ترا از این شهر
بیرون خواهند کرد و بفلان مکان خواهند فرستاد صلاح تو در آنست که آنچه میتوانی
و استطاعت داری از اسباب و اموال خود در این عرض سال بیرون فرستی بآن

مکان که ترا بعد از سال بآنجا خواهند فرستاد که چون بآنجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی پس پادشاه بگفته آن شخص عمل نمود و چون سال گذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و بعیش و نعمت روزگار میگذرانید مؤلف گوید حقتعالی در قرآن مجید فرموده وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ یعنی کسانیکه عمل صالح بجا میاورند برای آسایش و راحت نفسهای خود میگسترانند حضرت صادق ع فرموده عمل صالح سبقت مینماید بر صاحب خود ببهشت پس برای او تمهید مواضع او میکند همچنانکه خادم یکی از شما تمهید فراش او کند حضرت امیرالمؤمنین ع در کلمات قصار خود فرموده یَا ابْنَ آدَمَ کُنْ وَصِیَّ نَفْسِکَ وَاعْمَلْ فِی مَالِکَ مَا تُؤْثِرُ اَنْ یُعْمَلَ فِیهِ مِنْ بَعْدِکَ یعنی ای فرزند آدم خودت وصی خود باش و عمل کن در مال خود آنچه که اختیار میکنی که عمل کنند در آن مال از پس تو ای عزیز من

برگ عیشی بگور خویش فرست — کس نیارد ز پس تو پیش فرست
خور و پوش و بخشای و راحت رسان — نگه می چه داری ز بهر کسان
زر و نعمت اکنون بده کان تست — که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
تو با خود ببر توشه خویشتن — که شفقت نیاید ز فرزند و زن
غم خویش در زندگی خور که خویش — بمرده نپردازد از حرص خویش
بغمخوارگی چون سر انگشت تو — نخارد کسی در جهان پشت تو

قال رسول الله ص واعلموا ان کل امرئ علی ما قدم قادم و علی ما خلف نادم

از امالی مفید نیشابوری و تاریخ بغداد نقل شده که وقتی حضرت امیرالمؤمنین ع حضرت خضر ع را در خواب دید از او نصیحتی طلب فرمود او کف دست خود را بآن حضرت نشان داد دید بخط سبزی نوشته شده

قد کنت میتاً فصرت حیاً	وعن قلیل تعود میتاً
فابن لدار البقاء بیتاً	ودع لدار الفناء بیتاً

مثل سوم قصه پادشاه و وزیر

حکایت است که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطانت و مهربانی داشت با رعیت و پیوسته در اصلاح آنها میکوشید و بامور ایشان میرسید و آن پادشاه وزیری داشت موصوف براستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت اعانت او مینمود و محل اعتماد و مشورت او بود پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمیداشت و وزیر نیز با پادشاه بر این منوال بود و لکن وزیر بخدمت علماء و صلحاء و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود و محبت ایشانرا بجان و دل قبول کرده بود و بترک دنیا راغب بود و از جهت تقیه از پادشاه و حفظ نفس خود از ضرر او هر گاه بخدمت او می آمد بظاهر سجده بتان میکرد و تعظیم آنها مینمود و از غایت شفاق و مهربانی که بآن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید تا که شبی از شبها بعد از آنکه مردم همگی بخواب رفته بودند پادشاه بوزیر گفت بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چونست و مشاهده نمائیم آثار بارانها را

که در این ایام بر ایشان باریده است وزیر گفت بلی بسیار نیک است و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر میگشتند در اثنای سیر مزبله رسیدند نظر پادشاه بروشنائی افتاد که از طرف مزبله میتافت بوزیر گفت از پی این روشنائی باید رفت که خبر آنرا معلوم کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روانشدند تا رسیدند بنقبی که از آنجا روشنائی میتافت چون نظر کردند مرد درویشی و بدقیافهٔ دیدند که جامه های بسیار کهنه پوشیده از جامه هائیکه در مزبله ها اندازند و تکائی از فضله و سرگین برای خود ساخته بر آن تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست گرفته مینوازد و زنی بزشتی خلقت و بدی هیئت و کهنه گی لباس شبیه بخودش در برابرش ایستاده است و هرگاه که شراب میطلبد آن زن ساقی او میشود و هرگاه که طنبور مینوازد آن زن برابرش رقص میکند و چون شراب مینوشد زن او را تحیت میکند و ثنا میگوید بنوعیکه پادشاهان را ستایش کنند و آن مرد نیز زن خود را تعریف میکند و سیدة النسائش میخواند و او را بر جمیع زنان تفضیلش میدهد و آن هر دو یکدیگر را بحسن و جمال میستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش میکنند پادشاه و وزیر مدتی مدید چنین بر پا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان از آن حال کثیف تعجب میکردند بعد از آن برگشتند پادشاه بوزیر گفت گمان ندارم که ما و ترا در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از اینحال خود دارند در این شب و گمان دارم که هر شب در این کار باشند

پس وزیر چون این سخنان آشنا را از پادشاه شنید فرصت شمرده گفت ای پادشاه
میترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروریکه باین لذتهای دنیا داریم
در نظر آن جماعتی که پادشاهی دائمی را میدانند مثل این مزبله و انید و شخص نماید
و خانه‌های ما که سعی در بنا و استحکامش میکنیم در نظر آن جماعتی که مساکن سعادت
و منازل باقیهٔ آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما مینماید و بدنهای ما
نزد کسانیکه پاکیزگی و نضارت حسن و جمال معنوی را فهمیده اند چنان نماید که این
دو بدقیافهٔ زشت در نظر ما مینماید و تعجب آن سعادتمندان از لذت و شادی ما
ما بعیش‌های دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال ناخوشی که دارند پادشاه
گفت آیا می‌شناسی جمعی را که باین صفت که بیان کردی موصوف باشند
وزیر گفت بلی پادشاه گفت کیستند ایشان وزیر گفت ایشان جمعی اند که بدین الهی
گرویده اند و ملک و پادشاهی آخرت و لذات آنرا دانسته اند و پیوسته طالب
سعادتهای آخرتند پادشاه گفت ملک آخرت کدام است وزیر گفت آن
نعیم و لذتی است که شدت و جفا بعد از آن نمیباشد و غنائیست که بعد از آن
فقر و احتیاج نمیباشد پس فی الجمله صفات ملک آخرت را بیان کرد تا آنکه
پادشاه گفت آیا برای داخل شدن آن خانه و فایز شدن بآن سعادت فرزانه
راهی و وسیله میدانی وزیر گفت بلی آن خانه مهیا است برای هر که از راهش
طلب نماید پادشاه گفت چرا تو پیش از این مرا بچنین خانهٔ راه نمینمودی و اوصاف

و خود را سیر میکنند از آن جهت گند آن و تعجب بکنند از کسانیکه خود را سیر میکنند و شکم خود را پر میکنند از آن و راضی میشوند با نکه دنیا نصیب و بهره ایشان باشد ای برادران من بخدا سوگند که دنیا از برای کسیکه خیر خواه نفس خود باشد از مردار گندیده تر است و از مرده مکروه تر است لیکن کسی که نشو و نما کرده در دباغخانه بوی گند آنجا را نمیاید و بوی بد او را اذیت نمیکند چنانکه اذیت میکند کسانی را که از آنجا عبور میکنند یا می نشینند نزد ایشان

و نیز آن حضرت فرمود وَاِیَّاکَ اَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَی مِنْ اِخْلَادِ اَهْلِهَا وَتَکَالُبِهِمْ عَلَیْهَا فَاِنَّهُمْ کِلَابٌ عَاوِیَةٌ وَسِبَاعٌ ضَارِیَةٌ یَهِرُّ بَعْضُهَا عَلَی بَعْضٍ یَاْکُلُ عَزِیزُهَا ذَلِیلَهَا وَکَبِیرُهَا قَلِیلَهَا یعنی و مبادا که فریفته شوی بآنچه که می بینی از میل کردن اهل دنیا بدنیا و برجستن و نزاع کردن آنها با همدیگر در سر دنیا زیرا که ایشان سگ هائی باشند بانگ کننده و درندگانی باشندی صید دونده که بانگ میکنند بعضی از ایشان بر بعض دیگر میخورد آنکه عزیز و غالب است ذلیل خود را و آنکه بسیار است قلیل خود را فقیر گوید حکیم سنائی این مطلب را اخذ کرده و بنظم در آورده و فرموده

این جهان بر مثال مرداریست
گرگسان گرد او هزار هزار

این مر آنرا همی زند مخلب
آن مر این را همی زند منقار

آخر الامر بگذرند همه
وز همه باز ماند این مردار

ای سنائی از این سگان بزمین
گوشهٔ گیر ازاین جهان هموار

هان و هان تا ترا چو خود نکنند
مشتی ابلیس دیده طرار

قال امیر المؤمنین ع والله لدنیاکم هذه اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم

بخدا سوگند که این دنیای شما خوارتر است در دیدگان من از استخوان بی گوشت خوکی که باشد در دست صاحب جذام و این نهایت تحقیر است از دنیا چه استخوان از هر چیز بیقدری خوارتر است خصوص اگر از خوک باشد و خصوص اگر در دست مجذوم باشد که در آن حال هیچ چیز از آن پلیدتر نیست

مثل چهارم این مثل برای اشخاصی است که عمری بنعمت حقتعالی گذرانیده اند چون مقام امتحان و ابتلاء آنها شد کفران نعم کرده و روی از منعم حقیقی تافتند و بسوی غیر خدا شتافتند و مرتکب شدند آنچه را که شایسته آنها نبوده و این مثل را شیخنا البهائی در کشکول ذکر نموده و آنرا بنظم در آورده و ما در اینجا اکتفا بهمان نظم شریف نموده و آنرا از کشکول نقل مینمائیم

حکایت عابد و سگ

عابدی در کوه لبنان بد مقیم — در بن غاری چو اصحاب رقیم

روی دل از غیر حق برتافته — گنج عزت را ز عزلت یافته

روزها میبود مشغول صیام — یک ته نان میرسیدش وقت شام

نصف آن شامش بدی نصفی سحور — وز قناعت داشت در دل صد سرور

بر همین منوال حالش میگذشت — نامدی از کوه هرگز سوی دشت

از قضا یکشب نیامد آن رغیف — شد ز جوع آن پارسا زار و نحیف

کرده مغرب را ادا و انگه عشا — دل پر از وسواس در فکر غذا

بسکه بود از بهر قوتش اضطراب — نه عبادت کرد عابد شب نه خواب

صبح چون شد زان مقام دلپذیر　　بهر قوتی آمد آن عابد بزیر
بود یک قریه بقرب آن جبل　　اهل آن قریه همه گبر و دغل
عابد آمد بر در گبری ستاد　　گبر او را یک دو نان جو بداد
عابد آن نان بستد و شکرش بگفت　　وز وصولی طعمه اش خاطر شکفت
کرد آهنگ مقام خود دلیر　　تا کند افطار بر خبز شعیر
در سرای گبر بد گرگین سگی　　مانده از جوع استخوانی و رگی
پیش او گر خط پرگاری کشی　　شکل نان بیند بمیرد از خوشی
بر زبان گر بگذرد لفظ خبز　　خبز پندارد رود هوشش ز سر
کلب در دنبال عابد پو گرفت　　از پی او رفت و رخت او گرفت
زان دو نان عابد یکی پیشش فکند　　پس روان شد تا نیابد زو گزند
سگ بخورد آن نان و از پی آمدش　　تا مگر بار دگر آزاردش
عابد آن نان دگر دادش روان　　تا که باشد از عذابش در امان
کلب آن نان دگر را نیز خورد　　پس روان گردید از دنبال مرد
همچو سایه از پی او میدوید　　عف عف میکرد رختش میدرید
گفت عابد چون بدید این ماجرا　　من سگی چون تو ندیدم بیحیا
صاحبت غیر از دو نان چیزی نداد　　واندو نانرا بستدی ای کج نهاد
دیگرم از پی دویدن بهر چیست　　وین همه زخم دریدن بهر چیست

سگ بنطق آمد که ای صاحب کمال | بیحیا من نیستم چشمت بمال
هست از وقتی که بودم من صغیر | مسکنم ویرانه این گبر پیر
گوسفندش را شبانی میکنم | خانه اش را پاسبانی میکنم
گه بمن از لطف نانی میدهد | گاه مشت استخوانی میدهد
گاه از یادش رود طعام من | وز مجاعت تلخ گردد کام من
روزگاری بگذرد کاین ناتوان | نه زنان یابد نشان نه زاستخوان
گاه هم باشد که این گبر کهن | نان نیابد بهر خود نه بهر من
چونکه بر درگاه او پرورده ام | رو بدرگاه دگر ناورده ام
هست کارم بر در این پیر گبر | گاه شکر نعمت او گاه صبر
تو که نامد یک شبی نانت بدست | در بنای صبر تو آمد شکست
از در رزّاق رو برتافتی | بر در گبری روان بشتافتی
بهر نانی دوست را بگذاشتی | کردهٔ با دشمن او آشتی
خود بده انصاف ای مرد گزین | بیحیاتر کیست من یا تو ببین
مرد عابد زین سخن مدهوش شد | دست خود بر سر زد و بیهوش شد
ای سگ نفس بهائی یاد گیر | این قناعت از سگ آن گبر پیر

بر تو گر از صبر نگشاید دری
از سگ گرگین گبران کمتری

مؤلف گوید چه نیکوست در اینمقام نقل این کلام از شیخ سعدی که گفته اجل
کائنات از روی ظاهر آدمی است و اذل موجودات سگ باتفاق خردمندان
سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس سگی را لقمهٔ هرگز فراموش نگردد گر
زنی صد نوبتش سنگ وگر عمری نوازی سفلهٔ را بکمتر چیزی آید با تو در
جنگ وچقدر شایسته است در اینجا ذکر این خبر شریف که دل را نورانی و
چشم را روشن میکند روایت شده که حضرت صادق ع را غلامی بود که هرگاه
آن حضرت سواره بمسجد میرفت آن غلام همراه بود چون آن حضرت از استر پیاده
میگشت و داخل مسجد میشد آن غلام استر را نگاه میداشت تا آن جناب مراجعت
کند اتفاقاً در یکی از روزها که آن غلام بر در مسجد نشسته و استر را نگاه داشته بود چند
نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند یکی از آنها رو کرد باو و گفت ایغلام میل
داری که از آقای خود حضرت صادق علیه السلام خواهش کنی که مرا بجای تو قرار دهد
و من غلام او باشم و بجای تو بمانم و مالم را بتو بدهم و من مال بسیار از هر گونه دارم تو
برو آن اموال را برای خود قبض کن و من بجای تو اینجا میمانم غلام گفت از آقای خود خواهش
میکنم این را پس رفت خدمت حضرت صادق ع و گفت فدایت شوم میدانی خدمت
مرا نسبت بخود و طول خدمتم را پس هرگاه حقتعالی خیری را برای من رسانیده باشد
شما منع آن خواهید کرد فرمود من آنرا بتو خواهم داد از نزد خود و از غیر خود منع میکنیم
ترا پس غلام قصهٔ آن مرد خراسانی را با خویش برای آن جناب حکایت کرد حضرت

فرمود اگر تو بی میل شده در خدمت ما و آنمرد رغبت کرده بخدمت قبول کردیم ما او را
و فرستادیم ترا پس چون غلام پشت کرد برفتن حضرت او را طلبید و فرمود بجهت
طول خدمت تو در نزد ما یک نصیحتی ترا بکنم آنوقت مختاری در کار خود و آن نصیحت
اینست که چون روز قیامت شود حضرت رسول صلعم آویخته و چسبیده باشد بنور الله
و امیر المؤمنین ع آویخته باشد برسول خدا و ائمه ع آویخته باشند بامیر المؤمنین و شیعیان
ما آویخته باشند بما پس داخل شوند در جائیکه ما داخل شویم و وارد شوند آنجائیکه ما وارد
شویم غلام چون این را شنید عرض کرد من از خدمت شما جائی نمیروم و در خدمت شما خواهم
بود و اختیار میکنم آخرت را بر دنیا و بیرون رفت بسوی آنمرد مرد خراسانی گفت
ایغلام بیرون آمدی از نزد حضرت صادق ع بغیر آن روئیکه با آن خدمت آن
حضرت رفتی غلام کلام حضرت را برای او نقل کرد و او را بخدمت آن جناب
حضرت قبول فرمود و لا او را و او امر فرمود که هزار اشرفی بغلام دادند
این فقیر نیز خدمت آنحضرت عرض میکنم که ای آقای من من تا خود را شناخته ام
خود را بر در خانه شما دیده ام و گوشت و پوست خود را از نعمت شما پرورده ام امید
آنست که در این آخر عمر از من نگهداری فرمائید و از این در خانه مرا دور نفرمائید
و من ملبسان ذلت و افتقار پیوسته عرضه میدارم

عن حماکم کیف انصرف و هواکم لی به شرف
سیدی لا عشت یوم اری فی سوی ابوابکم اقف

مثل پنجم برای دنائت و پستی جهل و تحریض بر علم و هنر

ابو القاسم راغب اصفهانی در کتاب ذریعه آورده که مرد حکیم دانائی وارد شد بر مردی دید خانه آراسته و فرشهای ملوکانه پهن نموده ولکن صاحب منزل مرد بسیت جاهل و نادان عاری از حلیه علم و خالی از فضیلت بصورت انسان آن حکیم که چنین دید تف افکند بصورت او آنمرد از این کار حکیم برآشفت و گفت این چه سفاهت و بیخردی بود که از تو سر زد ای حکیم فرمود این سفاهت نبود بلکه حکمت بود زیرا که آب دهان را در جائی که خسیس تر و پست ترین جاهای منزل است می افکنند و من ندیدم در منزل تو پست تر از تو جای الاجرم ترا شایسته اینکار دیدم پس آب دهان خود را بصورت تو افکندم **مؤلف گوید** که تنبیه فرمود این مرد دانا بر قباحت و دنائت جهل و آنکه قبح و زشتی آن با داشتن منزل خوب و پوشیدن لباسهای فاخر زائل نخواهد شد ولکن مخفی نماند که فضیلت برای علم وقتی است که با عمل منضم گردد و این فضیلت با آن خصلت شریفه توأم گردد (ولقد اجاد من قال)

نیست از بهر آسمان ازل | نردبان پایه به ز علم و عمل
علم سوی در اله برد | نه سوی ملک و مال و جاه برد
هر که را علم نیست گمراهست | دست او ز ان سرای کوتاهست
کار بی علم تخم در شوره است | علم بیکار زنده در گور است
حجت ایزدیست در گردن | خواندن علم و کار نا کردن

آنچه دانسته‌ای بکار درآر | خواندن علم جوی از پی کار | تا تو در علم با عمل نرسی
عالمی فاضلی ولی نه کسی | علم در مزبله فرو ناید | که قدم با حدث نمی‌پاید
خنده از این ترهات محالی | چشمها در دو لاف کحالی | دانش آن خوبتر ز بهر بسیج
که بدانی که می ندانی هیچ

قال عیسی بن مریم ع اشقی الناس من هو معروف عند الناس بعلمه مجهول بعمله یعنی حضرت عیسی ع فرمود شقی ترین مردم کسی است که معروف باشد نزد مردم بعلم و مجهول باشد بعمل حکیم سنائی فرموده

ای هواهای تو خدا انگیز | وی خدایان تو خدا آزار | ره رها کرده‌ای از آنی گم
عز ندانسته‌ای از آنی خوار | علم کز تو ترا نه بستاند | جهل از آن علم به بود صد بار
غول باشد نه عالم آنکه از او | بشنوی گفت و نشنوی کردار | عالمت غافل است و تو غافل
خفته را خفته کی کند بیدار | کی درآید فرشته تا نکنی | سگ ز در دور و صورت از دیوار
ده بود آن نه دل که اندر وی | گاو و خر باشد و ضیاع و عقار | سائق و قائد صراط الله
به ز قرآن مدان و به ز اخبار

تمام شد آنچه مقدر شده بود ثبت آن در این رساله شریفه در نیمه شهر رمضان المبارک روز ولادت با سعادت سبط جلیل حضرت خیر الوری جناب امام حسن مجتبی ع سنه ۳۴۷ چون این رساله در این ماه شریف تمام شد مناسب است که بدو دعای شریف ختم شود اول شیخ مفید در کتاب مقنعه روایت کرده از ثقه جلیل القدر علی بن مهزیار از حضرت ابو جعفر جواد ع که مستحب است بسیار گوئی در هر وقت از شب یا روز این ماه از اول

تا با آخر آن یا ذا الّذی کان قبل کلّ شیء ثمّ خلق کلّ شیء ثمّ یبقی و یفنی کلّ شیء یا ذا الّذی لیس کمثله شیء و یا ذا الّذی لیس فی السّموات العلی و لا فی الارضین السّفلی و لا فوقهنّ و لا تحتهنّ و لا بینهنّ اله یعبد غیره لک الحمد حمداً لا یقوی علی احصائه الّا انت فصلّ علی محمّد و آل محمّد صلوة لا یقوی علی احصائها الّا انت دوم شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند که حضرت جعفر صادق علیه السلام این دعا را تعلیم زراره فرمود که در زمان غیبت و امتحان شیعه بخواند اللّهمّ عرّفنی نفسک فانّک ان لم تعرّفنی نفسک لم اعرف نبیّک اللّهمّ عرّفنی رسولک فانّک ان لم تعرّفنی رسولک لم اعرف حجّتک اللّهمّ عرّفنی حجّتک فانّک ان لم تعرّفنی حجّتک ضللت عن دینی بدانکه علماء نوشته اند که از تکالیف آدمی در زمان غیبت دعا برای امام زمان علیه السلام و صدقه دادن برای آن وجود مقدس است و از جملهٔ دعاها که وارد شده آنست که همیشه بگوئی بعد از تمجید حقتعالی و صلوات بر حضرت رسول و آل او علیهم السلام

اللّهمّ کن لولیّک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه السّاعة و فی کلّ ساعة ولیّاً و حافظاً و ناصراً و دلیلاً و عیناً حتّی تسکنه ارضک طوعاً و تمتّعه بها طویلاً کتبه العبد عباس القمّی عفی عنه

کتبه العبد محمد صانعی ابن مرحوم فتح الله خوانساری قمّی بتاریخ یازدهم ربیع الاول ۱۳۶۷